

كتاب المطر النبوي

في فضائل أمير المؤمنين سيد الوصيين
عليه السلام طالع صلاه الله عليه

تأليف

السيد العلامة في الفقه الإسلامي
عبد الله بن الحسين البصري

المرق في حقه ٤٢٠ هـ

تحقيق

محمد رضا الأنصاري القمي

المراتب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام

قاضی ابوالقاسم بُستی (م ح ۴۲۰ ق)

محقق: محمد رضا انصاری قمی

درآمد

در فرهنگ اسلام، فضایل نگاری و ثبت فضایل فضیلت داران، پیشینه کهنی دارد و به صدر اسلام باز می‌گردد؛ بدین گونه که بخشی از روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره برخی از صحابه است که به فضایل آنان پرداخته و در مناسبت‌های گوناگون از آنان یاد فرموده است. بخش مهم این فضایل در محدوده سبقت در اسلام و ایمان، هجرت، جنگ با کفار، بذل جان و مال و عزیزان در راه گسترش اسلام، و جز اینها می‌باشد. در این میان، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بیشترین حجم فضایل را به خود اختصاص داده‌اند و از میان آنان علی بن ابی طالب علیه السلام است که به اتفاق تمامی مورخان و محدثان و سیره‌نگاران و فضایل‌نویسان، بیشترین نوع فضیلت را دارا بوده و یا کسب کرده است و از این جهت، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دومین فردی است که جامع فضایل متنوع بوده و کسی بر این دو تن سبقت نگرفته است، تا

بدانجا که احمد بن حنبل امام حنبلیان اهل حدیث می گوید:

فضایل علی بن ابی طالب، جهان را پُر کرده است (= ملاء الخافقین). حوادث و رخدادهای پس از فوت رسول خدا ﷺ همچون تشکیل سقیفه بنی ساعده، و تلاش گسترده برای دور نگه داشتن علی بن ابی طالب ﷺ از قدرت، مخالفت او با نتایج سقیفه و عدم بیعت، نامشروع دانستن روش خلافت، چند دستگی صحابه، فزونی نفوذ امویان، بویزه در دوره عثمان، بروز دشمنی های قبیله ای پس از مرگ عثمان، خلافت امیر المؤمنین ﷺ، تشدید دشمنی ها و مخالفت های تمامی دشمنان سابق، به همراه طبقه جدیدی از مخالفان متنوع، جنگ های وحشتناک درونی این دوره، جمع کثیری از صحابه و تابعین را دسته دسته کرد و به ناکثین، قاسطین، مارقین، قاعدین، اهل کوفه، اهل حجاز، اهل بصره، اهل شام و خوارج تبدیل نمود و در پایان، پیروزی از آن معاویه و حزب اموی طرفدار او بود، که نزدیک به یک قرن در دار الاسلام حکم راندند.

این حوادث و وقایع بود که زمینه را برای زدودن فضایل دسته ای و بزرگ جلوه دادن فضایل اندک دسته دیگر و فضل تراشی برای جمعی دیگر، فراهم نمود. به رغم اختلاف دیدگاه های دینی، سیاسی و اجتماعی اهل حدیث و فقیهان و بسیاری از صحابه و تابعین، با دستگاه خلافت اموی، هر یک به گونه ای و به تناسب با مراتب توانایی و مقدار نفوذ خود، در صدد تغییر انتساب فضایل علی ﷺ بودند: جمعی به انکار، جمعی به کم رنگ کردن، جمعی به شرکت دادن دیگران در

فضیلت تا از حالت اختصاصی به درآید، گروهی به قلب حقیقت و انتساب فضیلت به صحابی دیگر، و جز این راه‌ها. لیکن تمامی این روش‌ها به تنهایی نمی‌توانست جهانی از فضایل غیر قابل انکار آن حضرت را از یادها بزدايد؛ بویژه آن که تناقض‌گویی و ناآگاهی بسیاری از وعاظ السلاطین و محدثان خود فروخته و یا امتناع گروهی از آنان از جعل حدیث، مانع از اجرای سیاست امویان گردید. از این رو معاویه به سلاح قدرت اجرایی و حکومتی خود پناه جست و نخست حکم ممنوعیت نقل فضایل آن حضرت را در سرتاسر دارالاسلام به اجرا گذاشت و در راه انجام آن شدت عمل به خرج داد و مخالفان را با شمشیر از میان برداشت و سپس در دومین مرحله، برای زدودن خاطرات گذشته از اذهان و پروراندن نسل جدید مسلمانان، سنت نامبارک سب و لعن و نامزگویی به علی بن ابی طالب علیه السلام را از فراز منبرها و نمازهای جمعه به تمامی مساجد کشاند. این بی‌حرمتی تا سال ۹۹ هجری ادامه یافت؛ اما در این سال به فرمان خلیفه اموی عمر بن عبد العزیز متوقف گردید. رفتار این خلیفه به گونه‌ای در اذهان علویان و شیعیان نیکو جلوه کرد که سید رضی (متوفای ۴۰۶ هـ) قصیده‌ای در مدح او سرود و بر تربتش گریست:

يَا بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ لَوْ بَكَتِ الْعَيْنُ

فَتَيَّ مِنْ أُمِّيَّةَ لِبَكِيَّتِكَ!

أَنْتَ نَزَّهْتَ عَنِ السَّبِّ وَالشَّتَمِ

وَلَوْ أَمَكَّنَنِي الْجَزَاءُ لَجَزَيْتُكَ

پس از سقوط امویان، در دوره‌های نخستین خلافت عباسیان، همان سیاست پیشین با روش‌های دیگری ادامه یافت؛ گو این‌که به علل و عوامل متعددی بی‌نتیجه ماند و گسترش تشیع در جهان اسلام - بویژه در مراکز سیاسی و علمی و بخصوص در بغداد - و روی کار آمدن نسل جدیدی از محدثان اهل سنت، به دگرگونی کلی در این زمینه انجامید و راه را برای فراهم آمدن مجموعه‌های ارزشمندی همچون فضایل اهل البیت ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۲۴۰ هـ) و فضایل امام علی از احمد بن حنبل امام حنبلیان (متوفای ۲۴۱ هـ) و کتابی به همین نام از محدث مشهور حافظ طبرانی (متوفای ۳۶۰ هـ) و باز هم به همین نام از اخباری مشهور ابن ابی الدنيا (متوفای ۲۸۱ هـ) و ده‌ها نمونه دیگر از این گونه مجموعه‌های حدیثی هموار کرد.

آزادی‌های نسبی به وجود آمده در دوره‌های میانی عباسیان و تشکیل دولت‌های شیعی و علوی و یا طرفدار آنان در بخش‌هایی از دارالاسلام، عامل مهمی در تدوین و ترویج و نشر کتاب‌های «فضایل امیر المؤمنین (ع)» بود. از این‌رو در قرن سوم و چهارم هجری فراهم آمدن بیشترین تعداد کتاب‌های فضایل متعلق به اهل بیت (ع) را با نام‌های گوناگونی شاهدیم. هر نویسنده‌ای نیز به اقتضای موضوع نوشته خود، به فضایل آن حضرت پرداخته است؛ برخی در ضمن سیره رسول الله (ص)، برخی در لابلای وقایع و جنگ‌های صدر اسلام، برخی در ضمن تفسیر آیات قرآن، برخی در ذیل آیاتی که در باره مناقب آن حضرت نازل شده و با عناوینی همچون «ما نزل من القرآن

فی اهل البيت (علیهم السلام) و بسیاری نیز عنوان کتاب خود را به مجموعه فضایل آن حضرت یا تمامی اهل بیت (علیهم السلام) اختصاص داده‌اند. سنت فضیلت‌نویسی پس از این دو قرن همچنان ادامه یافت و هر نویسنده‌ای به تناسب ذوق و سلیقه و آموخته‌های خود به گوشه‌ای از دریای بیکران فضایل آن حضرت پرداخت. برای آگاهی از حجم عظیم فضایل‌نویسی و تنوع و گستردگی آن در طول قرن‌های گذشته، کافی است نگاهی گذرا به کتاب ارزشمند اهل البيت (علیهم السلام) في المكتبة العربية اثر محقق فقید سید عبد العزیز طباطبایی (ره) بیندازیم. در این کتاب، تنها به معرفی ۸۵۶ کتابی پرداخته شده است که به وسیله محدثان، مورخان، مفسران و دیگر نویسندگان سنی مذهب، آنهم به زبان عربی، تألیف و تدوین گردیده که با افزودن تألیفات این گروه به دیگر زبان‌های تمدن اسلامی بویژه فارسی، و همچنین تألیفات فراوان و متنوع نویسندگان شیعی مذهب، بر حجم عظیم این طبقه از فضایل نویسان آگاه خواهیم شد.

المراتب في فضائل علي بن أبي طالب (علیهم السلام)

این کتاب از تألیفات ارزشمندی است که به موضوع فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرداخته است و از دو جهت قابل بررسی است:

۱ - نویسنده کتاب: کتاب المراتب اثر گرانقدر قاضی ابو القاسم بُستی معتزلی زیدی متوفای حدود سال ۴۲۰ هجری است. در باره بُستی آگاهی‌های اندکی در اختیار داریم و از زادگاه، تاریخ ولادت، تحصیلات، سفرهای علمی، شاگردان و سال دقیق وفات او اطلاعی نداریم. کهن‌ترین متنی که در باره او در دست

می‌باشد شرح حال کوتاهی از اوست که در کتاب شرح العیون حاکم جشمی (شهید در مکه به سال ۴۹۴ هـ) و آن هم در ضمن کتاب فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة قاضی عبد الجبار آمده است. جشمی در بخش مربوط به شاگردان قاضی عبد الجبار اسد آبادی معتزلی (متوفای ۴۱۵ هـ) که عهده‌دار منصب قضاوت بوده‌اند، از هفت قاضی یاد می‌کند که هفتم آنها ابو القاسم بُستی است. او می‌گوید:

أبو القاسم البُستي: من هذه الطبقة أبو القاسم إسماعيل بن أحمد البُستي، أخذ عن القاضي، وله كتب كثيرة، وكان جَدلاً حاذقاً، يعميل إلى الزبديّة، وصحب قاضي القضاة حتّى حجّ، وكان إذا سُئِلَ عن مسألة أحال عليه، وناظر الباقلاني فقطعه؛ لأنّ قاضي القضاة ترفع عن مكالمته.^۱

در کتاب طبقات المعتزلة^۲، أحمد بن يحيى بن مرتضى معتزلی (متوفای ۸۴۰ هـ) ضمن بر شمردن طبقه دوازدهم از طبقات معتزله، به ترجمه بُستی پرداخته و متن سابق الذكر را با تلخیص تکرار کرده و تنها عبارت «وله كتب جيّدة» را اضافه نموده است.

همچنین فؤاد سزگین در تاریخ التراث العربي آورده است:

البُستي: هو إسماعيل بن علي^۳ بن أحمد أبو القاسم البُستي، كان تلميذاً مرموقاً للقاضي عبد الجبار، وكان معتزلياً زبدياً، توفي حوالی سنة ۴۲۰ ق/ ۱۰۲۹ م.^۴

۱. شرح العیون، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۲. طبقات المعتزلة، ص ۱۱۷.

۳. به اتفاق تمامی منابع کهن، نام پدر بُستی احمد بوده است نه علی و در هیچ منبعی مگر معجم المؤلفین نام علی نیامده است، حتّی منابعی که خود سزگین بدانها اشاره نموده است.

۴. تاریخ التراث العربي (ترجمة عربی)، المجلد الأول (الجزء الرابع في العقائد والتصوف)، ص ۸۴.

و در باره مؤلفات او تنها به یک کتاب به نام کشف أسرار الباطنية اشاره دارد.

در سال‌های اخیر نیز علامه سید عبد العزيز طباطبائي در کتاب أهل البيت في المكتبة العربية در ذیل کتاب المراتب، به تفصیل، ترجمه بستی را از منابع گوناگون گردآوری نموده است. او می‌گوید:

المراتب في فضائل أمير المؤمنين، لأبي القاسم إسماعيل بن أحمد بن محفوظ البستي المعتزلي، المتوفى حدود سنة ٤٢٠ هـ؛ أوله: الحمد لله الواحد القديم...

نرح من الري إلى أمل طبرستان، عند فتنة النواصب والشيعة، في نيّف وأربع مئة. ترجم له ابن المرتضى في أصحاب قاضي القضاة.... و ترجم له كحالة في معجم المؤلفين (٢٧٩/٢) نقلاً عن تاجم الإجلال للجنداري، وسمّاه: إسماعيل بن علي بن أحمد البستي، وقال: متكلم فقيه، توفي حدود سنة ٤٢٠، له من المؤلفات في علم الكلام الموجز، الأسفار، والتفسير.

و ترجم له ابن شهر آشوب المتوفى سنة ٥١٨ هـ في معالم العلماء رقم ٩٥١ و ذکر له کتابه المراتب، و برقم ٩٩٠ و ذکر له کتاب الدرجات، و في کلا الموردین تسمیه زیدياً. و له ترجمة في مطلع البدور. و حکى السيد ابن طاووس المتوفى سنة ٦٦٤ هـ، في کتاب، اليقين (ص ٣١٤) عن کتاب فضائل علي بن أبي طالب و مراتب أمير المؤمنين عليه السلام، و قال في ص ٣١٥ بعد ما نقل حديثين عن کتاب المراتب: وجدت في آخر النسخة التي نقلت منها هذين الحديثين ما هذا لفظه: عن کتاب مراتب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام من إمام الشيخ الإمام أبي القاسم إسماعيل بن أحمد البستي عليه السلام أنتسخ هذه النسخة من نسخة مصححة، طالعها الكبار من العلماء، و تلك النسخة موضوعة في دار الكتب التي بناها في

المسجد الجامع العتیق بهمدان، الصدر السعید الکبیر ضیاء الدین
 أبو محمد عبد الملك بن محمد.^۱

علاوه بر این در برگ آغازین نسخه اصل کتاب المراتب کاتب
 نسخه طی چند سطر به زندگانی ابو القاسم بُستی پرداخته و
 اطلاعات ارزشمندی را که در هیچ یک از منابع سابق الذکر اشاره
 نشده آورده است. وی به سفر او از ری به آمل در دوران
 حکومت منوچهر بن قابوس بن وشمگیر اشاره می‌کند که ورود
 او به آمل همزمان با جنگ منوچهر با ابو الحسین احمد بن
 حسین مشهور به «الإمام المؤید بالله» از امامان و داعیان بزرگ
 زیدیه طبرستان بوده است. همچنین درگیری‌های ناصبیان و
 شیعیان در آمل بالا گرفته و تعرضات نواصب، عرصه را برای
 شیعیان تنگ نموده بود. از این رو بُستی به یاری شیعیان آمد و از
 آنجایی که به اعتراف تمامی سیره نویسان، او در مجادله و
 قدرت اقناع، همتایی نداشت، توانست با سخنان خود در
 مجالس ذکر، موجی از هیجان عمومی را بر علیه نواصب به راه
 اندازد؛ گرچه والی به طرفداری از نواصب برخواست و او را از
 شهر آمل تبعید نمود که این رفتار، خشم شیعیان را برانگیخت و
 کار به شورش و جنگ میان شیعیان و نواصب انجامید.

سیره نویسان، نوشتن کتاب‌های متعدد و فراوانی را به ابو القاسم
 بُستی نسبت داده‌اند؛ لیکن جز نام چندی از آنها، آگاهی دقیقی
 از بقیه نداریم، و جزو میراث مفقود او به شمار می‌رود.
 کتاب‌های یاد شده عبارت‌اند از:

۱ - کشف أسرار الباطنية: به گفته فؤاد سزگین، نسخه‌ای از آن در
 کتاب‌خانه میلانو موجود است.

۲ - الموجز فی علم الکلام: به نقل از معجم المؤلفین کحاله.

- ۳- الأسفار: به نقل از معجم المؤلفين كحاله.
- ۴- التفسير: به نقل از معجم المؤلفين كحاله.
- ۵- المراتب في فضائل أمير المؤمنين (كتاب حاضر).
- ۶- الدرجات.
- ۷- كتاب الإمامة: كه نام آن در متن كتاب المراتب آمده و خود ابو القاسم بستی به نوشتن آن تصریح نموده است.

۲- روش مؤلف در تدوین كتاب المراتب:

حدّاقل در دو منبع کهن، کتابی به نام المراتب في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام به ابو القاسم بستی نسبت داده شده است؛ نخست در كتاب معالم العلماء ابن شهر آشوب مازندرانی متوفای ۵۸۸هـ، و پس از او در كتاب اليقين سيد ابن طاووس متوفای ۶۶۴هـ است. ابن طاووس به دیدن كتاب المراتب تصریح نموده و پس از نقل دو روایت از كتاب بستی می گوید، نسخه مورد استفاده او برگرفته و تصحیح شده از نسخه کهن تری است که در كتاب خانه مسجد عتیق همدان قرار داشته و بر آن تملک و خطوط بسیاری از بزرگان بوده است. علاوه بر این، وجود دست کم چهار نسخه از این كتاب، خود هر گونه تردید و شبهه ای را از میان بر می دارد:

۱- کهن ترین نسخه از كتاب المراتب نوشته سال ۶۱۸هـ که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته و در پایان این پیش گفتار بدان خواهیم پرداخت.

همچنین علامه سید عبد العزیز طباطبایی رحمته الله از وجود سه نسخه دیگر در كتاب خانه های هند گزارش می دهد که عبارت اند از:

۲- نسخه‌ای در کتاب‌خانه آصفیه در حیدرآباد هند، مورخ به سال ۱۰۸۸ هـ که برگرفته از نسخه نخستین است.^۱

۳- نسخه‌ای در کتاب‌خانه ناصریه، متعلق به آل صاحب عبقات در لکهنو هند.

۴- نسخه‌ای در کتاب‌خانه ندوة العلماء در لکهنو هند.

گزارش طباطبایی^۲ غیر از دست‌نوشته‌ها و گزارش‌های سفر علامه امینی^۳ به هند است که تنها دو مین نسخه را دیده و مقدمه و برخی از مطالب آن را برای استفاده در تألیفات خود بازنویسی کرده است.

ویژگی‌های کتاب «المراتب»: به نظر می‌رسد رویارویی‌ها و منازعات و کشمکش‌های مذهبی و عقیدتی و فرقه‌ای میان شیعیان به طور عموم (اعم از تیره‌های امامی، زیدی و اسماعیلی) و سنیان، بویژه حنبلیان در قرن سوم و چهارم، نقش مهمی در تدوین این گونه رساله‌ها و کتاب‌ها داشته است. غالب محدثان سنی، مراتب فضیلت خلفای راشدین را به ترتیب خلافت آنها قرار داده‌اند. در مقابل، شیعیان و شاخه بغدادی معتزلیان^۴ قائل به برتری فضایل امیر المؤمنین^۵ بر تمامی صحابه بوده‌اند، با این تفاوت که معتزله افضلیت علی^۶ را مانعی از تأخیر او در خلافت و مشروعیت تقدم مفضول بر او ندانسته‌اند و گفته مشهور ابن ابی الحدید معتزلی (الحمد لله

۱. دانشمندی به نام علی حسین در سال ۱۳۵۷ق نسخه‌ای از روی این نسخه تحریر نموده است. «میراث اسلامی ایران، دفتر هفتم، ص ۴۸۴».

۲. شاخه بصری اعتزال، عثمانی الهوی بوده‌اند.

الَّذِي قَدَّمَ الْمُفْضُولَ عَلَى الْفَاضِلِ) انعکاس همین رأی و نظر است.

اما شیعیان امامی، علی علیه السلام را افضل بشر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و به دلیل نصّ و سبق در اسلام و افضلیت؛ خلیفه بلا فصل رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته‌اند، و خلافت متقدّمین بر او را نامشروع و غاصبانه می‌دانند؛ اما زیدیان که در اصول مذهب معتزلی می‌باشند، به طور عموم تابع رأی معتزله بغداد بوده و به افضلیت علی علیه السلام بر صحابه و خلفا و در عین حال مشروعیت خلافت خلفای سابق بر حضرت اعتقاد داشته‌اند. در این میان، ناصبیان یا نواصب که به طور عموم، اهل حدیث و حنبلی مذهب و یا به اصطلاح امروز سلفی بوده‌اند و بنا بر آموخته‌های خود از حدیث و بر طبق سیره سلف صالح خودشان، عموم صحابه را منزّه و مبرای از خطا می‌دانستند، هنگام برخورد با شیعیان و معتزله، که روش صحابه صدر اوّل را مورد نقد و بررسی قرار می‌دادند و بر طبق شواهد تاریخی و قراین قطعی، به کفر یا فسق و یا انحراف آنان حکم می‌کردند، در دفاع از معتقدات خود اقدام به عکس العمل‌هایی می‌نمودند که دقیقاً نقطه مقابل معتقدات آنها بود. بدین گونه که در راه دفاع از خلفا و صحابه، نخست به انکار فضایل علی علیه السلام می‌پرداختند و در مرحله بعد برای تأکید بر انکار، به تنقیص روی آورده و در نهایت، دشمنی خود را با سب و لعن آشکار می‌کردند.

این تساقب آرا و تضاد آنها، بالضروره همیشه محصور چهار دیواری مدارس و مجالس مجادله و مناظره میان علما باقی

نمی ماند، بلکه در بسیاری از اوقات و بسته به شرایط قوت و ضعف هر یک از طرفین و وضعیت حکومت و عوامل متعدّد دیگر تشدید می گردید و به منازعات و جنگ های فرقه ای گسترده ای میان دو یا چند محله منجر می شد و گاهی تمامی شهر را فرا می گرفت و گروه های دیگر را نیز به معرکه وارد می کرد.

نمونه مشهور این حوادث را در تاریخ شهرهای بغداد و ری می توان خواند که محله ها و بلکه بخش اعظم شهر را در کام خود فرو برد. این تقابل و تضاد، توده مردم خشمگین و معتقد به یکی از دو عقیده را به جنگ و زد و خورد و می داشت؛ لیکن همواره انعکاس معقول و مناسب آن را در تألیفات نویسندگان هر یک از دو طرف آن دوره می توان یافت، و در حقیقت، کتاب های اعتقادی و ردیه نویسی و فضایل نویسی هر دوره ای، انعکاس ملایم و معقولی از وقایع و حوادث همان دوران به شمار می رود. کتاب المواقف ابو القاسم بُستی نیز در حقیقت انعکاس یکی از همین حوادث بوده که خود او درگیر آن شده است.

بنا به روایت ناسخ نسخه اصل که در آغاز نسخه، نیم صفحه ای به ترجمه بُستی پرداخته، ابو القاسم بُستی «کان ینصر الشیعة علی النواصب، ویُورد الحجج الباهرة» و همین نصرت و یاری شیعیان را در جریان سفر خود از ری به طبرستان، در دوران حکومت منوچهر زیاری بر طبرستان، با برگزاری مجالس ذکر فضایل اهل بیت علیهم السلام در شهر آمل نشان داد. و این مجالس به گونه ای برای ناصبیان گزنده بود که والی شهر را وادار به تبعید

بُستی نمودند و بر اثر آن میان شیعیان و نواصب درگیری عظیمی روی داد.

درباره تاریخ نگارش و تدوین کتاب المراتب ذکر در منابع یاد در نسخه های خطی نیامده است. تنها در فصل هفتم کتاب المراتب، بُستی هنگام بحث در باره نام ها و القاب حضرت علی علیه السلام، به یک بیت شعر از صاحب بن عبّاد تمثّل می جوید و از او با عنوان «قال الصاحب - مَنَّعَ اللهُ بِصَالِحِ أَعْمَالِهِ -» یاد می کند که نشان دهنده زنده بودن اوست. و بنا بر نقل مشهور مورّخان، صاحب بن عبّاد در سال ۳۸۵ هـ وفات کرده است. همچنین در همین پیش گفتار به سفر بُستی به طبرستان اشاره دارد که در زمان امامت المؤید بالله زیدی بوده، که در سالهای نیمه دَوّم قرن چهاردهم هجری می باشد. در فصل پایانی کتاب نیز به امامت ابو طالب یحیی بن الحسین برادر المؤید بالله که پس از او به امامت رسیده اشاره دارد.

ابو القاسم بُستی در آغاز کتاب، سبب تألیف آن را این گونه آورده است:

قد جرى ذكر فضائل أمير المؤمنين علي عليه السلام، فذكرت أنه لا تُذكر
للمشايخ فضيلة إلا وهي فيه، أو هو فيها أقدم من غيره، وله
فضائل تفرّد بها تزيد على مئة، فتمجّب من ذلك قوم لا علم لهم
بمحلّه، فذكرت فيه، فزاد ما عندي ممّا روي على مستين، فلما
ذكرت هذا لهم قوبل دواعيهم في مسألتي إملاء ذلك؛ ليكون عوناً
لهم عند مناظرة الخصوم،

و به رغم این که در این گفتار، مصنّف تصریح به دویست فضیلت دارد، لیکن در پایان کتاب، مجموع فضایل حضرت

علی‌علیه را به ۴۵۰ فضیلت می‌رساند. او در ادامه همان پیش‌گفتار، روش خود را در نقل فضایل، این‌گونه بیان می‌کند:

والشرط أن نذكر ما روي فيه من طريق الأحاد والتواتر، دون
الاقتصار على أحدهما، وقبل من الخصم أيضاً ما يروي مما تفرّد
به غيره وليس لعلّي مثله، وإن كان من طريق الأحاد.

ابو القاسم بستی که دارای اطلاعات وسیعی در حرفه قضاوت و تمکّن تامی در صنعت کلام و جدل و مناظره داشت، توانست با استعانت از این دو ویژگی، کتاب ماندگاری را بر جای گذارد و صدها فضیلت و منقبت اختصاصی یا مشترک با دیگر صحابه با مزیتی مخصوص به خود و یا متفرّق در دیگران و مجتمع در آن حضرت را از دل آیات و احادیث و روایات و اخبار مورّخان و سیره‌نگاران به‌درآورد و در برابر دیدگان خوانندگان قرار دهد. او در کتاب خود غالباً روایت‌های متواتر و مشهور و حتی اخبار آحاد را به نقل از منابع موثّق و مطمئن می‌آورد که جای تردید در اسانید و راویان آن وجود ندارد و او تنها به تحلیل و بازگشایی نکات مبهم و دسته‌بندی و طبقه‌بندی و رتبه‌گذاری آن می‌پردازد. وی در این روش، بسیار موفق بوده و خواننده را به تدریج و آهسته آهسته تا پایان کتاب خود همراهی می‌کند.

نسخه کتاب: از کتاب المراتب چهار نسخه خطی تاکنون شناخته شده است، که سه نسخه آن در کتاب‌خانه‌های هند و چهارمین آن در کتاب‌خانه دانشگاه ییل (Yale) آمریکا است و به احتمال قوی، تمامی آن سه نسخه هند بر گرفته از نسخه چهارم می‌باشد. در این تحقیق، تنها نسخه دانشگاه ییل مورد استفاده

قرار گرفته است که به خط حنظلة بن حسن بن شعبان^۱ می باشد و در محرم سال ۶۱۸ هـ در (القاهرة المنصورية بظفار) در یمن از نسخه کهن تری - که آن نسخه برگرفته از نسخه «القاضي العلامة شمس الدين احمد بن سعد الدين بن الحسين المسوري»، و نسخه او نیز برگرفته از نسخه «الفقيه العلامة بهاء الدين علي بن احمد الاكوع» می باشد - نوشته شده است. این نسخه ارزشمند در مجموعه Land berg کتابخانه دانشگاه ییل به شماره 725 از صفحه ۱۹۲ تا ۲۱۷ و در ۲۶ برگ قرار دارد و به خط نسخ می باشد. در صفحه نخست رساله و بعد از عنوان آن، توضیح زیر از ناسخ و به همان خط کاتب نسخه در معرفی نویسنده آمده که ارزش رجالی و تاریخی دارد:

کتاب المراتب في فضائل أمير المؤمنين وسيد الوصيين علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه -: تأليف الشيخ العلامة أبي القاسم البُستي، واسمه إسماعيل بن أحمد من أصحاب قاضي القضاة عبد الجبار بن أحمد بن عبد الجبار الهمداني. وقد ظن بعض علمائنا - أدام الله عزهم - أن أبا القاسم البُستي هذا هو أبو القاسم المعروف بابن تارك مهذب فقه الإمام المؤيد بالله (ع) وجامع الإفادة والزيادات لمذهبه (ع)، وهو وهم ظاهر من وجوه:

منها: أن البُستي اسمه إسماعيل بن أحمد، وابن تارك اسمه الحسين بن الحسن، أو ابن أبي الحسن، على اختلاف الروايتين. ومنها: أن ابن تارك هو سمي من هو سم، بلدة من وراء طبرستان، والبُستي من بُست بلدة بسجستان.

ومنها: أن ابن تارك أحد أصحاب المؤيد بالله (ع) الذين لازموا وداموا صحبتته، والبُستي ليس كذلك، ولكنه كان في زمانه، وكان

۱. در نسخه «شعبان» است، ولی به نوشته سید عبد العزیز طباطبائی (ع) «شعبان» صحیح است.

ینصر الشیعة علی النواصب، ویورد الحجج الباهرة، وقَدِّمَ أبو القاسم البُستی أمل طبرستان من الری، وهي فی ید منوچهر^۱ الذي كان یحارب المؤید بالله ﷺ، والمؤید بالله ﷺ فی کلار^۲، وكانت شوكة النواصب قد قویت بآمل، فانصر أبو القاسم البُستی للشیعة، وتظاهر بذلك فی مجالس التذکیر، وسُئل یوم الغدیر عن الفضل بین أبي بکر وعلی ﷺ؟

فقال: مَثَلُ عَلِيٍّ كَمَثَلِ كَوْزٍ جَدِيدٍ لَمْ يَمَسَّهُ شَيْءٌ، وَمَثَلُ أَبِي بَكْرٍ مَثَلُ كَوْزٍ كَانَ فِيهِ خَمْرٌ وَدَمٌ وَأَنْجَاسٌ وَأَقْدَارٌ، ثُمَّ غُسِّلَ غَسْلًا نَظِيفًا، وَذَلِكَ لِأَنَّ عَلِيًّا ﷺ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَأَبُو بَكْرٍ كَانَ مُشْرِكًا أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَإِنْ بَرِئَ مِنَ الْكُفْرِ، وَطُهِرَ مِنَ الشَّرْكِ! فغاض النواصب هذا المَثَلُ؛ لوقوف العائمة علیه، ولهجوم به، وأفغى ذلك إلى غضب الوالی، وطرده لأبي القاسم البُستی من آمل، ووقع بآمل خَطْبٌ عَظِيمٌ بین الشیعة والنواصب فی قصَّة طویلَةٍ، واللَّهِ أَعْلَمُ.

در انجام نسخه نیز آمده است:

تم کتاب المراتب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - من مؤلفات الشیخ العلامة ابی القاسم إسماعیل بن أحمد البُستی - رحمه الله، وجزاه أحسن جزائه -، منقولَةٌ من نسخة نُقلت من نسخة سَیِّدنا القاضي العلامة شمس الدین أحمد بن سعد الدین بن الحسین المسوری، أبقاء الله تعالی.

قال القاضي شمس الدین - حفظه الله - بعد تمام نسخه: وهي منقولَةٌ من نسخة الغالب علیها السقم الكثير، وهي نسخة حیّ

۱ - منوچهر بن قابوس بن وشمگیر از خاندان زیاری، در سال ۴۰۳ ق و در دوران خلافت القادر بالله عباسی به امارت رسید و بر طبرستان و جرجان و قومس و دامغان تا سال ۴۲۰ یا ۴۲۴ ق حکم راند. او سُنی مذهب بود، لیکن به علل متعددی با زیدیان، روابطی برقرار نمود.
۲ - منطقه کلاردشت.

الفقيه العلامة بهاء الدين علي بن أحمد الأكوخ عليه السلام، مع أنه ذكر أنه قد قصها على نسخة السماع بخط الشيخ العلامة حنظلة بن الحسن بن شعبان عليه السلام، وأن له منه إجازة، وأرخ القصة علي عليه السلام ذلك بالمحرّم أول سنة ثمانى عشرة وستمئة بالقاهرة المنصورية بظفار، ولعلّ السقم والتصحيف في الأصل الذي خرج على عهد حيّ القاضي العلامة جعفر بن أحمد بن عبد السلام بن أبي يحيى - رضوان الله عليه - شيخ الشيخ حنظلة، وشيخ علوم العترة ومصنّفاتهم؛ فإنّه المعتمني عليه في إخراج ما كان منه بجيلان وديلمان والعراق إلى اليمن - حرسه الله، وضاعف جزاء هؤلاء العلماء ورفع درجاتهم، بحق محمّد وآل محمد عليهم السلام -، ولا حول ولا قوة إلا بالله العليّ العظيم، حسينا الله ونعم الوكيل، والحمد لله ربّ العالمين، انتهى.

در پایان، از توفیقی که خداوند نصیب این حقیر نمود تا در سال منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام به احیای این اثر ارزشمند بپردازم شاکرم. همچنین از جناب آقای حسن انصاری قمی محقق در علم کلام اسلامی و زیدیه و نویسنده و کتاب شناس فاضل مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی که تصویر نسخه را در اختیارم قرار داد و مرا به احیای این اثر تشویق نمود نهایت تشکّر و سپاسگزاری را دارم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين.

في فضائل أمير المؤمنين سيد الوصيين علي بن ابي طالب

تدوات الله عليه ناليف الشجر العظامه اخ القسمة البستني وامير السعيل راجع
 من اجاب فامني القضا حكاما في جدر عبد الجبار الحزاجي وقرظن في طماننا اوامر
 الله عز وجل ان ابا القسمة البستني همدان هو الوالدين المعروف بان يالك مبدوب فقه الامام المودع
 عليه السلام وطام المفاودة والمراوات لذهبة له السلام وهو من مشيئة شريفة من منها والقسمة
 اسمه السداسي راجع وابن تال اسمه الحسن بن الحسن او ابن ابي الحسن في الجلاب والاسمان ومثما
 ان ابن تال هو شمر ملك من ورا طبرستان والبستني من فقه طلبة شمسك ومنه القام
 احد اصحاب المودع بانيه عليه السلام الذين لارنوه وداووا صحتهم والبستني ليس كذلك ولكنه كان في
 امانه وكان يقرأ السبعة على النواصب ووزج الجاهل الباهج وقدم الوالدين البستني اسلم طبرستان
 من الزبي وهي في يد من هو الذي كان يحاربك المودع عليه السلام والودع الله عليه السلام
 في كلات وكانت شوكه النواصب قد موتت باسمه فاسترا الوالدين البستني في شمسك ونظاه
 تذكري في عالش التذكري وشركل يوم العديت عن الفصل من اليك يكن وعلي بن ابي طالب
 مثل علي كمثل كور جديد لم تته شوك وشركل في كور كور كان فيك حسن
 ودمر وانجارت اقدار فرغيت غلا طيعا وذلك ان عليا عليه السلام
 لم يشرك بالله طرفه عين وان يكون كان شوكا اربعين سنة
 وان يرى من الكفر والمخدر من الشرك ففاض المواصب
 هذا المثل لو قوت العامة عليه ولهم يوم
 وادى ذلك الى ان تصب الى والي وطبرستان
 في القسمة البستني في اهل ووقع
 يابك حطه عليهم من الشعب
 والبواصب في وصية
 طوبك والاد
 اعلم

هو اعلم باصول الفقه منهم ثم في افقه الشافعي على المسافة في وفقه في حنيفة
على اصحاب في حنيفة وعلق كل فقه على حده ثم ارجع على ابا الفاضل في حقه
سادات الفقه في فروع الشريعة ومن احب ان يعلم بحله فليستط في حقه
حتى يعلم مصداق ما نقول وهو السيد الجليل ابو عبد الله الحسين ارحمه
المجاني نور الله قبوه وفتح منجمه ومن جال في فقهنا هذا الفهم وهذا
الميدان فليستط ويحضر حتى يرى وفي الجار واليمن من العلماء من اذا فقهت عن تعلم
فضله على علماء الامعة الذين يزعمون ان عليهم تدور الفتوى في الفروع والادعاء
وكم كمال الشاعرة من تلق منهم تقل الحيت سيدهم مثل النجم التي يرى بها الساعات
والاعلام من الجلال في حقه على اصوله الرديرة الذين لا يرون كل خارج اما ما سبعة
ومن ير الكبر خارج اما ما فلا في شرويه واحد عشر علماء الامعة في العلم هذا
سوى من كان بارعا في علمه ولم يزل في الاما حقه من اولاده من فقه تمام العلم
خصله وحسن خصله فخر دهره وفضائله بل في انواعه الاول ما راكبه
فما اشار بهم فيده والنوع الثاني في جمع فقه ما تفرد في الكمال والنوع الثالث
ما تفرد به ولا مشار له وحسنه الناظر في كتابنا هذا ان يخرج
القصص عن قلمه ونظره في حقه ولا يوحى في النبي واهل بيته في تعصبا لرجال
والله جعلنا لآلنا وجنتنا معهم في ائمة عنه ولطفه انه على ما يشاء قد بر
بهم كما يحب الله في منا قبله من المؤمنين على ان يطالب صلوات الله عليهم من موافقا
المشج العلامة ابني الفهر ارحم البسني حرمه حواء احسن حرمه من قوله
عن شخص فقلت من نسخة شيدنا الفاضل العلامة شمس الدين في حقه سواد الدين
ابن الحسين الموسوي ابو الفاضل قال القاضي شمس الدين من حقه الله بعد تمام حقه
وهي منقول من نسخة الغائب عليها الشتم الكثير وهي نسخة في الفقه العلامة
بما الدين على احدها كونه من حقه طبعه انه ذكر انه قد فقهها على فقه الساء
٥٤١١٥٤

المصورين بطنا ولعل السقم والتعجيف في الاصل الذي يخرج على عهد
في الفاضل العلامة جعفر بن احمد بن عبد السلام بن يحيى رضوان الله
سبح الشح جنظله وشيخ علوم العشرة ومصنفاتهم فانه المعتنى رحله
في اخراج ما كان منه عيانا وديلمان والعراق الى اليمن حرمه الله
وصاعف جاز هو لا العلماء ورفع درجاتهم كحق مجبر والمجبر على الله عليه
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم حاسبنا الله ونعم الوكيل الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد القديم، المستعان الكافي، الحمد لله رب العالمين، وصَلَّى
الله على مُحَمَّدٍ خاتم النبيين، وعلى ذرِّيَّته الطاهرين .

قد جرى ذكر فضائل أمير المؤمنين عليٍّ عليه السلام، فذكرتُ أَنَّهُ لا تُذكر للمشايخ
فضيلةٌ إلَّا وهي فيه، أو هو فيها أقدم من غيره، وله فضائل تُفَرَّدُ بها تزيد على مئة،
فتعجَّب من ذلك قومٌ لا علم لهم بمحلِّه، فَفَكَّرْتُ فيه فزاد ما عندي ممَّا رُوي على
مثنين، فلمَّا ذكرت لهم هذا، قويت دواعيهم في مسألتني إملاء ذلك؛ ليكون عوناً
لهم عند مناظرة الخصوم، وتقرباً به إلى الرسول ﷺ، وتقوي أملهم في شفاعتهم،
وأنا قابل ذلك، مستعين بالله^١، ومستهدٍ إيَّاه، والشرط أن نذكر ما رُوي فيه من
طريق الأحاد والتواتر، دون الاقتصار على أحدهما، ونقبل من الخصم أيضاً
ما يروي، ممَّا تُفَرَّد به غيره وليس لعلِّي مثله، وإن كان من طريق الأحاد؛ فإنَّ مكانه
يتبيّن بهذا الجنس .

١. خ ل: «فاعل ذلك مستعيناً بالله» ر. ك: ميراث إسلامي إيران، دفتر السابع، ص ٤٨٤.

فصل، في بيان القول بالتفضيل

اعلم أنَّ الكلام في هذا الكتاب يقع في ثلاث مسائل:

أحدها أن يقال: مَنْ الأفضَلُ فيما يحتاج الإمامُ إليه مِنَ الفضائل؟

والثاني: مَنْ الأفضَلُ عند الله في الثواب؟

والثالث: من أجمعُ لخصال الفضل، في من رُوي لنا فضائلهم، في الصدر

الأوّل؟

ونحن نزعم أنه ﷺ الأفضَلُ في الأبواب الثلاثة.

ثمّ هذه الفضائل تنقسم إلى ثلاثة أقسام:

قسمٌ شائع في الصحابة، وله ﷺ مزيةٌ فيها.

وقسمٌ يختصّ واحداً واحداً من الصحابة، وفيه مجموع ذلك، كما قال

الصاحب ﷺ^١:

تَجَمَّعَ فِيهِ مَا تَفَرَّقَ فِي الْوَرَى فَمَنْ لَمْ يُعَدِّدْهُ فَإِنِّي مُعَدِّدٌ^٢

والثالث: ما تفرّد به ممّا رُوي فيه، ولا مُشارك له فيه البتّة، وهو الغرض

بالكتاب، ونحن نبيّن كلّ ذلك على جهة الاختصار.

١. هو إسماعيل بن عباد بن العباس بن أحمد بن إدريس، الملقّب بالصاحب وكافي الكفاة، والمكثي بأبي القاسم، الطالقاني الاصفهاني، ولد سنة ٣٢٦ هـ، تقلّد منصب الوزارة لمؤيد الدولة البويهية أولاً، ثمّ فخر الدولة ثانياً، من سنة ٣٦٦ هـ إلى حين وفاته. ويعدّ الصاحب من أشهر الوزراء في التاريخ الإسلامي؛ لحسن تديره وسياسته وأدبه وعلمه، وقد اتفق المؤرخون على أنّ أسرة آل بويه لم تشتهر إلا بفضل ابن العميد وتلميذه الصاحب. توفّي عام ٣٨٥ هـ، ودفن ﷺ بترية بأصبهان، وهي اليوم من مزارات اصفهان، وتقع وسط المدينة بالقرب من المسجد الجامع العتيق، وتعلوها قبة، وعلى القبر شبك فضي.

٢. لم نعثَر على هذا البيت في ديوان الصاحب المطبوع في العراق!

[المقصد الأول]

مما شاع في الجماعة من الخصال وله فيها مزية

فمن ذلك الإسلام والسابقة، وقد علمنا أنه أسبق السابقين إلى الإسلام من الرجال، وفيه إجماع أهل البيت عليهم السلام، وإجماعهم حجة، وفيه قوله عليه السلام لأبي بريدة في حجة الوداع^١:

«ما لكم وعلي بن أبي طالب؟! علي مني وأنا منه، علي أعلمكم علماً، وأقدمكم سِلماً».

وقال عليه السلام في حديث خبير:

«أنت أول من آمن بي، وأول من صلى معي».

وقال علي عليه السلام على منبر البصرة: «أمنت حين كفر الناس».

وقال في أبياته المشهورة:

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرّاً غُلَاماً مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي

وروى لنا ابن أبي زرعة القزويني^٢، وكان أعلم الناس بالحديث، أن أبا بكر قال: «يا لهفى على ساعة تقدمني فيها ابن أبي طالب، فلو سبقته لكان لي سابقة الإسلام».

١. روى أحمد بن حنبل في مسنده (ج ٥، ص ٣٥٦) عن عبد الله بن بريدة عن أبيه بريدة أن قول الرسول ﷺ صدر بعد رجوع بعثته إلى اليمن، ولفظ الحديث عنده: «قال رسول الله ﷺ: لا تنفع في علي فإنه مني وأنا منه، وهو وليكم بعدي، وإنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدي».

٢. هو عبد الله بن أبي زرعة الراوي لأحاديث أبيه وصفه الذهبي في سير أعلام النبلاء (ج ١٥، ص ٣٧٧) بقوله: هو الإمام المحدث أبو زرعة محمد بن أحمد بن محمد بن القرج بن متويه القزويني، ذكره الخليلي فقال: ثقة عارف بهذا الشأن، سمع بقزوين... ارتحل إلى الشام سنة ثمان وعشرين، وكتب الكثير، فمات عند رجوعه بقرب قرميسين سنة ثلاثين وثلاثمئة، وهو كهل.

والسَّبْقُ فِي الْإِسْلَامِ غَايَةُ الْفَضْلِ فِي الصَّحَابَةِ، فَلِهَذَا الْمَزِيَّةُ، وَالْمَشَايِخُ لَا يَشَارِكُونَهُ فِيهَا.

وَرَوَيْنَا أَنَّهُ قَالَ ﷺ لَهُ:

«لَوْ وَزَنَ إِيمَانُ عَلِيٍّ بِإِيمَانِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَتَرَجَّحَ».

وَأَهْلُ الْحَشَوِ تَرَوِي فِي أَبِي بَكْرٍ مِثْلَ هَذَا، وَالْعَقْلُ يَمْنَعُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِعَلِيٍّ السَّبْقُ عَلَيْهِ، وَإِيمَانُهُ أَرْجَحُ مِنْ إِيمَانِ عَلِيٍّ، وَعِنْدَ هَذَا دَفَعَ أَبُو عَثْمَانَ الْجَا حِظَ^٢ إِلَى أَنْ قَالَ: «كَانَ إِسْلَامُهُ إِسْلَامَ الصَّبِيَّانِ وَعَنِ تَقْلِيدٍ، وَإِسْلَامُ أَبِي بَكْرٍ عَنْ بَصِيرَةٍ!!»
وَهَذَا جَهْلٌ؛ فَإِنَّ عَلِيًّا افْتَخَرَ بِإِسْلَامِهِ، وَذَكَرَهُ النَّبِيُّ فِي مَدْحِهِ، فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ تَقْلِيدًا لَمَا صَحَّ هَذَا.

وَبَعْدُ، فَلَوْ دَعَاهُ الرَّسُولُ وَهُوَ غَيْرُ كَامِلِ الْعَقْلِ، لَكَانَ ذَلِكَ طَعْنًا فِي نَسَبِهِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْكُفَّارَ كَانُوا يَقُولُونَ: «بَدَأَ بِأَمْرَاتِهِ وَبَصِيٍّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ لَا خَيْرَ لَهُ»، فَكَانَ يَقْدَحُ ذَلِكَ فِي حَالِهِ فَاعْلَمْنَا أَنَّهُ دَعَاهُ وَلَهُ مِنَ الْعَقْلِ مَا يُمَيِّزُ بَيْنَ الْمُعْجِزِ وَالْحِيلَةِ، وَالنَّبِيِّ وَالْمُتَنَبِّئِ، وَالْمُشْرِكِ وَالْمُوحِّدِ، وَهَذَا يَوْجِبُ نَقْضَ الْعَادَةِ فِيهِ فِي إِكْمَالِ عَقْلِهِ عَلَى الصَّبَا، وَشَابَةِ الْمَسِيحِ عِيسَى ﷺ فِي كِمَالِ الْعَقْلِ عَلَى الصُّغَرِ، فَهُوَ كِرَامَةٌ لَهُ، وَمُعْجِزٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمُعْجِزٌ لِعَلِيٍّ.

عَلَى أَنَّا قَدْ حَقَّقْنَا فِي عَلِيٍّ أَنَّهُ عَاشَ - كَمَا رَوَاهُ الصَّادِقُ ﷺ - سِتًّا وَسِتِّينَ سَنَةً،

١. لَقِبْتُ يَنْبُزُ بِهَا أَصْحَابُ الْحَدِيثِ وَالسَّلَفِيَّينَ مِنَ الْعَامَّةِ - خَاصَّةً الْحَنَابِلَةَ قَدِيمًا وَالْوَهَابِيَّةَ حَدِيثًا - أَصْحَابُ الْعُقَائِدِ الْوَاهِمَةِ الْمُبْتَدِئَةِ عَلَى ضَعْفِ الْأَخْبَارِ وَأَحَادِهَا، وَالْبَعِيدَةِ عَنْ رُوحِ الشَّرِيعَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ السَّمْحَةِ، وَالْمُنَظَقِ الْعِلْمِيِّ الْقَوِيمِ، وَتَقُولُ بِالْجَبْرِ وَالتَّشْبِيهِ وَالتَّجْسِيمِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْبِدْعِ الْبَاطِلَةِ. وَلِلْمَزِيدِ عَنْهُمْ رَاجِعُ مَجَلَّةِ عُلُومِ الْحَدِيثِ: عَدَدُ السَّابِعِ، السَّنَةِ الرَّابِعَةِ، (ص ١١ - ٦٥).

٢. هُوَ عَمْرُو بْنُ بَحْرٍ بْنُ مَحْبُوبٍ الْبَصْرِيُّ، أَبُو عَثْمَانَ الْجَا حِظَ، مِنْ الْأَعْلَامِ الْمَشَاهِيرِ، أَتَاهُمْ بِأَنَّهُ يَكْتُبُ بِالْأَجْرَةِ، فَيَكْتُبُ الْكِتَابَ وَيَكْتُبُ ضَدَّهُ، كَانَ عَثْمَانِي الْهُوِيُّ، وَاشْتَهَرَ بِتَّصْبِهِ وَعِدَائِهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ ﷺ، طَالَ عَمْرُهُ، وَأَصَابَهُ الْفَالَجُ فِي آخِرِ عَمْرِهِ، وَمَاتَ بِالْبَصْرَةِ سَنَةَ ٢٥٥ هـ.

وروى الناس ثلاثاً وستين سنة، فنأخذ بالأقل، وعاش النبي بعد الدعوة ثلاثة وعشرين سنة، وبقي علي بعده تسعاً وعشرين سنة وستة أشهر، فهذه إثنان وخمسون سنة وستة أشهر، يبقى إلى ثلاث وستين عشر سنين وستة أشهر، ومثله في هذا السن ليس بعجيب أن يكون متقدماً في العلم؛ فإن في أولادنا من قد يكمل على هذه السن، والنساء يتلغن عليها، فكيف يجعل صغره طعناً؟

ولإسلامه فضيلة أخرى لا توجد في إسلام المشايخ، وهو أن إسلامه عن فطرة، وإسلامهم عن كفر، وما يكون عن الكفر لا يصلح للنبوة، وما يكون عن الفطرة يصلح لها، ولهذا قال عليه السلام لعلي: «إلا أنه لا نبي بعدي، ولو كان لكنته».

ومثل هذا لو روي في غيره لكاننا نعلم بالعقل أنه كذب موضوع؛ إذ كل منهم لم يؤمن إلا عن الكفر، ولا يصلح إيمانه للنبوة.

ولإيمانه خلة ثلاثة تفرّد بها، وهو أنه مقطوع على باطنه، معلوم أنه ولي الله، والقوم إسلامهم على الظاهر.

ولا يصحّ التعلّق بقوله: «عشرة في الجنة»؛

لأن ذلك إخبار عن الحال لا عن العاقبة عند شيوختنا^١، فإن فيهم طليحة والزبير، وقد فسقا بخروجهما على أمير المؤمنين، ونكثهما بيعته، سواء قيل إنهما تابا أم لا.

وبعد، فلأن عثمان وعمر انهزما يوم أحد، وتركوا رسول الله صلى الله عليه وآله، ونكثا بيعة الرضوان، وفي علي ذلك اليوم حديث ذي الفقار، و[هو] حديث «لا فتى إلا علي، ولا سيف إلا ذو الفقار»^٢.

وفيه أن جبرئيل قال لرسول الله صلى الله عليه وآله: هذا هو المواساة؟

١. يقصد بهم شيوخ المعتزلة.

٢. تاريخ الطبري: حوادث السنة الثالثة، وقعة أحد.

فقال: «مَنْ أَوْلَىٰ بِهَا مِنْهُ، وَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى، اللَّهُمَّ اشْدُدْ أَرْزِي بَعْلِي، كَمَا شَدَدْتَ أَرْزَ مُوسَىٰ بِهَارُونَ».

فكيف يُقَطَّعُ على باطن قوم كانت منهم هذه الأمور؟

وقوله: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^١ فإخبار عن الحال، وَرَضِيَ مِنْهُمْ ببيعتهم، وَعِلْمٌ مَا فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي الْحَالِ، وَلَيْسَ فِيهِ أَنَّهُمْ يَقُونَ عَلَى ذَلِكَ الرَضَى أَبَدًا.

وله مزية أخرى في باب الإيمان، وهي أَنَّهُ بَقِيَ بَعْدَهُمْ، وَعَمَّرَ طَرِيقَ مَكَّةَ، وَأَخْرَجَ يَبْنِيعَ مِنْهُ عَيْنَ، وَاشْتَرَى بِبَعْضِهَا أَلْفَ نَسَمَةٍ فَأَعْتَقَهَا، وَوَقَفَ الْبَاقِي إِلَى يَوْمِنَا هَذَا، وَكَانَ مَعَ ذَلِكَ يَصُومُ النَّهَارَ، وَيُصَلِّي فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارَ أَلْفَ رَكْعَةٍ، وَجَاهِدَ النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ، وَسَنَّ السَّيْرَ وَالْأَحْكَامَ، وَبَتَّ الْعِلْمَ، وَنَشَرَ الْخُطْبَ وَالْمَوَاعِظَ، وَكَلَّ ذَلِكَ مَزَايَا لِإِيمَانِهِ عَلَى إِيْمَانِ الْقَوْمِ، فَهَذَا الْإِشْتِرَاكُ يَفُوقُهُمْ بِسِتِّ خِصَالٍ تَفَرَّدَ بِهَا.

وهناك خلة أخرى للمشايخ يَفْضُلُونَ بِهَا عَلَى مَنْ لَيْسَ فِي دَرَجَتِهِمْ، وَهُوَ السَّبْقُ فِي الْإِسْلَامِ، فَهَمَّ فِي مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^٢ فَلَأَبِي بَكْرٍ سَبْقٌ، وَلِعِثْمَانُ وَلِعُمَرُ، ثُمَّ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، لَكِنْ هُوَ أَسْبَقُ السَّابِقِينَ، فَقَدْ شَارَكَهُمْ فِي السَّبْقِ، وَانْفَرَدَ بِكَوْنِهِ أَسْبَقَ.

وهو أَسْبَقُهُمْ فِي أَشْيَاءَ:

منها: السَّبْقُ فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا مَضَى.

ومنها: السَّبْقُ فِي الصَّلَاةِ، عَلَى مَا قَالَ فِي خُطْبَةِ الْبَصْرَةِ عَلَى الْمَنْبَرِ:

«أَنَا عَبْدُ اللَّهِ، وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، وَأَنَا الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ، لَا يَقُولُهُ

١. سورة الفتح، الآية ١٨.

٢. سورة الواقعة، الآية ١٠.

غيري إلا كذّاب، آمنْتُ حين كَفَرَ الناس، وصَلَيْتُ قبل الناس ستَّ سنين^١.
فادَّعى لنفسه الانفراد بأنَّه الصَّدِيقُ الأكبر، وأنَّه الفاروقُ الأعظم، وأنَّه صَلَّى
قبلهم ستَّ سنين.

وفي هذا الحديث، أنَّ أبا بكر وإن وُصِفَ بأنَّه «الصَّدِيق»، فعليُّ أكبر منه،
وعُمَرُ وإن وُصِفَ بأنَّه «فاروق»، فعليُّ أعظم منه، وهو من باب المشترك.
وله مزيَّةٌ عليهم حتَّى تكون أربعُ صفاتٍ مشتركة: الإسلام، والسابقة،
والصدِّيق، والفاروق، بين أنَّه صَلَّى قبلهم ستَّ سنين.
وفي خطبة الافتخار قال عليُّ عليه السلام على المنبر:

«أنا المُسْتَنَى في قوله: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ
مُنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ»^٢.

قال: نزلت هذه الآية وليس على وجه الأرض من الرجال مُصَلٍّ غير رسول الله
وغيري صلوات الله عليهما.

وأثبتَ عليه السلام له السابقة في أشياء في وقعة خيبر، وهو قوله:
«أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَأَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعِي، وَأَوَّلُ مَنْ جَاهَدَ مَعِي، وَأَوَّلُ مَنْ تَنَشَّقُ
عَنِ الْأَرْضِ غَدَاً مَعِي، وَأَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَعِي».

هذه، فذَكَرَ ستَّ خصالٍ هو فيها أَوَّلُ، الإيمان يتكرَّر، والصلاة تتكرَّر،
وأربعة منها مشترك، فهذه تسعُ خصالٍ هو فيها أَوَّلُ، وعاشرها أنَّه استخلفه
الرسول ﷺ ليلة الغار في ردِّ ودائع الناس.

١. لا تريد عند أهل العلم والتحقيق أنَّ علياً عليه السلام هو أَوَّلُ مَنْ آمَنَ وأسلم من الرجال، وقد تواترت بذلك
الروايات، وقد أحصى العلامة الأميني عليه السلام مئة حديث من صحاح أهل السنة ومسانيدهم على أنَّ علياً هو
أَوَّلُ الناس إيماناً. راجع الغدير، ج ٣، ص ٢٢١-٢٤٧.

٢. سورة المعارج، الآية ١٩.

وله السابقة والانفراد جميعاً بالبيعة، وهي بيعة العَشيرة، [حين] جَمَعَ ﷺ أربعين رجلاً، وطَبَخَ لهم يَدَ شاةٍ وحمل قُوصرة تمرٍ كما تكون بالحجاز صغار، وأطعمَهُمْ حتَّى شَبِعُوا، وبقي مِنَ اللحم والتمر!

فقال أبو لهب لأبي طالب: لقد عَظُمَ سِحر ابنِ أخيك، أنظر كيف أطعمنا وأشبعنا من هذا اليسير من الطعام!

فَصَجَّرَ رسول الله ﷺ ولم يَقُلْ شيئاً، واستدعاهم من الغد، فَعَمِلَ مثل ما عمل في اليوم الأول، وقال أبو لهب مثل قوله، حتَّى لَمَّا كَانَ اليوم الثالث قيل له: امكُثْ، حتَّى يُظْهَرَ ما في نفسه، فَسَكَتَ.

فقال رسول الله ﷺ: إِنَّ اللهَ أَمَرَنِي بِإِنذَارِ عَشِيرَتِي الْأَقْرَبِينَ وَأَنْتُمْ عَشِيرَتِي، وَلَوْ خَوْفَتْكُمْ مِنْ فَارِسٍ أَوْ حَبْشَةٍ أَوْ رُومٍ لَتَأْهَبْتُمْ، وَهَذَا أَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَمَنْ مِنْكُمْ يُبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَلَهُ الْخِلَافَةُ مِنْ بَعْدِي؟

فَمَا تَحَرَّكَ أَحَدٌ، فَقَامَ عَلِيٌّ ؓ وَهُوَ أَصْغَرُهُمْ سِنًا، وَمَدَّ يَدَهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ: اجْلِسْ! فَجَلَسَ، فَأَعَادَ الْقَوْلَ وَلَمْ يَقُمْ سِوَاهُ، فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ! فَجَلَسَ، وَقَالَ ثَالِثًا، فَقَامَ عَلِيٌّ ؓ وَمَدَّ يَدَهُ، فَمَدَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَدَهُ فَبَايَعَهُ.

فله الأخوة والخلافة، وهو قبل بيعة الرضوان.

وشهد الإيذاء^١ في شعب بني هاشم [وهو] معروف ومشهور، وكان لرسول الله ﷺ بيعة الجَنِّ، ولم يكن للإنس فيها نصيبٌ، وبيعة الأنصار ولم يكن للمهاجرين فيها نصيبٌ، وبيعة الرضوان، وكان هو من السابقين فيه، وبيعة الغدير والعشيرة ولم تكن إلا له خاصة، وهو ممَّا تفرَّد به ممَّا له فيه السُّبْق، وَتَبَّتْ لَهُ السُّبْقُ إِلَى الْبَيْعَةِ قَبْلَ الْجَمَاعَةِ، وَلَهُ السَّابِقَةُ فِي الْجِهَادِ، عَلَى مَا رَوَى أَنَّهُ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ

١. هكذا تُقرأ الكلمة في النص المخطوط.

من بيته تبعه أحداثُ المشركين يرمونه بالحجارة، حتّى أدموا كعبه وعُرقوبيه، فكان علي عليه السلام يحنّ ويحمل عليهم، فينهزمون بين يديه كانهزام حمير الوحش عن الأسد، حتّى أنزل الله فيه وفيهم: ﴿كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَفِرَّةٌ فَفَزَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾^١ يعني الأسد. وفرض الله الهجرة على أصحاب رسول الله ﷺ حُمَاةً له لعجزهم، وفرض على علي المبيت على فراش رسول الله ﷺ ليلة الغار، تحت ضلال السيف، وبذل ولم يُبال حتّى أنزل الله فيه قوله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ زَوْفٌ بِالْعِبَادِ﴾^٢.

قال ابن عباس: والله ما نزل هذا إلّا في علي، حين بات على فراش رسول الله ﷺ ليلة الغار، باذلاً لمهجته ولم يُبال.

ولا خلاف أن أول مبارز في الإسلام يوم بدر، علي وحَمزة وعُبيدة بن الحارث، دون المشايخ، ولم يكن لهم براز في ذلك اليوم، فهو من السابقين في الجهاد، وأسبق السابقين، وله السبق على العالم.

وروى الناصر للحق عليه السلام أنه كان علي صاحب راية رسول الله ﷺ يوم أحد، وقَتَلَ مِنْ بَنِي طَلْحَةَ سِتَّةً، أصحاب رايات الكفار، وهي أول راية تُشِرت في الإسلام، حتّى قال علي عليه السلام: «أنا صاحب رايته في الدنيا، وصاحب رايته في الآخرة». وقد كان لرسول الله ﷺ أصحاب رايات، لكنّه كان أسبق السابقين فيه، وكلّ تأخر عنه.

فهذه عشرُ خصالٍ له السبق فيها، والانفرادُ بالسبق، وكلّ هذه العشرة من باب الاشتراك، وله مزيةُ السبق، فأعرِفُ ممّا شاع في أصحاب رسول الله ﷺ عن المشايخ الهجرة، وقد سبقه جعفر وأصحابه إلى الهجرة، وخرج للحبشة،

١. سورة المدثر، الآية ٥٠.

٢. سورة البقرة، الآية ٢٠٧.

وللمشايع الهجرة، وأبو بكر قد سبقه، لكن لعلِّي ﷺ مزايا في هجرته عليه، وذلك أنَّ الرسول ﷺ أخرجه مع نفسه ليعلمه ويؤنسه، وترك علياً ليبيت على فراشه باذلاً لمُهجته، وكان بذل النفس أعظم من الإبقاء على النفس في الهرب إلى الغار، وكان الرسول ﷺ معه يُقَوِّي قلبه، ولم يكن مع عليٍّ مَنْ يُقَوِّي قلبه، وأبو بكر لا يُصِيبُهُ وَجَعٌ، وعليٌّ كان يُرمَى بالحجارة، وأبو بكر في الغار لا يراه الكفار، وعليٌّ على الفراش يراه كُلُّ مَنْ أَحَبَّ.

هذه أربع خصالٍ له مزيةً على أبي بكر في الهجرة.

واستخلفه رسول الله ﷺ في أشياء:

منها: ردّ ودائع الناس.

ومنها: حمل نساء رسول الله ﷺ خلفه بعد ثلاثة أيام، وفي نسائه عائشة بنتُ أبي بكرٍ، فليعلِّي مِنَّةٌ تحفُّظٌ ولده. وَمَنْ يَفُوزُ بِخُشَاشَتِهِ لَيْسَ كَمَنْ يَحْمِي عَلَى حَرَمِهِ غَيْرَهُ يَصُونُهَا، فله المنة على أبي بكرٍ في هجرته، وليس لأبي بكرٍ عليه مِنَّةٌ. فهذه خمسٌ في المزية له عليه، فاشتركا في الهجرة، وتقدَّم من تقدَّم بأمر رسول الله ﷺ، وتأخَّر من تأخَّر بأمره، وفي تأخيرِه هذه الفضائل والمزايا.

[المقصد الثاني]

مما يختصُّ واحداً واحداً من الصحابة وفيه ﷺ مجموع ذلك [

ومن المشترك من فضائل الصحابة العلم، وقد علمنا أنَّه ﷺ لَمَّا ذَكَرَ فضائل الصحابة قال في أبي بكرٍ:

«أرحمُ أمتي أبو بكر، وأشدُّهم في أمر الله عَمَر، وأصدقهم حياءَ عثمان، وأقروهم أبي، وأفرضهم زيد، وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ، وأقضاهم عليٌّ». فما ذكر المشايخ بالعلم، وذكره بالقضاء الذي يشتمل على العلوم كلها، حتَّى تمَّ فيه كونه أفضى.

وقال مرة: «أبي أقرؤكم، وعلي أفضاكم».

وقال فيه: «أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب».

وقال: «أنا مدينة الحكمة وعلي بابها».

وقال: «علي باب عبيبة علمي».

وقال له في قوله: «إنما أنت مُنذِرٌ ولكل قوم هاد»^١:

«أنا المُنذِرُ وأنت الهادي يا علي».

وقال: «إن وليتم علياً تجدوه هادياً مهدياً، يسير بكم على المحجة البيضاء».

وقال: «علي أعلمكم علماً، وأقدمكم سلماً».

ولما أخرجه إلى اليمن ضرب علي صدره وقال:

«اللهم سدده واهد به إلى الحكمة».

فقال علي عليه السلام: ما شككت في حكم بعد ذلك الكلام.

وقال فيه: «إذا اختلفتم في شيء بعدي فكونوا مع علي».

وقال مرة: «علي مع الحق، والحق مع علي».

وهذه عشرة ألفاظ كل واحد منها يدل على كونه أعلم، وليس في المشايخ واحد منها، وقد علمنا أن العلوم انقسمت في الصحابة:

فمنهم العلماء بالقراءات يُعَدُّ منهم علي، وقراءته أحسن وأقرأ وأتم.

ومنهم الفَرَضِيُّونَ، وهو أشهرهم في الفرائض.

ومنهم الفقهاء وهم ستة، وعلي منهم وهو أفقهم؛ فإنه ما ظهر لأحد من فقهاء الصحابة من الفقه ما ظهر منه، خصوصاً في سيره أهل البغي.

ومنهم أصحاب الروايات، نيف وعشرون رجلاً، وهو أكثرهم روايات

وَأَتَقْنَهُمْ، وَهُوَ حِجَّةٌ، وَغَيْرُهُ لَيْسَ بِحِجَّةٍ، ...^١ الْبَاطِنُ فَمَا يَرَوِيهِ، وَغَيْرُهُ لَمْ يُرْكَنْ.
وَفِي الصَّحَابَةِ الْفُصَحَاءِ، وَعَلِيٌّ أَفْصَحُهُمْ، وَالْخُطْبَاءُ وَهُوَ أَخْطَبُهُمْ، وَالشُّعْرَاءُ
وَهُوَ أَحْسَنُهُمْ شِعْرًا.

وَفِيهِمْ مَنْ تَكَلَّمَ فِي الْعَقْلِيَّاتِ وَمَسَائِلِ الْكَلَامِ، وَثُقِلَ عَنْهُمْ، وَهُوَ أَفْضَلُ
بِالْعُلُومِ الْعَقْلِيَّةِ.

وَهُوَ الَّذِي أَخَذَتْ عَنْهُ الْإِمَامِيَّةُ وَالزَيْدِيَّةُ وَالْمُعْتَزَلَةُ أَصُولَ الدِّينِ، عَلَى
اخْتِلَافِ الطَّرِيقِ.

وَهُوَ الَّذِي نَاطَرَ الْمَلْحَدَ فِي مَنَاقِضَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى أَفْحَمَهُ، وَبَيَّنَّ لَهُ.

وَهُوَ الَّذِي نَاطَرَ الْجَائِلِيَّ، وَأَجَابَ عَنْ مُشْكَلَاتِ مَسَائِلِهِ حَتَّى أَسْلَمَ.

وَفِي الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَكَلَّمُ فِي عِلْمِ الْمَعَامِلَةِ^٢ عَلَى طَرِيقِ الصُّوفِيَّةِ، وَهُمْ مُعْتَرِفُونَ
أَنَّهُ الْأَصْلُ فِي عِلْمِهِمْ، وَلَيْسَ لغيرِهِ مِنْ هَذَا الْبَابِ إِلَّا الْيَسِيرُ، حَتَّى قَالَ مَشَايخُ
الصُّوفِيَّةِ: «لَوْ تَفَرَّغَ إِلَى إِظْهَارِ مَا عِلْمٍ مِنْ عِلْمِنَا لَأَغْنَانَا فِي هَذَا الْبَابِ، وَهُوَ الْأَصْلُ
الْمُعْتَمَدُ لَنَا».

[وَلَيْسَ] لِأَحَدٍ مِنْ ...^٣ وَالْجَبَرِ وَالْمَوَاعِظِ مَا لَهُ.

وَمَعْلُومٌ مِنْ أَبِي بَكْرٍ: «أَيُّ أَرْضٍ تُقْلَنِي، وَأَيُّ سَمَاءٍ تُظَلِّنِي إِذَا قَلْتُ فِي الْقُرْآنِ
بِرَأْيِي!»

وَالْمُجْتَهِدُ يَلْتَزِمُ فِي الْقُرْآنِ عِنْدَ التَّعَارُضِ وَالتَّشَابُهِ بِرَأْيِهِ، وَأَيْنَ يَقَعُ هَذَا
الْكَلَامُ مِنْ قَوْلِهِ ﷺ: «لَوْ كَسِرَتْ لِي وَسَادَةٌ لَحَكَمْتُ لِأَهْلِ الزُّبُورِ بِزُبُورِهِمْ، وَلِأَهْلِ
الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَلِأَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ، حَتَّى يُسَمَعَ مِنْ كُلِّ كِتَابٍ: هَذَا حُكْمُ اللَّهِ فِيَّ».

١. كلمة غير مقروءة.

٢. هكذا تقرأ الكلمة في الأصل المخطوط.

٣. كلمة ممسوحة في الأصل.

وقال [عليه السلام] ١: «والله ما نَزَلَتْ آيَةٌ في لَيْلٍ ولا نَهَارٍ، ولا سَهْلٍ ولا جَبَلٍ، ولا سَفَرٍ ولا حَضَرٍ، إِلَّا عَرَفْتُ مَتَى نَزَلَتْ، وَعَرَفْتُ نَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا، وَمَحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا، وَمَجْمَعَهَا وَمَفْصَلَهَا، وَمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا نَزَلَتْ فِيهِ آيَةٌ أَوْ آيَتَانِ [إِمَّا بِمَدْحٍ] وَإِمَّا بِذَمٍّ».

فقام رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أنت رجلٌ من قُرَيْشٍ فما الذي نزل فيك؟ فقال: أما قرأت سورة هود: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» ٢، كان الرسول ﷺ على بَيِّنَةٍ، وأنا تاليه ٣ وشاهدٌ منه.

ثم مشهورٌ أنه قال بعد قضايا في الجَدِّ والجَدَّة: «ليتنى سألت رسول الله ﷺ عن ميراثهما» ٤.

أين يقع هذا من رجلٍ يقول على [الفور] في المسألة المنبرية ٥: صار ثمنها ثُسْعاً؟ إذا كان للرجل امرأتان وأبوان وابنتان، فللأبوين الثلث، وللأبنتين الثلثان، وللمرأة عالت الفريضة، وكان لها ثلاثة من أربعة وعشرين ثمنها، فلمَّا عالت إلى سبعة وعشرين صار ثمنها ثُسْعاً؛ فَإِنْ ثَلَاثَةٌ مِنْ سَبْعَةٍ وَعَشْرِينَ، وَيَبْقَى أَرْبَعَةٌ وَعَشْرُونَ، لِلأبَتَيْنِ سِتَّةَ عَشَرَ، وَثَمَانِيَةَ لِلأبوين.

وسواء قيل: إنَّه قال هذا على الاستفهام، أو على قولكم صار ثمنها تسعاً، أو على نفية، أو بيِّن كيف يجيء الحكم على مذهب من يقول بالعول؛ فَإِنَّهُ يَحْتَاجُ إِلَى تَبْحُرٍ فِي عِلْمِ الْفَرَائِضِ، حَتَّى عَرَفَ الْجَوَابَ وَالْحِسَابَ وَالنَّسَبَ.

هذا، ومعلومٌ رجوع القوم إليه، وذكرنا رجوع عُمرَ إليه في ثلاثٍ وعشرين مسألةً حَتَّى قال: «لَوْ لَا عَلَيٌّ لَهْلَكَ عُمر».

١. في الأصل: صَلَّى الله عليه وآله.

٢. سورة هود، الآية ١٧.

٣. كذا في الأصل.

٤. أي اتَّبَعَهُ.

وقال: «لا مُعضلة في الدين لا يكون بجنبى ابن أبى طالب».

هذا، والعترة مُجمعة على أنه كان أعلم من في الصحابة بأنواع علوم الشرع، [وما روي] في المشايخ عن رسول الله ﷺ مما يجري مجرى المدح لهم في باب العلم والعقل، يدل على كونه أعلم؛ لأنه كان يُعد في [كتابه]، فكان يكتب وحيه ومسائله، ويسمع فتاويه ويسأله، ومن المشهور إنفاقه الدينار قبل مناجاة رسول الله ﷺ، و[أنه] فتح له ألف باب، تحت كل باب ألف باب.

وهذا قد استبعده بعض الجهال، ولم يعلم صورة الأمر، وهذا نحو أن يقول: «الربا في كل مكيل» في أي موضع كان، وفي كل موزون فيعرف الحكم في المكيلات التي لا أصل لها بالمدينة، وكذلك في الموزونات، وتطرد علة الربا، فيصير [أصلاً] له في باب الربا.

وكذلك إذا قال: «كل من البيض ما ذق أعلاه وغلظ أسفله» فيدخل فيه بيض كل طير، ويخرج منه بيض [بعض] كالحية وغيرها.

وكذلك إذا قال له: «يحرم كل ذي ناب من السباع، وكل ذي مخلب من الطير، ويحل الباقي» فهذا وما [شابهه] عقود الشريعة.

وهذا من الباب الذي تجمع فيه ما تفرق في علماء الصحابة، فتفرد في الاجتماع وإن شاركه غيره، وبهذا الفضل يتبين رجحانه على جميع علماء الصحابة، ونعلم أنه من معظم خصال الإمامة. فكان أفضل، والتقدم خطأ، فتقدمهم إذن خطأ.

ومن خصال الفضل في الصحابة «شرف النسب»، وقد علمنا أن لكل شرف آدم، وكمال^١ نوح وإبراهيم وإسماعيل، وكنانة من ولد إسماعيل، وقریش من

١. هكذا تقرأ الكلمة في الأصل.

كنانة، واضطفى بني هاشم من قريش، وكان عليه السلام هاشمي الطرفين، والمشايخ لم يكن لهم حظ في هاشم أصلاً.

ومن النخصال المطلوبة في الإمامة الشجاعة، لافتقار... إليها، والثبات يوم الحرب، وقد علمنا أنه قتل يوم بدر سبعين رجلاً من صناديد قريش، وليس للمشايخ قتيلاً [يومئذ].
ويوم أحد قتل سبعة في المصاف من بني طلحة، سوى من قتلهم بعد الهزيمة.

ولا إشكال في هزيمة عمر وعثمان، إنما الإشكال في أبي بكر، هل ثبت إلى وقت الفرج، أو كان في المنهزمين عند شدة القتال؟

وقوم من الحشوية يدعون أن أبا بكر كان أعلم؛ لأنه قال يوم موت رسول الله: «إن كنتم عبدتم محمدًا فقد مات، وإن كنتم عبدتم رب محمد فهو لا يموت» وإن هذا يدل على غزارة علمه.

وليس الأمر كذلك، فما أشكل موته على عمر ولا على علي عليه السلام؛ [لأنه] حاضر حين جاد بنفسه، وهو الوصي في تجهيزه ودفنه.

وربما قالوا: «خالفهم»^٢ في قتال أهل الردة، حتى رجعوا إلى [رأيه]، وكان الصواب فيه». وقد روينا أنه رجع إلى علي فقال: إن نبي الله جمع بين الصلاة والزكاة، فلا تفرق بينهما!

فخرج...^٣ وقال: «لو متعوني عقلاً مما أدوه إلى رسول الله ﷺ لجاهدتهم عليه».

١. كلمة غير مقروءة.

٢. أي خالف علياً عليه السلام والصحابه في قتالهم مع جماعة من المسلمين الذين وصفوا بأهل الردة، ولكنهم رجعوا إلى رأي أبي بكر وقتلواهم.

٣. كلمة غير مقروءة في الأصل.

ولم يُحَسَّبْ هذا في شجاعته، وهو لم [يجاهد] وإنما أمر بالجهاد، فأين هذا من جهاد أمير المؤمنين عليٍّ عليه السلام يوم بدرٍ وأحدٍ، ويوم الأحزاب، ويوم خيبر إلى غير ذلك؟

وكيف يُقَاسُ مَنْ لم يصبَ محجمةً دمٍ عن كافرٍ في جهادٍ، ولا في الجاهلية أو إسلام، على مَنْ بارز الأقران والشُّجعان، وأباد كلَّ مذكورٍ في الحرب وصار ظهراً؟ ومن الخصال المطلوبة في الإمامة السُّخاء، ويقال إنه من الباب المشترك، فقد رَوَى أهل الحديث أن أبا بكر أنفق على رسول الله أربعين ألفاً، وأنه قال: «ما نَفَعَنِي مَالٌ قطَّ ما نَفَعَنِي مال أبي بكرٍ»،

وقيل: إنه سُئِلَ عن أحبِّ الناسِ إليه؟

قال: عائشة.

قيل: مِنَ الرجال؟

قال: أبوها!

قيل: وَلِمَ ذلك؟

قال: لِأَنَّهُ صَدَّقَنِي حينَ كَذَّبَنِي الناسَ، وواصلني حينَ قَطَعَنِي الناسَ، وواساني حينَ، بَخَلَ الناسَ.

وقالوا: فيه نَزَل قوله: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى»^١، وأنه نزل [فيه] قوله: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ»^٢، وهو الَّذِي أَنْفَقَ قَبْلَ الْفَتْحِ. [أقول]: إِنَّا لَا نُنْكِرُ إنْفَاقَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وكان مال خديجة أكثر من ماله، وَنَفَعُ ذلك للمسلمين عامةً أكثر.

وَمَنْ منهم قال: «أربعين ألف دينار»، ومن كان والده أجيراً...^٣ في التجارة

١. سورة الليل، الآية ٦.

٢. سورة الحديد، الآية ١٠.

٣. كلمة غير مقروءة.

عامِلٌ خَدِيجَةً مِنَ الْمَحَالِ أَنْ يَجْمَعَ أَرْبَعِينَ [أَلْفَ] دِينَارٍ، فَأَمَّا أَرْبَعُونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَهُوَ أَرْبَعَةُ أَلْفِ دِينَارٍ، وَذَلِكَ كَثِيرٌ، وَهُوَ مُمْكِنٌ.

وله موقع في الدين، وثواب ﴿مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ عمومٌ، و﴿مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ﴾ يقتضي مَنْ جَمَعَ بينهما، وعليٌّ هو الَّذِي جَمَعَ بين الإنفاق والقتال، ولو أخذنا بأحد المنفردين، فالْمُنْفِقُ بحُشاشته أَفْضَلُ من المنفق لماله، وَمَنْ جَمَعَ بينهما قبل الفتح هو أَفْضَلُ مَنْ جَمَعَ بينهما بعد الفتح، [كما] أَنَّ إِنْفاق أمير المؤمنين عليٍّ عليه السلام أَكْثَرُ من ذلك، وَأَنَّهُ أَنْفَقَ [أَرْبَعَةَ] دِرْهَمٍ؛ وَاحِدًا لِيَلْأَ عَلَى الْمُتَجَمِّلِ لِكَيْلَا يَسْتَحْيَ مِنْهُ فِي الْأَخْذِ، وَوَاحِدًا نَهَارًا لِيَقْتَدِيَ بِهِ فِي الْإِنْفَاقِ عَلَى السَّائِلِ الَّذِي لَا يُبَالِي بِإِظْهَارِ الْأَخْذِ، وَوَاحِدًا سِرًّا لِكَيْلَا يَدْخُلَهُ الرِّيَاءُ، وَالْآخِرُ عِلَاقَةٌ لِيَقْتَدِيَ بِهِ، وَفِيهِ نَزَلَتِ الْآيَةُ، قَوْلُهُ: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^١، فَسُمِّيَ كُلُّ دِرْهَمٍ مَالًا، وَبُشِّرَ بِالْقَبُولِ، وَوَعِدَ لَهُ بِالْجَزَاءِ.

والحديث عليهم مشهور موحياً^٢ أَنَّهُ تَصَدَّقَ بِخَاتَمٍ مِنْ فِضَّةٍ فِي الرُّكُوعِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾^٣ الْآيَةُ، وَأُعْطِيَ الْوِلَايَةَ، وَوَرَدَ النَّصُّ بِقَبُولِ الصَّدَقَةِ، وَأَنْفَقَ دِينَارًا قَبْلَ مَنَاجَاةِ الرَّسُولِ فَنَزَلَتِ الْآيَةُ، حَتَّى لَمْ يَقَعْ فِيهِ الشَّرْكَ، وَوَقَعَ الْعِتَابُ لِمَنْ كَفَّ عَنِ الْمَسَاوَةِ بِقَوْلِهِ: ﴿فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾^٤ [وَكَانَتْ] ثَلَاثَةُ صِعَاقٍ مِنَ الطَّعَامِ أَوْ فِي وَفُودِهِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ثَلَاثِينَ آيَةً، وَنَصَّ عَلَى عَصْمَتِهِ وَسِرِّهِ وَمَرَادِهِ، وَ[اقْبُولِ] صَدَقَتِهِ عَلَى مَا نَشْرَحُهُ مِنْ بَعْدِ.

.....^٦ أَنَّهُ أَعْتَقَ أَلْفَ نَسَمَةٍ مِنْ كَسْبِ يَدِهِ، وَعَلِمْنَا أَنَّهُ أَخْرَجَ مِثْلَهُ عَيْنٍ بَيْنُوعٍ،

١. سورة البقرة، الآية ٢٧٤.

٢. هكذا يقرأ النص في الأصل.

٣. سورة المائدة، الآية ٥٥.

٤. سورة المجادلة، الآية ١٣.

٥. هكذا يقرأ في النص.

٦. عدة كلمات مطبوعة في النسخة.

وَتَصَدَّقَ بِهَا، وَعَلِمْنَا أَنَّهُ كَانَ يَأْخُذُ الْغَنَائِمَ لِنَفْسِهِ وَفَرَسِهِ، وَيَأْخُذُ سَلْبَ الْكُفَّارِ بِقَوْلِهِ ﷺ: «مَنْ قَتَلَ [قَتِيلًا] فَلَهُ سَلْبُهُ»^١، وَكَانَ يَأْخُذُ الْخُمْسَ مِنَ الْغَنِيمَةِ فِي أَيَّامِ الْمَشَايخِ، مِمَّا يَقَعُ بِأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَمْوَالِ الْكُفَّارِ، بِسَهْمِ ذَوِي الْقُرْبَى، ثُمَّ جَاهَدَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ النَّاكِثِينَ وَالْمَارْقِينَ وَالْقَاسِطِينَ، وَكُلَّ ذَلِكَ أَنْفَقَ فِي [سَبِيلِ] اللَّهِ، وَلَمْ يَتْرِكْ إِلَّا ثَمَانِمِثَّةَ دَرَاهِمٍ فَضْلَ عَطَائِهِ، عَزَلَهُ لِيَشْتَرِيَ لِأَهْلِهِ جَارِيَةً، ثُمَّ لَمْ يُذَكِّرِ الشَّيْخِينَ بِحَالِ [كَمَا] ذُكِّرَ خَاتَمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ أَنَّ رَجُلًا شَتَمَ عَلِيًّا ﷺ، ثُمَّ جَاءَهُ يَسْأَلُهُ حَاجَةً فَقَضَاهَا، [فَاعْتَرَضَهُ] أَصْحَابُهُ فَقَالَ:

«أَنَا أَسْتَحْيِي أَنْ يَغْلِبَ جَهْلُهُ عِلْمِي، وَذَنْبُهُ عَفْوِي، وَسْؤَالُهُ جُودِي».

وَأَجْمَعَتِ الْعَتَرَةُ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْأَجْوَادِ، وَأَكْثَرَ جُودًا مِنَ الشَّيْخِينَ، وَكَفَّاكَ فِي جُودِهِ أَنَّهُ تَعَالَى جَعَلَ كُلَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْقِيَامَةِ فِي دَعْوَتِهِ...^٢ فِي الدُّنْيَا، فِي قَوْلِهِ: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»^٣ ثُمَّ بَيَّنَ لِمَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» بَيَّنَ أَنَّهُمْ يَسْتَخْرِجُونَهَا، وَهُمْ الَّذِينَ يَوْفُونَ بِالنَّذْرِ، وَكَفَّاكَ فِي جُودِهِ أَنَّ اللَّيْلَةَ الثَّلَاثَةَ جَاءَهُ أَسِيرٌ مِنَ الْكُفَّارِ، وَهُوَ عَدُوُّ اللَّهِ وَعَدُوُّ رَسُولِهِ وَنَبِيِّهِ وَدِينِهِ، لَمَّا سَأَلَهُ بِاللَّهِ لَمْ يَزِدْهُ عَلَى صَعُوبَةِ الْحَالِ [وَشِدَّةِ] الْحَاجَةِ، تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ، وَمَحَبَّةً لِإِطْعَامِ الطَّعَامِ.

وَمِثْلُ هَذِهِ الْمَزَايَا فِي الْإِنْفَاقِ لَا تَوْجَدُ فِي فِعْلِ الْمَشَايِخِ، [إِلَّا] أَنَّهُ مِشَارَكٌ لِلشَّيْخِينَ وَزَادَ عَلَيْهِمَا بِمَا ذَكَرْنَا، وَلَيْسَ لِلْخَصْمِ آيَةٌ وَلَا خَبِيرٌ يُصْرَحُ بِجُودِهِمْ، وَلَوْ كَانَ مَسَاوِيًّا لَهُمْ [وَلَمْ يَثْبِتْ لَهُ] الْفَضْلُ عَلَيْهِمْ فِي بَابِ الدِّينِ وَالْعِلْمِ لَكَفَانَا ذَلِكَ، وَكَيْفَ وَقَدْ ثَبِتَ الرَّجْحَانُ. وَفِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ: إِنَّهُ كَانَ بِالْمَدِينَةِ مَجَاعَةً، وَلَمْ يَكُنْ مَعِيَ طَعَامٌ، مَرَّ بِي يَوْمِي وَلَيْلَتِي، فَأَصْبَحْتُ وَسَأَلْتُ أَبَا بَكْرٍ آيَةً كُنْتُ أَعْرِفُ

١. السنن الكبرى، ج ٦، ص ٣٠٧.

٢. كلمة مطموسة في الأصل.

٣. سورة الإنسان، الآية ٥.

تأويلها، قال: كنتُ أعرفُ منه بها، وهو يكلمني إلى باب بيته، وودّعني وانصرفْتُ جائعاً، وبقيتُ يومي وأصبحتُ، وسألتُ عُمَرَ آيَةَ عرفتُ تأويلها، أو قال: كنتُ أعرفُ منه بها، إلى باب بيته فودّعني، إلى اليوم الثالث جئتُ إلى عليّ فسألتُه آيَةَ، والله إنّه كان أعلم بها مِنّي، فأخذ بيدي ومال إلى باب البيت، فلمّا أردتُ أن أنصرف قال: تدخلُ معي الحجرة، فدخلتُ معه.

فقال لفاطمة: هل عندك ما يأكل ابنُ عمك وأبو هريرة؟

قالت: نعم، ودخلتُ البيت وأخرجتُ رغيفين وسمناً ولبناً، فكنثُ أكل وهو ينشر العلم، حتّى شَبِعْتُ وانصرفْتُ إلى رسول الله ﷺ، فلمّا بَصُرَني ضحك في وجهي.

فقال: أنتَ تحدّثني أو أنا أحدّثك؟

فقلت: منك يا رسول الله أحسن!

فابتدأ وقصّ عليّ ما جرى، وقال: إنّ جبرئيل عرّفني.

وفي الحديث المشهور أنّ الرسول كان عنده، فخرج في طلب شيء فاستقرض ديناراً، واستقبله مقداد وشكا حاله.

فقال: أنتَ أحقُّ بهذا مِنّي، فأعطاه وأخذ يسعى في طلب قرضٍ، فاستقبله أعرابي ومعه شيءٌ من النعم.

فقال: يا عليّ، اشتر هذا؟

فقال: ليس معي ثمنه.

قال: فجوّزه لي إلى أن أعود إليك فتوفّر عليّ.

فاشتراه وحمله، فلمّا دخل ومعه ما اشتراه ليذبحه ويطعم رسول الله ﷺ، فتغافل عليه حتّى فعل ما أراد.

ثم قال: يا أبا الحسن، من أين لك هذا؟ فقصّ عليه القصص.

قال: كان جبرئيل بأمر الله ﷺ ليزيل عن قلبك الشغل بي، كما أزلت الشقاء عن قلب مقداد.

إلى غير ذلك مما يطول ذكره من جوده، فقد بان لك بهذه الجملة مشاركة أمير المؤمنين لهم في فضائلهم، وزيادته فيها عليهم، فيما يتعلق بالإمامة. فأما مَنْ سواهم، فإن تفرّد بخلة فعليّ مساهمه نحو ولاية؛ فقد ولّاه على اليمن، وولّاه سورة البراءة وعزّل أبا بكر، وولّاه في خيبر وما فيه من العجائب والمعجزات، وولّاه الخروج إلى بني زهرة، حين نزل فيه وفي دابته «والعاديّات ضَبْحاً»^١ روا الزجاج وأهل التفسير أن ذلك فيه وفي دابته.

وله مزية، فإنّه لم يولّ عليه أحداً، وما أخرجه إلى موضع ولا تركه في قوم إلا ولّاه عليهم، وأخرجه في إصلاح ما أفسد، وكان له أصحاب رايات، وقال أمير المؤمنين: «أنا صاحب رايته في الدنيا والآخرة» فشاركهم وزاد، والمشايخ لم يكونوا أصحاب الرايات.

فقد بان لك أنّه تجمّع فيه ما تفرّق في الجميع، وزاحمهم^٢ في كلّ شيء وقع الشركة فيه.

وهذا القدر كافٍ، ولقد بلغ عشرين مزية فيما شاركهم فيه من الخصال الست المطلوبة في الإمامة، على أنّه أفضل منهم في خصال الفضل، وفي كمال الفضل الذي فضّل به على الصحابة، وفيما يحتاج إليه في الإمامة، فهذه ست خصال يفتقر الإمام إليها، هو أفضلهم فيها كلّهم.

فأما كونه أفضل في باب الثواب، ففيه إجماع العترة، وفيه قوله: «اللّهم اتّني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير»، فأتى عليّ فردّه أنس أو جابر، ثم أذن

١. سورة العاديّات، الآية ١.

٢. هكذا تقرأ الكلمة في النص المخطوط، وقد تُقرأ «زادهم».

له، الخبر.

و«الأحِبُّ» لا يكون إلا في الثواب، والخبرُ مجمَعٌ على صحته.

وقوله: «مَنْ كَثُرَ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» فالزَمَ مولاته ظاهراً وباطناً، والمشايخُ لم يُلْزَم هذا فيهم.

وقوله: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى».

وكان أفضل أهل زمانه [بعده عليه السلام]، وخبر المؤاخاة يدلُّ على أنه أعظم الناس منزلةً، وآية المباهلة فيها أنه نفس رسول الله ﷺ، حلَّ منه محلُّ نفسه، فيوجب ذلك كونه أعظم ثواباً، وأقرب إلى رسول الله ﷺ^١ على إمامته يدلُّ على كونه أفضل منهم عند الله، بلا خلافٍ من الأمة، فثبت أنه أفضل منهم في الثواب، وفي الأشياء السابقة من الفضل، وفي خصال الإمامة، وليس الغرض بالكتاب هذا، لكننا بيّناه ليدلَّ لكمالٍ في فضله وتفرّده بالفضل في الأمور الثلاثة.

[المقصد الثالث، ممّا تفرّد به ولا مشارك له فيه]^٢

في بيان ما يَشْرُفُ به المرء ... على غيره اعلم أنَّ ما تفرّد به ﷺ منقسمٌ إلى أبواب، في كلّ بابٍ نوع من الشرف والفضل لا يشاركه فيها أحدٌ من المشايخ، ونحن نعدُّ لك الأبواب، ثُمَّ نبين من كلّ بابٍ ما له وليس لغيره، وهي خمسة وعشرون باباً.^٣

١. كلمتان مطموستان.

٢. يكون في النسخة هنا فصل لعلّه إضافة من الكاتب، وهو هذا: فصل في بيان ما يشرف به المرء و ... على غيره.

٣. أمّا في النسخة لا يوجد إلا أربعة وعشرون باباً.

فالباب الأول: [الشرف بالأصل والجوهرة]

إنَّ المرءَ يُشَرَّفُ بأصله وجَوهره، ولهذا كان للملائكة شرفٌ على الجنِّ والإنس، لخلقها من النور، والجنُّ من النار، والإنس من التراب. وقد يشرف بأن يتبيَّن للخلق حاله في الشرف والفضيلة قَبْلَ أن يُخْلَقَ، والنوع الثالث شرفُ آبائِه، ونوعٌ رابعٌ شرفٌ بموضع ولادته من بيوت الكبار ومسقط رأسه، وقد يشرف بنوع خامسٍ بالأقارب الكبار، إذا كان فيهم شرفٌ، ويشرف بنوع سادسٍ وهو الأسماءُ الحُسنى إذا اشتمل على معانٍ فيها شرفٌ وشرف.....^١، ويشرف بنوع ثامنٍ وهو أن يقع بينه وبين قومٍ كرامٍ وَصْلَةً وصحبة، وبنوعٍ تاسعٍ وهو أن يتولَّى عُقْدَةَ نكاحه الكبار، وتحضره الكبار، وتُكْرَمُ فيه الكبار، وبنوعٍ عاشرٍ وهو أن يؤاخيه كبيرٌ مؤاخاةً تُنبئُ عن الشرف والفضل، ويشرف بنوعٍ حاديٍ عشرٍ وهو السبق في الإسلام وحُسْنُ الإسلام، وقد يُشرف بالثاني عشر وهو صالح أعماله التي يتفرد بها، والثالث عشر يُشرف بعلمه وكمالِه في الفهم، وقد يُشرف برابعٍ عشرٍ وهو السَّخَاءُ، وقد يُشرف بخامسٍ عشرٍ هو الشرف، ويشرف بسادسٍ عشرٍ وهو الزهد في الدنيا، ويشرف بالسابع عشر بأن يمدحه مَنْ بَعْدَه بما لا يمدح بشرٌّ به^٢، ويشرف بالثامن عشر وهو أن يمدحه من يُعتدُّ بمدحه، بما لا يشاركه غيره فيه. ويشرف بالتاسع عشر بأن يقيمه الكبير مقام نفسه في مهمَّاته ولا يعمَّ غيره، وبنوع العشرون ما تفرد به ممَّا في القرآن من النصِّ على إمامته، والحادي والعشرون أن يُعرَفَ الرسول أنَّ باطنه كظاهره، أو تُردِّد القرآن به، والثاني

١. بياض بمقدار سطر واحد فيه النوع السابع في الشرف.

٢. هكذا تقرأ الكلمة في الأصل المخطوط.

والعشرون ما ظهر له من الكرامات معجزةً لرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ولولده وأهله. والثالث والعشرون أن يصير قوله...^١ حجةً ويصير للشرعية قبلةً، والرابع والعشرون فإنه يُشَرَّف بولده إذ بلغ ولده مبلغاً لا نظير له، والخامس والعشرون يُشَرَّف بعقبه، إذا كانوا كبراء لا نظير لهم في عَقَب غيره.

فهذه خمسٌ وعشرون نوعاً ما من نوع.....^٢ خصائص فيه وفضائل لا يوجد لغيره مثله، ونحن نذكرُ جُلَّ ذلك مستقبلاً، ونبيِّن له فيه التفرد مِنْ ذكر أصله وتفرده به.

إعلم أنا روينَا أن رسولَ اللَّهِ ﷺ قال له:

«يا عليّ، خَلَقْنَا نَحْنُ مِنْ شَجَرَةٍ واحدةٍ، أنا أصلُها، وفاطمة فرعُها، وأنت لقاحُها، والحسنُ والحسينُ ثمرتها، وشيعتنا ورقها.

يا عليّ، لو أن رجلاً عبدَ اللَّهِ رغبةً حتَّى صار كأوتارِ مرضومةٍ وكالحنايا من صلاته، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ وفي قلبه مثْلُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِكَ، لَكَبَهُ اللَّهُ على منخريه في النارِ.

قال: ورؤي هذا الحديثُ بمشهد سيف الدولة^٣ فضحك أبو القاسم الطبري. فقال له سيف الدولة: مِمَّ تضحك؟

قال: أنشدني يعقوبُ النصراني في هذا المعنى.

فقال: ما الَّذي أنشدك؟

قال: أنشدني:

ياحبذا دوحَةٌ في الخُلْدِ نابتةٌ ما مثلها نبتت في الأرضِ مِنْ شَجَرٍ
المُصْطَفَى أصلُها، والفرعُ فاطمةٌ ثُمَّ اللَّقَاحُ عليٌّ سيّدُ البَشَرِ

١. كلمة مطموسه غير قابلة للقراءة.

٢. ثلاث كلمات غير مقروءة.

٣. سيف الدولة الحمداني.

والهاشميان سبطاه لها ثمر
يقال رسول الله جاء به
إنني بحُبهم أرجو النجاة غداً
والفوز في زمرة من أفضل الزمر
قال سيف الدولة: اتق الله، لا تقل: نصراني؛ فإنه مسلم!

قال: قلت: كذا يقال؟

.....^١ محاسن المعاني:

منها: أنه لقاح شجرة المصطفى أصلها، ولقاح شجرة سيده نساء العالمين
فرعها.

ومنها: أنه لقاح شجرة الحسن والحسين ثمرتها، والشعبة ورقها من كل واحد
من المذكورين.

وروي أنه عليه السلام قال لعلي:

«يا علي، خلق الله نوراً فجزاه، فخلق العرش من جزء، والكرسي من جزء، والجنة
من جزء، والكواكب من جزء، والملائكة من جزء، وسدرة المنتهى من جزء، والشمس
والقمر من جزء، [و] جزءاً تحت بطنان العرش، حتى خلق آدم، فأودعه الله في جبينه،
فكان ينقل ذلك من أبي إلى أبي، إلى عبد المطلب، ثم صار واحدة، فنقل جزءاً إلى عبد
الله والد النبي، ونصفها إلى أبي طالب، فخلقنا أنا من جزء، وأنت من جزء، والأنوار كلها
[من] نوري ونورك يا علي».

وفي الحديث بيان إكرام الله لهما بهذا، حتى يكون أصلهما أصل كل نور، ثم
الإكرام [أنه أودعه] على الجبين معاً، ثم تفرقة النور، حتى كان كل واحد منهما.
وفيه عضد^٢ وهو حديث المؤاخاة، ومتى قيل: [إن] أراد الله تعالى أن

١. كلمة غير مقروءة.

٢. هكذا تقرأ الكلمة في النص الأصلي.

يجعلهما أخوين، فلم يفرّق بينهما بأبٍ؟ وهلا جمع فيكون النسل واحداً، والأخوة بالنسب؟ ذكرنا فيها وجهاً حسناً، وهو أنّه لو جمع بينهما في الولادة، لكان لا يصلح أن يتزوَّج بابنته ﷺ، [و] لا يكون صالحاً لفاطمة في التزويج، فإن كانت الإمامة في ولد النبي لم يكن لعلّي فيه نصيب، وإن كان في ولد أمير المؤمنين، لم يكن للنبي فيه نصيب، ففرّق بينهما بأبٍ واحد، حتّى صارا أبوين للأئمّة إلى يوم القيامة، وصار الأصل واحد.....، وما أكرم به النبي أكرم هو به، وما جعل فيه إبراهيم أصلاً، من أنّ النبوة والإمامة في عقبه، كذلك صار الإمامة فيهما إلى يوم القيامة؛ فإنّ الأنوار كلّها من نوره، فلذلك له بهذا شرف لا يُشاركه فيه أحد، وكما أنّ أصله أمسك ببطنان العرش، كذلك أصل أمير المؤمنين، وكما نقل إلى الجباه حتّى يتلاّأ عند كلّ أبٍ، فكذلك أمير المؤمنين ﷺ.

[ومن] هذا الباب قوله لأمر المؤمنين - صلوات الله عليهما - في حديث

خير:

«حسبك أنّك منّي وأنا منك»، وهما فضيلتان من الرسول ﷺ، بأن يكون من الرسول ﷺ، وأن يكون الرسول منه، «لحمك من لحمي، وجلدك من جلدي، وعظمك من عظمي، ودّمك من دمي، والإيمان مخالطٌ للحمك وجلدك وعظمك ودّمك، كما خالط جلدي ولحمي وعظمي ودمي».

إنّ على كلّ واحدٍ من هذا تكليف من شرط إيمانه، وهو معنيّ بذلك.

فهذه سبع صفات، كلّها فضائل تفرّد بها أمير المؤمنين عليّ عليه السلام، وليس للمشايخ فيها نصيب.

وقد قال هذه الكلمة ﷺ في مواضع:

منها: يوم أحد، حين قال جبرئيل عليه السلام: «من هذا يا رسول الله؟

قال: عليّ.

فقال: هذه هي المواساة.

فقال: مَنْ أُولَىٰ بِهَا مِنْهُ ، وَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ ، وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ أَرْزِي بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، كَمَا شَدَدْتَ أَرْزِي مُوسَىٰ بِهَارُونَ .

[و] له في حديث سورة براءة: «لَا يُوَدِّيْهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» يعني علياً ، قال له جبرئيل فيما أفسد ، وأراد أَنْ يُخْرِجَ مَنْ يُضْلِح .

فقال له جبرئيل: «إِنَّهُ لَا يَضْلِحُ لَهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» . وقال

وقال أمير المؤمنين: «أَنَا الشَّاهِدُ مِنْهُ» .

وسنورد في فصلٍ ما قال الرسول فيه مِمَّا سَوَّىٰ بَيْنَ نَفْسِهِ [وَبَيْنَهُ] فِيهِ ، فَهَذَا فَصْلٌ .

والباب الثاني [كتب الله تعالى اسمه على ساق العرش]

وهو أَنَّهُ تَعَالَىٰ كَتَبَ اسْمَهُ عَلَىٰ سَاقِ الْعَرْشِ [قَبْلَ] آدَمَ: مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ رَأَىٰ تِلْكَ الْأَسْمَاءَ تَتَلَا، فقال: يَا رَبِّ ، مَنْ هَؤُلَاءِ ؟

قال: هُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ ، آخِرُ نَبِيِّ مِنْ أَوْلَادِكَ ، أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَيَّ .

فلَمَّا وَقَعَ [مِنْهُ مَا وَقَعَ] قال: بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الْخَمْسَةِ إِلَّا عَفَوْتُ لِي .

وروى الصادق عليه السلام أَنَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ هِيَ هَذِهِ ؛ اسْتَشْفَعَ بِهِمْ حَتَّىٰ غُفِرَ لَهُ .

وروي أيضاً أَنَّهُ كُتِبَ عَلَىٰ سَاقِ الْعَرْشِ: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، أَيْدِيُهُ بِعَلِيٍّ» .

واعلم أَنَّ الْمُخَالَفِينَ يَدَّعَوْنَ أَنَّهُ مَكْتُوبٌ عَلَىٰ سَاقِ الْعَرْشِ «مُحَمَّدٌ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِيٌّ» .

وَأَصْحَابُنَا يَقُولُونَ: إِنَّ هَذَا يَمْنَعُ الْعَقْلَ مِنْ صَحَّتِهِ ؛ لِأَنَّهُ لَوْ اتَّفَقَ فِي حَالِ وَجُودِ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنْ تَنْظُرَ الْمَلَائِكَةُ ، وَيَرَوْهُ قُرْبَ مَبْعَثِهِ وَهَؤُلَاءِ مَعَهُ ، فَيَقُولُونَ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا رَبِّ ، مِمَّنْ مَعَهُ ؟ فَيَقُولُ: «هَذَا الْعَابِدُ لِلصَّنَمِ ، وَيَكْذِبُ عَلَيَّ ، وَيُشْرِكُ بِي» ، لَكَانَ

في ذلك نفورٌ للملائكة! وإذا كان هناك هؤلاء^١ - وهم منزّهون معصومون - فيقول: هؤلاء ستعرفون جلاله قدرهم.

وفي هذه الكتابة شرفٌ، كما أنّ [لهم] شرفاً بهذا.

وكما عُرف حال الرسول ﷺ في كونه خاتم النبيين، عُرف حاله في أنّه خاتم الوصيين.

فهذه ستُ خصالٍ انفرد بها علي عليه السلام في أصل الخلق، والخبر عنه قبل الولادة.

فأما الباب الثالث

وهو أنّ المرء يُشرف بولادته في بيت كبير

فقد علمنا أنّه في الصحيح من الرواية عند جميع أهل البيت، أنّ فاطمة بنت أسد قالت: «لَمَّا قَرَّبَ ولادتي بعلي عليه السلام، كانت [العادة] في نساء بني هاشم أنّ يَدْخُلْنَ البيت^٢ ويمسحن بطونهنّ بحيطانه، فيخفّ عليهنّ الوضع، فخرجت مع جنيني، وقضيت حاجتي من البيت، فلَمَّا أردتُ أن أخرج وإذا أنا بعلي كأنّه عمود من حديد لم سهى^٣، وولد من ساعته في زاوية الأيمن من ناحية البيت»، وليس في الموضع أشرف من هذا، والولد.....^٤ الطاهر، مولودٌ في أشرف البقاع، من أكرم الفضائل، وليس هذا للمشايخ ولا لأحدٍ نعرفه.

ثمّ له [في] المسجد خاصيّة ومزيّة، لا يشاركه فيها أحدٌ، وهو أنّه وُلِدَ في الكعبة، وتربّى في دار خديجة، وهي اليوم مسجدٌ ومشهدٌ، وعاش في مسجد

١. يقصد بهم أولئك الخمسة، أي الرسول ﷺ وأهل بيته عليه السلام.

٢. أي الكعبة.

٣. هكذا الكلمة في النص.

٤. كلمة غير مقروءة.

المدينة، سُدَّتْ الأبواب إلا بابه، فلمَّا انتقل إلى الكوفة قَتِلَ في المسجد، وُعُسِّلَ في دارٍ هي اليوم مسجد، والموضع الَّذي أخذ البيعة على الناس لأجله مسجدٌ، وموضع بيعة الرضوان لا يَغْبَى^١، وهو مشارِكٌ لهم في ذلك، والموضع غير مشهَدٍ فإنَّه كا...^٢؛ لأنَّ ذلك كان بروحاء، و[ما] ندرى أو وكامكة^٣، أو روحاء في طريق المدينة، ثمَّ لا يُعرَفُ موضع الشَّجرة وهي بروحاء مكة بحذاء الحَمَام تحت الشَّجرة، وطلبتُ بجهدي وطاقتي فلم يُعرف.

وله في حديث المسجد،

قيل له: أيما أحبُّ إليك المسجد أو الجنَّة؟

قال: المسجد.

قيل له: لِمَ؟

قال: لأنَّ المسجد موضع مراده مِنِّي، والجنَّة موضع مرادي منه، وأنا أوثرُ مراده على مرادي، فأوثرُ موضعَ مراده على موضع مرادي.

وقوله: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُزَافَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبَّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ﴾^٤.

وهذه في أصحاب الصُّفَّة الملازمة للمسجد، أو في أصحاب مسجد قُبا، وعليَّ أوْلهم وأشرفهم في هذا الباب.

وله في محبَّة المسجد أنَّه كان يُصَلِّي ألف ركعة في اليوم وليلته، فأكثرُ مشاهدِهِ اليومَ مسجدٌ، فأين يوجد هذا، أو خصلةً لغيره من الصُّحابة، فأشرفُ

١. كلمة غير مقروءة.

٢. كلمة غير مقروءة.

٣. كلمة غير مقروءة.

٤. سورة النور، الآية ٣٦.

البقاع الحرم، وأشرف الحرم المسجد، وأشرف بقاع المسجد الكعبة، التي هي أول بيت وُضِعَ للناس، وطُهرَ للطائفين والعاكفين، وهو للعرب فخرٌ، وللعجم قبلة، قِيَّاسُه جبرئيل، وبناه إبراهيم، ومن أدى [واجب] الإله إسماعيل، فمن وُلد فيه يكون في غاية الشرف لمسقط رأسه.

ثم له مع المسجد ما ذكرناه، ولا يوجد هذا لأحد من الصحابة، فهذه اثنا عشرة خاصية له مع المسجد لا يشاركه أحد.

[الباب الرابع]

في شرفه في التربية وتفرد به

اعلم أن الرسول ﷺ مات أبوه وهو حَمَلٌ أو له أربعة أشهر، ثم مات أمه وله أربع سنين، ومات عبد المطلب وله ست سنين، فاعتنق أمره أبو طالب، ورباه فاطمة بنت أسد الهاشمية، وكان السبب في اعتناق أبي طالب أن عبد الله وأبا طالب كانا من أم واحدة، وسائر الأعمام من أمهات شتى، ولهذا الاختصاص اعتنق بأمر رسول الله ﷺ، وكان يقول لأولاده في اللبن الذي كانوا يشربون: «لا تشربوا حتى يشرب محمدٌ أولاً» فكان إذا شرب كفاهم ما بقي، وإذا لم يشرب لم يكفهم، وكذلك إذا أكل من الطعام كفاهم، وإذا لم يأكل لم يكفهم، وهذا من بركات رسول الله ﷺ، وكانت فاطمة تحزن ما لاتحزن على أولادها، حتى كان الرسول يقول فيها: «هذه أُمِّي بعد أُمِّي»، ولما مات جعل قميصه كفناً لها، وبات في قبرها ليوسع عليها مضجعها، وصلى عليها أربعين تكبيرة، فقيل له في ذلك؟ قال: «حَضَرَنِي أربعمون صفًا من الملائكة، فكبرتُ لكلِّ صفٍّ تكبيرةً».

فجرى الرسول لعلي مجرى الأخ، لتربية أمه بنت أسد، ثم اتفق بمكة مجاعة، وضَعَفَ حال أبي طالب، وكان الرسول قد تزوج بخديجة مع غناها، فقال لحمزة والعبَّاس: «هيا بنا ندخل على أبي طالب فقد ضَعُفَتْ حالته، حتى نخفف من عياله»، فدخلوا إليه وخاطبوه بذلك، فقال: إذا تركتم لي عقيلًا فافعلوا ما شئتم.

فبقي عقيلاً معه إلى أن مات، ثُمَّ بقي وحده إلى أن أخذ يوم بدرٍ مع أسارى الكفار، وُحِّلَى عنه رسول الله ﷺ، وكان يقول له:

«إِنِّي أَحَبُّكَ حَيِّن، حُبُّ لَكَ، وَحُبُّ لَوْدَ أَبِي طَالِبٍ لَكَ».

وأخذ حمزة جعفرًا، فلم يزل معه في الجهل والإسلام، حتَّى قُتِلَ حمزة بأحد^١، وأخذ[ه] العباس والمصطفى، وكان معه إلى يوم بدرٍ، ثُمَّ فَقِدَ فلم يوقَفْ له على خبرٍ، وأخذَ الرسولُ عليًّا وله ستُّ سنين، كسَنَه حينما أخذه أبو طالب، فربَّته خديجة الكبرى والمصطفى إلى أن جاء الإسلام، وله على الأقلَّ عَشْرُ سنين وستَّة أشهر، وعلى الأكثر ثلاث عشرة وستَّة أشهر، وتربية خديجة أشرف من تربية فاطمة بنت أسدٍ، لأنها سيِّدة نساء العالمين، وكون الرسول سيِّدُ الأولين، ولم يزل كان مع الرسول، إلى أن مضى إلى رضوان الله، وبقي عليٌّ بعده، فعليُّ أخُ الرسول من وجهين:

أحدهما من جهة التربية لأنَّ أمَّ عليٍّ أمُّه، وأبو عليٍّ أبوه بالتربية، ثُمَّ أخاه بأمر الله، فأخُّ له من وجهين، وابنٌ له من وجهين، أولهما لأنَّه ربَّاه، والثاني لأنَّه خَتَنُهُ^٢، وَخَتَنُ الرجل ابنه، ولهذا يُهَنَّأ الرجل إذا وُلِدَ له ابنه، فيقال له الخَتَنُ، ولا توجد هذه الخصيصة لأحدٍ من الصُّحابة؛ الأخوة من وجهين، والبنوة من وجهين وتربية عندهم، وأبنٍ والآخرين وتربية سيِّدة نساء العالمين! ومن تَرَبَّى في بيت الرسول يَخْرُجُ بِخُلُقِهِ وَخُلُقِهِ وَعِلْمِهِ وَأَدَبِهِ وَصِيَانَتِهِ وَعِفَّتِهِ وَحَيَاتِهِ وَكِرَمِهِ؛ فَإِنَّهُ يَتَخَلَّقُ بهذه الأخلاق، فهذه خمسُ خصالٍ في التربية لا يشاركه فيها أحدٌ من العالمين.

١. جاء في هامش المخطوط: «لم يُرد - والله أعلم - أن جعفرًا كان مع حمزة ﷺ حتَّى قُتِلَ، وأنَّه لازمهُ فلم ينفك عنه، فمن المعلوم أن جعفرًا هاجر إلى الحبشة، ولم يُعَدَّ إلا بعد قتل حمزة ﷺ وإنَّما أراد أنَّه لم يزل معه لمكان تلك التربية، فلم ينفك حكمه عنها وسبقته إليها، وحتَّى لو رجع مثلاً وحمزة حيٌّ لانضاف إليه انضياف المَرَبِّيِّ إلى المَرَبِّيِّ، والله أعلم».

٢. خَتَنُ الرجل عند العامة زوج ابنته.

[الباب الخامس]

فيما تفرّد به من القرابة التي له فيها شرف

اعلم أنه عليه السلام قال: «إن الله اصطفى كنانة من ولد إسماعيل، واصطفى قريشاً من كنانة، واصطفى هاشم من قريش»، ولم يكن للمشايخ في هذا الذي هو صفوة الصفوة نصيب.

ثم هو هاشمي بين هاشميين، أمّه هاشمية بنت أسد بن هاشم، وأبوه أبو طالب بن عبد المطلب بن هاشم، وله من حيث اختلف أمهما برسول الله صلى الله عليه وآله إلى معدينا ثلاثين وعشرون قرابة، تتصل برسول الله صلى الله عليه وآله من جهة الأمهات، فلا أحد يشاركه في هذا، وهاشم سيّد العرب على ما قيل:

عَمَرُو الْعَلَى هَاشِمَ الثَّرِيدَ لِقَوْمِهِ وَرَجَالَ مَكَّةَ مُسْتَثَوْنَ عِجَافَ

فجده سيّد وهو عبد المطلب جد رسول الله صلى الله عليه وآله، وأبوه سيّد وهو أبو طالب، ثم سيّد الأولين والآخرين ابن عمّه نسباً من رحمه، ومن تلك الجهات في الأمهات، ثم سيّد الشهداء حمزة عمّه، ثم جعفر الطيّار المهاجر هجريّين، والمُصَلّي قبلتين، والطاعن برمحين، والمقاتل بيدين، حتّى أبدلت بجناحين، يطير بهما مع الملائكة إنسي ملكي، أخوه من قبل أمّه وأبيه، ثم سيّد نساء العالمين فاطمة بنت عمّه، ثم ولداه سيّد شباب أهل الجنة، فهو سيّد الوصيّين، وابناه سيّد شباب أهل الجنة، فلا يكون في الجنة إلّا جُزء مرّد مكحلين، فلا تعارض هذا ما يروون في أبي بكر وعمر أنّهما «سيّداه كهول أهل الجنة»؛ فإنّه لا يكون في الجنة كهّل، وإنّما هذا - إن صحّ الحديث - خبر عن الحال أنّهما سيّداه الكهول، ولا يُفَضّلان على عليّ وابنيه، فهما كانا صبيّين وأبوهما من الشّباب لا من الكهول، فلهما الفضل على عثمان ومن في سنّهم من الكهول، إن صحّ

الخبر، ثم ابناه ابنا رسول الله ﷺ حكماً وشرعاً، على ما قال ﷺ:

«كل بني بنتٍ فهو ابنُ أبيه، إلا ابني هذين فأنا أبوهما، أعقلُ عنهما».

ولهذا كان عليٌّ يقول في محمد بن الحنفية: «ابني»، ويقولُ فيهما: «ابنا رسول الله ﷺ».

فهذه عشرٌ من الشرف له في القرابة، لا توجدُ للمشايخ أصلاً، فهذه كرامة النسب، وقد روي أن معاويةَ كتبَ إلى عليٍّ: «أنا ابنُ سيّد قريش في الجاهلية، ومَلِك في الإسلام، وخالُ المؤمنين، وكاتبُ وحي رسول الله، فَمَنْ مثلي، وكُنْتُ كَأَنْتَ، وهذه حالي؟».

فلَمَّا قرأ الكتاب قال لابن عباس: «يُفَاخِرْنِي ابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ، اللَّعِينُ بْنُ اللَّعِينِ أَبُو اللَّعِينِ، فَارْتَبِ، فَكُتِبَ:

وَحَمْرَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي	مُحَمَّدُ النَّبِيِّ أَخِي وَصِهْرِي
يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي	وَجَعْفَرُ الَّذِي يُضْحِي وَيُمْسِي
مَسْوَطٌ لِحْمَاهَا بَدْمِي وَلَحْمِي	وَبِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَعَرْسِي
فَمَنْ مِثْلِي لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي	وَسَبْطًا أَحْمَدُ ابْنَايَ مِنْهَا
غَلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوْ أُنْ حُلْمِي	سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرّاً

فلَمَّا ورد الكتاب على معاوية قال: يا غلام، اكنم هذا؛ فَإِنَّ أَهْلَ الشَّامِ إِنْ عَرَفُوا هَذَا قَتَلُونِي بِالْجَنَادِلِ^١.

وهذا بابُ كُلِّ قرابةٍ من هذا مفردة فضيلة، لا يُشَارَكُ عَلِيٌّ فِيهَا، تختصُ القرابةُ وشرفُ عشيرتهم:

فهو سيّد الوصيّين، وأخو سيّد النبيّين، وختنُ سيّدة نساء العالمين، وزوج

١. الحجارة، أو ما يغلُّ الرجل من الحجارة.

سَيِّدَةَ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَابْنُ أَخٍ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ، وَأَخُوهُ جَعْفَرُ سَيِّدِ الطُّيُورِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ، وَأَبُوهُ سَيِّدُ الْعَرَبِ، وَجَدُّهُ سَيِّدُ بَنِي هَاشِمٍ، وَهَاشِمُ سَيِّدُ قُرَيْشٍ.
فَأَمَّا شَرْفُهُ بِالقَرَابَةِ مِنْ جِهَةِ الْوَصْلَةِ: فَهُوَ خَتَنُ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدَةِ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَزَوْجُ سَيِّدَةِ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ بِنْتُ سَيِّدَةِ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ وَسَيِّدِ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ.

وَلَا يَجْتَمِعُ هَذَا مَعَ ابْنِهِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمَنْ يُدَانِيهِ أَوْ يَدْعِي شَرْفًا فِي الْأَقَارِبِ، السَّبِيئَةُ أَقْرَبُ مِنْهُ.

فَأَمَّا الْقَرَابَةُ بِالْوَصْلَةِ: فَلَهُ عَلَى كُلِّ مَنْ وَاصِلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَرْفٌ وَفَضْلٌ، وَهَذِهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ فِي وَصْلَتِهِ خَاصَّةً، وَذَلِكَ أَنَّ الشَّيْخِينَ قَدْ وَاصِلَا رَسُولَ اللَّهِ، بَأَنَّ زَوْجَا ابْنَيْهِمَا مِنْهُ، وَالنَّبِيَّ ﷺ وَاصِلٌ عَلِيًّا بِابْنَتِهِ، وَلَيْسَتْ بِضَعَةُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ كِبَضْعَةُ رَسُولِ اللَّهِ، وَعُثْمَانُ وَاصِلٌ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى ابْنَتَيْنِ^١، كَاتَاهُمَا كَانَتْ قَبْلَ الْإِسْلَامِ، وَكَانَتَا مَتَزَوِّجَتَيْنِ مِنْ عَاصِ بْنِ الْعَاصِ، وَكَانَا كَافِرَيْنِ، وَطَلَقَا ابْنَتَيْهِ عِدَاوَةً لَهُ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ فَاطِمَةُ؛ فَإِنَّهَا وَلِيدَةُ الْإِسْلَامِ، وَسَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ.

وَمِنْ وَجْهِ آخَرَ: وَهُوَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَسْلٌ فِي صَحْبَةِ أَحَدٍ مِنَ الْمَشَايِخِ، وَنَسْلُ الرُّسُولِ فِيهَا، وَكَمَا أَنَّ الرُّسُولَ وَالْوَصِيَّ أَبَا الْأَنْثَمَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كَذَلِكَ هِيَ أُمُّ الْأَنْثَمَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَزُيَّ أَنَّ فَاطِمَةَ نَاضِرَتْ عَائِشَةَ فِي الشَّرَفِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ وَفِي بَيْتِهِ، وَأَنْتِ مَعَ عَلِيٍّ وَفِي بَيْتِهِ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: لَا اعْتَبَارَ بِهَذَا، أَرَأَيْتِ لَوْ طَلَّقَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَيْنَ يَكُونُ مَرْجَعُكَ؟ إِلَى دَارِ أَبِي بَكْرٍ، وَلَوْ طَلَّقَنِي لَكَانَ رَجُوعِي إِلَى بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،

١. الثَّابِتُ عِنْدَ الْمُحَقِّقِينَ أَنَّهُمَا لَمْ يَكُونَا بَنَاتِ النَّبِيِّ ﷺ بَلْ رِبَائِيَّةٌ، رَاجِعٌ: (الصَّحِيحُ فِي سِيرَةِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْسَّيِّدِ جَعْفَرٍ مَرْتَضَى الْعَامَلِيِّ).

فَأَنَّى تَقَعُ الْمَوَاسَاةُ!

وفي الحديث: «أَنَّ أَسِيَةَ بِنْتَ مَزَاحِمَ، وَمَرِيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ، وَخَدِيجَةَ يَمْشِينَ أَمَامَ فَاطِمَةَ كَالْحُجَابِ لَهَا إِلَى الْجَنَّةِ وَفِي الْجَنَّةِ».

وَرَوَى الثُّقَاتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيِّ:

«يَا عَلِيُّ، لَكَ أَشْيَاءُ لَيْسَتْ لِي مِنْهَا: إِنَّ لَكَ زَوْجَةً مِثْلَ فَاطِمَةَ وَلَيْسَ لِي مِثْلُهَا، وَلَكَ وَلَدَيْنِ مِنْ صُلْبِكَ مِثْلَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَلَيْسَ لِي مِثْلُهُمَا مِنْ صُلْبِي، وَلَكَ مِثْلُ خَدِيجَةَ أُمِّ أَهْلِكَ وَلَيْسَ لِي مِثْلُهَا حَمَاةً، وَلَكَ صِهْرٌ مِثْلِي وَلَيْسَ لِي صِهْرٌ مِثْلِي، وَلَكَ أَخٌ مِثْلِي وَلَيْسَ لِي أَخٌ مِثْلِي، وَلَكَ أُمٌّ مِثْلِي وَلَيْسَ لِي أُمٌّ مِثْلِي، وَلَكَ نَسَبٌ مِثْلَ جَعْفَرٍ وَلَيْسَ لِي مِثْلُهُ فِي النِّسْبِ، وَلَكَ أُمٌّ مِثْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ الْهَاشِمِيَّةِ الْمَهَاجِرَةِ لَيْسَ لِي أُمٌّ مِثْلُهَا».

فَمِثْلُ هَذِهِ الْوَصْلَةِ وَالْقَرَابَةِ فِي النِّسْبِ، الَّذِي يَتَّفِقُ فِي الْوَصْلَةِ، لَمْ يَشَارِكْ فِيهَا مِنَ الْمَشَايِخِ، فَهَذِهِ عَشْرٌ مِنَ الشَّرَفِ فِي هَذِهِ الْوَصْلَةِ خَاصَّةً.

الباب السابع

في شرف أسمائه

اعلم أَنَّ لَهُ ﷺ أَسْمَاءً وَأَلْقَاباً كُلُّهَا مَفِيدَةٌ وَمُنْبِئَةٌ عَنِ الشَّرَفِ.

فَمِنْ ذَلِكَ: مَا كَانَ سُمِّيَ عَلِيًّا، وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ أُمَّهُ رَأَتْ فِي الْمَنَامِ أَنَّ تَسْمِيَ بِهَذَا الْاسْمِ، وَتُكْنِي بِأَبِي الْحَسَنِ.

وَعَلِيٌّ مِنَ الْعُلُوِّ، وَهُوَ اسْمُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَقَدْ قِيلَ إِنَّهُ تَعَالَى أَلْقَى إِلَى أُمِّهِ بَانَ تَسْمِيَهُ بِهَذَا الْاسْمِ؛ لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمُهُ مِنْ اسْمِهِ، وَلَهُ عُلُوٌّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَهُوَ عَلِيٌّ النَّسَبِ، وَعَلِيٌّ الْإِسْلَامِ، وَعَلِيٌّ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ الزُّهْدِ، وَعَلِيٌّ السَّخَاءِ، وَعَلِيٌّ الشَّرَفِ، وَعَلِيٌّ الْفَصَاحَةِ، وَعَلِيٌّ فِي أَقَارِبِهِ، وَعَلِيٌّ فِي أَوْلَادِهِ، وَعَلِيٌّ فِي أَهْلِهِ،

وعلي في كل صنف تعلو به الصحابة، كما قال صاحب، مَنَّ الله بصلاح أعماله:
 علي علي في المواقف كلها ولكنهم قد خانهم فيه مولد
 والذي يكشف عن هذا، أنك لا تقدّر على ذكر علو في الدين والإسلام، إلا
 وهو فيه علي وأعلى من غيره .

ومن أسمائه: الهادي، على ما روي في تفسير قوله: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ
 قَوْمٍ هَادٍ»^١.

قال الرسول ﷺ لعلي: «أَنَا النَّذِيرُ، وَأَنْتَ الْهَادِي لِكُلِّ قَوْمٍ» .
 وقوله ﷺ: «إِنْ وَلَيْتُمْ عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا» .

وهذا أيضاً اسم من أسماء الله أُجري عليه، وهو.....^٢ فَإِنْ عَلِمْنَا بِعَصْمَتِهِ،
 وَأَنْ ظَاهِرَهُ كِبَاطُنُهُ، وَأَنَّهُ يَلْزَمُ مَوَالِيَهُ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا، كَمَا يَلْزَمُ فِي النَّبِيِّ، تَحَقَّقَ لَنَا
 أَنَّهُ الْهَادِي، وَأَنَّهُ لَا يُضِلُّ أَحَدًا، وَلَا يُضِلُّ عَنِ الْحَقِّ أَبَدًا.

ومن أسمائه: حيدر، على ما قال ﷺ يوم خيبر:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْنِي أُمِّي حَيْدَرَةً أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلِ السُّنْدَرَةِ
 وهذا من أسماء الأسد، وقيل: إِنَّهُ الْأَسَدُ الضَّرْغَامُ الْقَوِيُّ، الَّذِي تَخَافُ مِنْهُ كُلُّ
 السَّبَاعِ وَالْحَيَوَانِ .

ومن أسمائه: يعسوب المؤمنين، وقال له الرسول: «الْيَعْسُوبُ أَمِيرُ النَّحْلِ، وَأَنْتَ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». وهذا من الشرف في أقصى ذروته .

ومن أسمائه: ما سمّاه النبي يوم خيبر، لَمَّا انْصَرَفَ وَقَدْ فَتَحَ عَلَيْهِ، فَعَانَقَهُ
 وَمَسَحَ وَجْهَهُ وَقَالَ:

١. سورة الرعد، الآية ٧.

٢. كلمة مطموسة في الأصل .

«لولا أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي الْمَسِيحِ، لَكُنْتُ أَقُولُ فِيكَ الْيَوْمَ
مِنَ الْفَضَائِلِ مَا يُسْتَشْفَى بِفَضْلِ وَضُوئِكَ، وَيُؤْخَذُ تَرَابُ قَدَمِكَ، وَلَكِنْ كَفَاكَ أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا
مِنْكَ».

إِلَى أَنْ قَالَ:

«وَأَنْتَ وَلِيِّي، وَوَصِيِّي، وَقَاضِي دِينِي، وَمَنْجِزُ وَعْدِي، وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، وَأَنْتَ
تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ».

فَسَمَّاهُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا، وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا اسْمٌ شَرِيفٌ؛ لِأَنَّ كَوْنَهُ وَلِيًّا لِرَسُولِ
اللَّهِ، عَلَى أَيِّ مَعْنَى قُلْتَهُ فَهُوَ شَرَفٌ، وَكَوْنَهُ وَصِيًّا لَهُ شَرَفٌ آخَرٌ لَا مِشَارَكَةَ لَهُ فِيهِ.
وَقَدْ قَالَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَأَنْتَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ».

وَقَوْلُهُ: «وَزِيرِي»^١ تَشْبِيهُ لَهُ بِهَارُونَ، كَمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ
أَهْلِي هَارُونَ»^٢.

وَقَالَ فِيهِ: «اللَّهُمَّ اشْدُدْ أَرْزِي بَعْلِي، كَمَا شَدَّدْتَ أَرْزَ مُوسَى بِهَارُونَ».
وَزَعَمَ الْمُخَالَفَ أَنَّ هَذَا مِنْ بَابِ الْمَشْتَرَكِ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ:
«لِي وَزِيرَانِ فِي السَّمَاءِ، وَوَزِيرَانِ فِي الْأَرْضِ، اللَّذَانِ فِي السَّمَاءِ جِبْرِئِيلُ
وَمِيكَائِيلُ، وَوَزِيرَانِ فِي الْأَرْضِ، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ».

فَإِنَّ هَذَا لَوْ صَحَّ، لَمْ يَكُنْ فِي مِثْلِ ذَلِكَ مَا ذَكَرْنَا؛ لِأَنَّا لَمْ نَقُلْ لَا وَزِيرَ غَيْرِهِ،
وَأِنَّمَا ذَكَرْنَا أَنَّ هَذَا الْأَسْمَاءَ اسْمٌ شَرِيفٌ وَفَضِيلَةٌ، وَلَيْسَ مِنْ بَابِ الْأَلْقَابِ، وَلَا يَمْنَعُ
مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَزَرَاءُ، وَكُلُّ يُشْرَفُ بِهِ.

وَقَوْلُهُ: «وَوَصِيِّي» تَفَرَّدَ بِهَا [أَذ] لَا وَصِيَّ لَهُ غَيْرُهُ، سِوَا قِيلَ إِنَّهُ فِي خَاصِّ نَفْسِهِ

١. لم ترد هذه الصفة في الروايات التي ذكرها المصنف في هذا الفصل من نسختنا، ولعلها أسقطت من هذه
النسخة، فهي تندرج في عداد الصفات المذكورة في قوله عليه السلام: «أنت وليي، ووصيي...».

٢. سورة طه، الآية ٢٩.

أو في أمته.

وقال فيه: «أنا سيّد النّبيين، وأنت سيّد الوصيّين» يعني به الوصي الذي بيّن^١.
وقوله: «قاضي ديني» مدح له خاصّة، وخبر عن الغيب فيه، وأنه معتمده في
قضاء دينه، وأنه يحث^٢ بظنه في أنه يقضي عنه دينه.

وقوله: «مُنَجِّزٌ وعدي» كقوله «قاضي ديني» فيما ذكرناه من الوجوه، وقد روي
«وقاضي ديني» بالكسر، فيدلّ على الإمامة.

وقوله فيه: «تقاتل الناكثين» مدح له في قتال أهل النكث، وقاتل القاسطين وهم
الظلمة، والمارقين وهم الخوارج الذين يمرقون من الدين.

فكل هذه من سمات المدح والشرف، ولا يشاركه في أكثرها أحد من
السلف.

ومن أسمائه: ما سمّاه جبرئيل عليه السلام بها، على ما رواه الخلق عن علي عليه السلام قال:
«دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فوضع رأسه في حجر دحية الكلبي، فسلمت
عليه.

فقال لي دحية: وعليكم السّلام يا أمير المؤمنين، وفارس المسلمين، وقائد
الفرّ المحجّلين، وقاتل الناكثين والمارقين والقاسطين.

وقال: وإمام المتّقين، في بعض الروايات.

ثمّ قال له: تعال خذ رأس نبيك في حجرك، فأنت أحقّ بذلك، فلمّا دنوت
من رسول الله، ووضّعت رأسه في حجري لم أر دحية، وفتح الرسول صلى الله عليه وآله وسلم عينيه؛
وقال: يا علي، من كنت تكلم؟

قال: قلت: دحية، فقصصت عليه القصة.

١. هكذا تقرأ الكلمة في الأصل.

٢. هكذا تقرأ الكلمة في الأصل.

فقال لي: لم يكن ذلك دحية، وإنما كان جبرئيل ﷺ، أتاكَ لِيَعْرِفَكَ أَنَّ اللَّهَ سَمَّاكَ بهذه الأسماء.

ومعلومٌ أَنَّ كُلَّ اسمٍ من هذه الأسماء شَرَفٌ:

أَمَّا أمير المؤمنين فغاية الشُّرف، وَمَنْ يُسَمَّى بهذا ليس كمن سَمَّاهُ اللهُ به.
وفي الحديث أَنَّهُ ﷺ أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يُسَلِّمُوا عَلَيَّ بِـ«يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ».
وقال له عُمَرُ: هَذَا رَأْيِي رَأْيَتَهُ أَوْ وَحْيِي نَزَلَ؟
قال: بَلْ وَحْيِي نَزَلَ.

فقال: سَمِعَاَ اللَّهَ وَطَاعَةً.

والقصة مشهورة.

ومن أسمائه: ما ذكره في حُطْبَةِ الافتخار من قوله: «أَنَا أَذَانُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا» فلقلوله
-جَلَّ اسْمُهُ تَعَالَى-: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ»^١.

وله في هذه الأَذَانِ ما ليس لغيره؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَزَلَ أَبَا بَكْرٍ بِهِ، وَقَدْ كَانَ
الرَّسُولُ ﷺ اخْتَارَهُ، فَجَاءَهُ جَبْرَائِيلُ ﷺ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «لَا يُؤْذِيهَا إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ
مِنْكَ»، فَكُتِبَ لِعَلِيِّ ﷺ وَوَلَّاهُ ذَلِكَ، وَعَزَلَ أَبَا بَكْرٍ بِهِ.

وفي هذا وجوه من الدليل على إمامته وتقدمه:

منها: أَنَّ اخْتِيَارَ الرَّسُولِ أَشْرَفُ مِنْ اخْتِيَارِ النَّاسِ، وَقَدْ اخْتَارَهُ الرَّسُولُ ﷺ،
وَاللَّهُ عَزَلَهُ بِعَلِيِّ ﷺ، فَكَيْفَ يَجُوزُ لِلصَّحَابَةِ أَنْ يُقَدِّمُوا عَلَى مُخْتَارِ اللَّهِ مُخْتَارَ خَمْسَةٍ
مِنَ الْأُمَّةِ؟!

ومنها: أَنَّ اللَّهَ عَزَلَهُ بِعَلِيِّ ﷺ، فَكَيْفَ يَجُوزُ لَهُمْ أَنْ يُولُوا الْمَعزُولَ وَلَايَةً عَلَى
مَنْ عَزَلَ بِهِ؟

ومنها: أنه إذا لم يصلح مع وجود عليّ للأداء عن رسول الله، والقيام مقامه؛ لتسع عشرة آية، كيف يجوز مع وجوده، أن يقوم مقام رسول الله في ستة آلاف ومئتين وثمانين عشرة آية، والشرعة كلها!!

ففي هذا هذه الوجوه، فهي أجمع تدلّ على كمال عليّ ونقصان أبي بكر عنه، وأنه لا يصلح أن يكون إماماً له ووالياً عليه، وعليّ يصلح لذلك ولغيره.

ثم قال^١: وأما «مؤذّن الله» ففي قوله تعالى: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»^٢، وقال: «فَأَذَنُ مُؤَذِّنَ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^٣.

والرّجال» أنا وعبيدة بن الحارث، وحمزة، وجعفر؛ لقوله تعالى: «هَذَانِ خَضِمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ»^٤، فأنا كنت، أنا وابن عمّي عبيدة وحمزة، قاتلنا عتبة بن ربيعة، وشيبة ووليد بن عتبة، وهم الذين كفروا، ففي هذه القصة أنه قسيم الجنة والنار، وعارف أهل الجنة والنار سيماهم. وفيه: أنه مؤذّن الله.

وفيه: أنه الخصم من الله يحتجّ له، ويحارب عنه الكفار.

ومن أسمائه: أنه مولى المؤمنين؛ لقوله ﷺ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» وليس هذا لأحد.

ومن أسمائه: أنت شبيه هارون ويوشع، وقوله: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». وقال هذا له في عدّة مواضع:

منها: يوم أخذ بيعة العشيرة، وقال له: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنِّي بِمَنْزِلَةِ

١. لم نهتدي إلى صاحب هذا القول، ويبدو في سياق العبارة وجود سقط في نسختنا، والله أعلم.

٢. سورة الأعراف، الآية ٤٦.

٣. سورة الأعراف، الآية ٤٤.

٤. سورة الحج، الآية ١٩.

هارون من موسى». وقال هذا يوم خروجه إلى تبوك.

وقال يوم أحد، لما أتاه جبرئيل عليه السلام، فنظر إلى عليٍّ يُحامي عن الرسول ﷺ،
بإذلاً لمهجته، قال: مَنْ هذا؟
فقال: هو عليٌّ.

قال جبرئيل عليه السلام: هذا هو المواساة.

فقال النبي: «مَنْ أُولَى بها منه، وهو مِنِّي وأنا منه، وإنه مِنِّي بمنزلة هارون من موسى، اللهم اشُدْ أَزْرِي بِعَلِيٍّ، كما شَدَدْتَ أَزْرَ موسى بهارون». وفيه: أَنَّهُ الْمَوَاسِي.
وفيه: أَنَّهُ شَادُّ لِأَزْرِ الرَّسُولِ ﷺ.

وفيه: أَنَّهُ بمنزلة هارون من موسى، وهارون كان خليفة موسى، فعليٌّ خليفته.
ومنها: أَنَّهُ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ سَمَّاهُ عَلِيٌّ حَرْباً، فقال الرسول: «سَمَّاهُ حَسَناً»، وَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ سَمَّاهُ حَرْباً، فقال الرسول ﷺ: «هُوَ حُسَيْنٌ»، فلَمَّا وُلِدَ الْمُحَسِّنُ سَمَّاهُ حَرْباً، فقال: «لَا هُوَ الْمُحَسِّنُ»، كأولاد هارون شُبَّرَ وَشُبِيرَ وَمُشْبِرَ، فَشَبَّهَهُ

١. لم يثبت أَنَّهُ وُلِدَ لِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مُحْسِنٌ (أَوْ مُحَسِّنٌ كَمَا فِي الْأَصْلِ الْمَخْطُوطُ): يَقُولُ الشَّيْخُ الْمُنْفِيذُ فِي الْإِرْشَادِ (ج ١، ص ٣٥٥) عِنْدَ ذِكْرِهِ لِأَوْلَادِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَفِي الشَّبَعَةِ مِنْ يَذْكُرُ أَنَّ فَاطِمَةَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا - أَسْقَطَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَلَدًا ذَكَرَ أَسَمَاءَهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - وَهُوَ حَمَلٌ - مُحَسِّنًا» وَذَكَرَ مُحَقِّقُ كِتَابِ الْإِرْشَادِ بِأَنَّهُ قَدْ تَعَدَّدَتْ الْمَوَاصِرُ الَّتِي تُؤَكِّدُ وَجُودَ الْمُحَسِّنِ ضَمْنِ أَوْلَادِ عَلِيٍّ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَمِنْ تِلْكَ الْمَوَاصِرُ: الْكَافِي، ج ٦، ص ١٨؛ الْخِصَالُ، ص ٦٣٤؛ تَارِيخُ الْيَعْقُوبِيِّ، ج ٢، ص ٢١٣؛ الْمَنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرَآشُوبٍ، ج ٣، ص ٣٥٨؛ تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ، ج ٥، ص ١٥٣؛ الْكَامِلُ فِي التَّارِيخِ، ج ٣، ص ٣٩٧؛ أَنْسَابُ الْأَشْرَافِ، ج ٢، ص ١٨٩؛ الْإِصَابَةُ، ج ٣، ص ٤٧١؛ لِسَانُ الْمِيزَانِ، ج ١، ص ٢٦٨؛ مِيزَانُ الْعِتْدَالِ، ج ١، ص ١٣٩؛ الْقَامُوسُ الْمَحِيطُ، ج ٢، ص ٥٥.

هَذَا، وَتَذَكَّرَ الْمَوَاصِرُ التَّارِيخِيَّةُ بِأَنَّهُ بَعْدَ أَنْ امْتَنَعَ عَلِيٌّ عَنِ الْبَيْعَةِ مَعَ أَبِي بَكْرٍ هَجَمَتْ مَجْمُوعَةٌ تَقْوُودَهَا عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى دَارِ فَاطِمَةَ لِإِخْرَاجِ عَلِيٍّ وَأَخْذِ الْبَيْعَةِ مِنْهُ، فَمَنَعَتْهُمْ فَاطِمَةُ عَنْ ذَلِكَ وَاحْتَمَتْ بِيَابَ الدَّارِ، فَضَرَبُوهَا وَعَصَرُوهَا بَيْنَ الْبَابِ وَالْجِدَارِ فَاسْقَطَتْ مُحَسِّنًا، وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفَاتِهَا ﷺ.

بهارون.

ومنها: إنه عند الموت قال: «لولا أنني أخاف أن تختلف أمتي عليك، كما اختلفت أمة موسى على هارون» فشبهه بهارون.

وفي الحديث أنه قال له: «أنت مني بمنزلة يوشع بن نون».

فهذه عشرة مواضع شُبه فيها بهارون، كل واحدةٍ منهم مبيّنة لا يُشارك فيها. ومن أسمائه: أنه تعالى سمّاه نفس الرسول في قوله: «نَدَعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»^١، وقد علمنا أن قوله «نَدَعُ أَبْنَاءَنَا» دعا الحسن والحسين، «ونساءنا» دعا فاطمة، «وأنفسنا» [دعا علياً] وقد علمنا أنه من المجاز أن يدعو الإنسان نفسه، والمراد من يجري مجرى أنفسنا، ولأنه لو كان المراد نفس الرسول، وحملَ علياً مع نفسه، لكان للكفار أن يقولوا: حملت من لم تشرط، وخالفت شرطك. وإنما يكون للكلام معنى أن يريد به من يجري مجرى أنفسنا، فإذا من أسمائه أنه نفس الرسول ﷺ، أو جارٍ مجرى الرسول، وأيهما كان فهو مدح، وتفرّد به أمير المؤمنين عليه السلام.

ومن أسمائه: كونه صالح المؤمنين، في قوله: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجَبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»^٢، فقد ظهر هذا الحديث أنه أمير المؤمنين، ورواه الشيعة وكثير من أهل الحديث والعترة، وهو ذكره في الإثبات يقتضي واحداً هو صالح المؤمنين، وهو مولى الرسول، وما ادّعى لأحدٍ في الآية أن هذا هو، وقد قال في خطبة البصرة وفي خطبة الافتخار: «أنا صالح المؤمنين».

وفي هذا له اسمان، كونه «مولى الرسول»، وكونه «صالح المؤمنين»، ولم يرد مثله للمشايخ.

١. سورة آل عمران، الآية ٦١.

٢. سورة التحريم، الآية ٤.

ومن أسمائه: ما سمّاه الله به في قوله: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^١، وثبتنا أنه في عليّ في «كتاب الإمامة»^٢، وفيه أسامي كونه وليّ المؤمنين، وكونه مؤمناً على القطع، وكونه مصلياً ومزكياً على القطع، ومزكياً في حال الركوع.

هذه أسامي فيه على القطع، من غير شرط، وغيره إذا أُجري عليه فعلى ظاهر الإسلام.

ومن أسمائه: ما ذكره في خطبة البصرة من قوله:

«أنا عبدُ الله، وأخو رسول الله، وأنا الصديق الأكبر، وأنا الفاروق الأعظم، لا يقوله غيبي إلا كاذب، آمنْتُ حين كَفَرَ النَّاسُ، وصَلَيْتُ قبل الناسِ سِتَّ سنين».

فهو عبد الله على معنى الافتخار، كما قال: «كفى لي فخراً أن أكون لك عبداً، وكفى بي عزّاً أن تكون لي ربّاً».

فعبدُ الله على وجه القطع والافتخار، وأخو رسول الله، والصديق، والفاروق، فهذه أسامي على هذا الوجه تُفَرَّدُ بها، ومن أُجِري عليه من المشايخ أُجِري على ظاهر الإسلام دون القطع.

ومن أسمائه: ما عبّر في خطبة الافتخار أنّه قال:

«أنا عند أُمِّي حيدرٌ، وعند الناسِ عليٌّ، وعند طبيرسى^٣ ميمون، وفي التوراة إيليا، وفي الزبور برّيا، وفي الإنجيل فارقاليط، وعند الترك بكراوج^٤، وعند الخزر بربر».

فهذه الأسماء في هذه اللغات مدحٌ تُفَرَّدُ به.

١. سورة المائدة، الآية ٥٥.

٢. لم يرد ذكرُ لهذا الكتاب فيمن ترجم للمصنّف، والظاهر أنّه من تراثه المفقود.

٣. هكذا تُقرأ في الأصل المخطوط.

٤. كذا في الأصل مع الفصل.

٥. كذا في الأصل.

وفيه أنه مذكور عند هؤلاء - وإن رُوي من طريق الأحاد، فمثله ما رُوي في المشايخ، وشرطنا الموازنة - وبيان أن له منزلة فيما رُوي فيه، لا يشاركه في تلك الروايات الجماعة.

ومن أسمائه: قوله تعالى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^١ إنه أول أولي الأمر في الأمة على ما بيّناه في كتاب الإمامة.

ومن أسمائه: ما في قوله: ﴿أَفَنَنْكَرُكَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾^٢، وفيه أسامي كونه على بيته، وكونه تالي رسول الله، وكونه شاهداً، وكونه من الرسول، وبيّنا أنه هو، وأن المراد بالظاهر هو عليه السلام، دون لسان النبي، والقرآن، وجبرئيل، والمَلَك الموكّل بأذكار رسول الله ﷺ القرآن حتّى لا يغلط، وكلّ هذه الأسماء شرف تفرّد بها.

واعلم أن له ألقاباً وكُنًى، كلّها شرف، فلقبه المرتضى، والرّضي، وأخ الرسول، وزوج البتول، والسيف المسلول.

ومن كُناه: أبو الحسن، مشتق من اسم الحسن، وقيل الحسين، وقيل أبي محمّد مشتق من أولاده، وهم أولاد شرف وفخر، ليس للقوم مثله. ومن الألقاب: أبو تراب، وهو لقب مكرمة، وروي فيه سبيان:

أحدهما: أن الرسول كان في القوم، فنزل الناس، ونزل عليّ وعمار تحت الشجرة، وباتا على تعب، ورؤوسهما على الدرق^٣، فلما جاء وقت الصلاة تقدّم الرسول إليه وإلى عمار، وهو يقول: «الصلاة»، فانتبه عمار.

فقال له رسول الله ﷺ: يا عمار، تحبّ هذا؟

١. سورة النساء، الآية ٥٩.

٢. سورة هود، الآية ١٧.

٣. الدرق: ضرب من الثرسى، الواحدة درقة، تتخذ من الجلود.

قال: قلت نعم، هو أحبُّ إليَّ من نفسي.

فقال: أينَ تكون - يا عَمَّار - إذا خُضِبَتْ هذا من هذا؟ وأشار إلى رأسه ولحيته.

فلَمَّا فرغ وقد تترَّب وجهه، قال ﷺ: «قُمْ يا أبا تراب»، وصار لقباً. والأعداء طَلَبُوا مِنْ ألقابه وأساميه ما غَمَضَ؛ لِيَلْقَبُوا بذلك، فلم يجدوا غير هذا.

والسبب الثاني: أَنَّهُ سُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لِمَ سُمِّيَ أمير المؤمنين ﷺ أبا ترابٍ وكُنِّيَ به؟

فقال: على الخبير والله سَقَطَتْ، كان أمير المؤمنين ﷺ يُصَلِّي على كُثَيْبٍ مِنَ الرَّمْلِ، وهو يُعَفِّرُ خَدَيْهِ، فرآه رسول الله ﷺ يفعل ذلك.

فقال: إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِمَنْ يَصْنَعُ كَصَنِيعَةِ الْمَلَائِكَةِ، وَالْبِقَاعُ تَشْهَدُ لَهُ.

فكان أمير المؤمنين - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - بعد هذا لا يتركه في سفرٍ ولا حضرٍ، بل يفعله عند كُلِّ صلاةٍ، مَنْ نَفَلَ وفرضٍ، وتَطَوَّع واستسقاء، وعيِّد وكسوفٍ وخسوفٍ، وكان يُعَفِّرُ خَدَيْهِ، ويطلبُ الْغَرِيبَ مِنَ الْبِقَاعِ تَشْهَدُ لَهُ فِي الْقِيَامَةِ، فكان الرسول ﷺ إِذَا رآه - والتراب في وجهه - يقول: «يا أبا ترابٍ افعل كذا»، ويخاطبه بما يُريد.

ومن ألقابه: كونه أَبُ الْأُمَّةِ، لقول النبي ﷺ: «أنا وأنتَ يا عليُّ أبوا هذه الْأُمَّة».

ومِمَّا ورد في قوله تعالى: «يُؤْفُونَ بِالْأُكُودِ»^١، تشبيهاً له بإبراهيم ﷺ في قوله: «وإبراهيمَ الَّذِي وَفَّى»^٢.

١. سورة الإنسان، الآية ٧.

٢. سورة النجم، الآية ٣٧.

ثُمَّ قَالَ: ﴿وَيَخَافُونَ﴾ تشبيهاً له بالملائكة في قوله: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾^١.
ثُمَّ قَالَ: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ﴾ مدحاً له، كما مدح نفسه بأنه ﴿يُطْعَمُ وَلَا يَطْعَمُ﴾.
وقال: ﴿عَلَى حُبِّهِ﴾ فَبَيَّنَ أَنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ.

ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ يَبَيِّنُ إِخْلَاصَهُ، ثُمَّ بَيَّنَ أَنَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ، تشبيهاً
له بآيُوب في قوله: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا﴾^٢. وَسَمَّاهُ مُلْكًا فِي قَوْلِهِ: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ
نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾^٣.

فهذه ثمانون اسماً وصفةً ولقباً وكُنًى، كُلُّهَا شَرَفٌ تَفَرَّدَ بِهَا عَنِ الْجَمَاعَةِ،
لَا مِشَارَكَ لَهَا فِيهَا، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ مَا وَقَعَ الشَّرْكَةُ فِيهِ لَهَا فِيهَا مَزَايَا، حَتَّى يُفْضَلَ عَلَيْهِمْ
فِيهَا بَعَثَرِينَ خَصْلَةً، فَيَكُونُ لَهُ تَمَامُ الْمِثَّةِ، مِمَّا لَيْسَ لِلْقَوْمِ إِلَى حَيْثُ انْتَهَيْنَا.

فَأَمَّا الباب الثامن

[الشرف في مصاهرة رسول الله ﷺ]

إِعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ- فِي مُصَاهَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ -صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ- مَا لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمَشَايِخِ، مِنْهَا مَا يَتَّصِلُ بِفَاطِمَةَ عليها السلام نَفْسُهَا؛ فَإِنَّ
لَهَا ضُرُوبًا مِنَ الشَّرَفِ لَا يَوْجَدُ لِلْمَشَايِخِ مِثْلَهَا:

أَوَّلُهَا: أَنَّهَا وَلِيدَةُ الْإِسْلَامِ مِنْ بَنَاتِ الرَّسُولِ، وَلَا مِشَارَكَ لَهَا فِي بَنَاتِهِ، فَالْصَّحْبَةُ
مَعَهَا تَشْرَفُ مِنْ هَذِهِ الْجِهَةِ.

الثَّانِي: أَنَّ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ نَاولَهُ رِضْوَانٌ تَفَاحَةٌ،

١. سورة النحل، الآية ٥٠.

٢. سورة ص، الآية ٤٤.

٣. سورة الإنسان، الآية ٢٠.

٤. من الملائكة المقربين، وهو خازنُ الجنان.

فتناولها وخُلِقَتْ فاطمة منها، حتَّى كان الرسول ﷺ يقول:

«إِذَا اسْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ، قَبِلْتُ شَفِيعَهَا، فَأَجِدُ مِنْهَا رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، فَهِيَ حُورِيَّةٌ إِنْسِيَّةٌ». وَالصُّحْبَةُ مَعَ هَذِهِ تَشْرُفُ.

ثُمَّ إِنَّ نَسْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا طَهَّرَ إِلَّا بِهَا، حَتَّى أَنَّ قَوْمًا مِنَ الشَّيْعَةِ قَالُوا:

«لَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كَفْوٌ فِي خِصَالِهَا»، وَرَوَّاهَا عَنْ بَعْضِ الْأَثَمَةِ.

وَلَهَا كِمَالُ الْهِجْرَةِ فِي أَصْعَبِ وَقْتٍ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَقَالَ فِيهَا الرَّسُولُ ﷺ: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي، فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ يُوشِكُ أَنْ يُنْتَقَمَ مِنْهُ».

وَلَمْ يَرِدْ هَذَا فِي بَنَاتٍ مِنْ بَنَاتِ أَحَدٍ سِوَاهَا.

وَفِيهَا وَرَدَ حَدِيثٌ: «فَاطِمَةُ حَصْنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ».

يَعْنِي مَنْ وَلَدَتْهُ بِنَفْسِهَا.

وَلَهَا: أَنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْعِبَاءِ، وَفِيهِمْ وَرَدَ مِنْ آيَةِ التَّطْهِيرِ، وَافْتِخَرُ جَبْرِئِيلُ بِكَوْنِهِ مِنْهُمْ، وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْمَبَاهِلَةِ، وَشَهِدَ اللَّهُ لَهَا بِالصَّدَقِ.

وَهِيَ الَّتِي قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ^١:

«الْمَعْصُومُونَ مِثْلُ خَمْسَةِ: النَّبِيِّ وَالْوَصِيِّ وَالْحَسَنَائِ وَالزُّهْرَاءِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

وَهِيَ الَّتِي اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَهَا، وَأَظْهَرَ لَهَا رِزْقًا فِي الْمَحْرَابِ، كَمَا ظَهَرَ لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، وَهِيَ الَّتِي دَارَتْ رَحَاهَا؛ لِاسْتِغَاثِهَا بِالصَّلَاةِ، وَهِيَ الَّتِي لَهَا أُمُومَةُ الْأَثَمَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهِيَ الَّتِي وَقَتْ بِنَذْرِهَا حَتَّى نَزَلَتْ فِيهَا سُورَةُ «مَلِّ

١. هو الشهيد السعيد زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام، وهو أشهر من أن يُعرَفَ، وأخباره مشهورة ومعروفة.

أَتَى، وهي التي يُنادى في القيامة: «يا أهل الموقف، عُصُوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فاطمة عليها السلام».

ولها فضائل كثيرة ذكرنا الأشهر منها، وهي خمس عشرة خصلة، كلُّ خصلةٍ تقتضي شرفَ زوجها على مَنْ ليس له زوجةٌ مثلها، وعليّ تفرد بها.

[الباب التاسع]

والنوع الثاني من فضلها أقاربها:

يقتضي ذلك شرفاً فيها وفي زوجها، ولها خصال في هذا الباب: منها: أنها سيّدة نساء العالمين.

ومنها: أن أباه سيّد الأولين والآخرين.

ومنها: أن أمها سيّدة نساء العالمين.

ومنها: أن الحسن وهو الإمام الأشرف، سيّد شباب الجنّة أيضاً ولدها.

ومنها: أن الحسين سيّد شباب الجنّة أيضاً ولدها.

ومنها: أن حمزة سيّد الشهداء عمّ أبيها.

ومنها: أن جعفرأ سيّد يطير مع الملائكة، المهاجر هجرتين، والمُصلّي

قبلتين، والطاعين برّ محين، المقاتل بكلتا يدين، ابن عمّ أبيها، سيّد مَنْ يطير مع الملائكة.

ومنها: أن سيّد العرب هاشم جدّها.

ومنها: أن زوجها من نسبها، وهي من نسب زوجها.

هذه عشرُ خصالٍ في النسب، والصُّحبة معها شرفٌ لأجلها.

ومما يقتضي شرف الوصلة أن يتفق بحضرة كبير، وقد علمت أن لها في هذا

الباب ما ليس لأحدٍ من النساء، في الأولين والآخرين، وذلك أن تواتر الخبر بأن

الصُّحابة اجْتَمَعَتْ وقالوا: إِنَّ قلب رسول الله ﷺ مشغولٌ بفاطمة، فلا أُم لها ولا مُشْفِق، فلو أزلنا عن قلبه هذا الشُّغل! فقالوا لأبي بكرٍ أخطبُها، فجاء إلى الرسول ﷺ، وقَصَّ عليه وَخَطَبُها؛ فقال: إِنَّ أمرها إلى الله.

فقيل لعمر، فكان هذا جواب الرسول ﷺ.

فقيل لعثمان: فقال قد تزوجتُ باثنتين، ومضتا كلتاها تحتِي، وأنا أستحي أن أخطبها!

فجاؤا إلى أمير المؤمنين وهو في بستانٍ، يستقي ليهوديٍّ الماء، كلُّ دلوٍ بتمرّة، وفي البلد قحطٌ، فنَزَعَ خمسةَ وعشرين دلوًا، فخاطبوه بذلك، وسأله أن يخطبها.

فقال لهم: «حُبًّا وكرامةً»، ومشى معهم إلى رسول الله ﷺ، ودخل فوضع التَّمِيرات بين يديه، ووقف كالمُرِيب، مطرُقٌ مستحي، لا ينظرُ إلى الرسول ﷺ. فقال له: ما وراءك يا أبا الحسن؟

فأطرق رأسه وقال: غَلَبَنِي الحياءُ، جئتُ لأخطبَ فاطمة.

فأطرق الرسول ﷺ ولم يكلمه، فإذا جبرئيل ﷺ قد نزل وقال للرسول ﷺ:

إِنَّ العليَّ الأعلَى يُقرُّوك السَّلام، ويُعرِّفك أَنَّهُ أَمْر راحيلَ أَن يخطبَ وهو أفصحُ مَلِكٍ في السماء، وجعلني قابلاً للنكاح عن عليٍّ، وكان الله تعالى وليها، وأحضر حَمَلَةَ العرش للشَّهادة، وأمر الرُّضوان أن يَنثُر من شجرة طُوبى زُمرداً ولؤلؤاً وزبرجداً، ونثره الحُور العِين، وأمركَ أَن تُزَوجها منه.

فرفع النبيُّ رأسه إلى عليٍّ وقال: ما الَّذي معك؟

قال: درعي.

قال: كم تساوي؟

قال: طُلب مني بأربعمئة درهم،^١ وزوجها منه على ذلك، وأمر بإحضار طبق من بُسْرٍ^٢ وقال: انتهبوا النَّارِيَّةَ^٣.
ثم أمر علياً ببيع الدَّرْع ويشتري لها قميصاً، وسراويل ومقنعة، ووقاية وعباء وفروة ومخدتين، ويصرف الباقي إلى عِطْرِ، فمرَّ على ذلك، وأمر ﷺ بِغَسْلِ رأسها، وألبسها ما حَمَلَ عَلِيٌّ، وأطعم الهاشميات والأقارب.
ثم قال لهم: انصرفوا، بارك الله عليكم.
فانصرفوا، إلا أسماء بنت عميس امرأة جعفر الطيار، وكانت هي التي ربت فاطمة، فوقفت.

فقال لها الرسول ﷺ: لِمَ لَمْ تلحقي بأهلك؟
قالت: يا رسول الله، إن النساء لا بُدَّ لهنَّ من امرأة في مثل هذه الليلة، يَكْشِفْنَ إليها أسرارهنَّ، وأنا ربيتهنَّ فلا يطيب لي تركها وحدها، فدعا لها.
ثم خلط الطيب، ثم دعا بفاطمة، وطيب فرقها وعنقها وبين يديها، وقال لها: على بركة الله.

فلما دَخَلَ البيت دعا بعليٍّ، واستعمل باقي الطيب فيه، ووضع يده على ظهره، وقال: «على بركة الله»، فدخل عليٌّ عليها، ولم ينظر إلى جانبها، حتَّى صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، سَجَدَ لله وشكر على رزقه إيَّاه مثلها.
فانظر كم خصلة من الشرف في هذا:

العاقِد هو الله، والقابل جبرئيل، والخاطب راحيل، والشهود حَمَلَةُ العرش، وصاحب النار رضوان، وطَبَّق النار شجرة طوبى، والنار الدُّر والمرجان

١. ثلاث كلمات مطموسة وغير مقروءة.

٢. من ثمر النخل.

٣. هكذا تقرأ الكلمة في النص.

وَالْقَرْنَفُلَ .

ثُمَّ الْعَاقِدَ الثَّانِي الرَّسُولَ، وَهُوَ الْمَشَاطَةُ، وَأَسْمَاءُ صَاحِبَةُ الْحَجَلَةِ، وَوُلِدَ هَذَا النِّكَاحُ الْأُتَمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

فَهَذِهِ عَشْرُ خِصَالٍ يَقْتَضِي شَرَفَ هَذَا الْعَقْدِ، كُلُّ خِصْلَةٍ مِنْهَا مُتَفَرِّدٌ، وَفَضِيلَةٌ وَمُنْقَبَةٌ لَيْسَ فِيهَا الشَّرَكَةُ، وَلَيْسَ فِي الْعَالَمِ هَذَا لِأَحَدٍ سِوَاهَا .

وَفِي هَذِهِ الصُّحْبَةِ لِعَلِيٍّ خَاصِيَّةٌ لَا مِشَارَكَةَ لَهُ فِيهَا، وَهِيَ أَنَّهُ لَمَّا وَقَعَ التَّزْوِيجُ بَيْنَ فَاطِمَةَ وَبَيْنَ عَلِيٍّ، دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهِيَ بَاكِئَةٌ فَقَالَ لَهَا: لِمَ تَبْكِينَ، لَا بَكَتِ عَيْنَاكِ؟

فَقَالَتْ: عَيَّرْتَنِي نِسَاءُ قُرَيْشٍ، وَقُلْنَ: أَبُوكَ قَدْ زَوَّجَكَ مِنْ أُنْثَى بَطِينٍ، مُضْفَارٌ، كَبِيرِ الرَّأْسِ، دَقِيقِ السَّاقَيْنِ، فَقِيرٍ، فَأَضْجَرْتَنِي أَقَاوِيلُهُنَّ .

فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا تَرْضَيْنَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَظَرَ إِلَى الْخَلْقِ نَظَرَ الرَّحْمَةِ، فَاخْتَارَ مِنْهُمْ رَجُلًا جَعَلَهُ أَبَاكِ، ثُمَّ نَظَرَ ثَانِيًا نَظَرَ الرَّحْمَةِ، فَاخْتَارَ آخَرَ، فَجَعَلَهُ زَوْجَكَ .

يَا فَاطِمَةُ، إِنَّ كِبَرَ رَأْسِهِ لِرِزَانَةِ عَقْلِهِ، وَصُفْرَةَ لَوْنِهِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَعِظَمَ بَطْنِهِ لِأَنَّ فِيهِ خَزَانَةَ الْعِلْمِ، وَدَقَّةَ سَاقِهِ مِنْ كَثَرَةِ الْعِبَادَةِ .

فَقَالَتْ: رَضِيتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَضِيتُ رَضِيئًا

وَهَذِهِ فَضِيلَةٌ خَاصَّةٌ فِي هَذِهِ الصُّحْبَةِ، وَتَتَضَمَّنُ خِصَالًا:

أَحَدُهَا: أَنَّهُ مُخْتَارُ اللَّهِ .

وَالثَّانِي: أَنَّهُ رَزِيئُ الدِّمَاغِ .

وَالثَّلَاثُ: أَنَّهُ قَدْ غَلِبَهُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ، حَتَّى غَيَّرَ لَوْنَهُ .

وَالرَّابِعُ: أَنَّ قَلْبَهُ خَزَانَةُ الْعِلْمِ، الَّذِي يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الدِّينِ .

وَالْخَامِسُ: أَنَّهُ قَدْ دَقَّ سَاقَهُ مِنْ كَثَرَةِ الْعِبَادَةِ .

وَمِثْلُ هَذَا لَمْ يَرِدْ فِي أَحَدٍ مِنَ الْمَشَايِخِ، فَيَنْفَرِدُ بِهَا، وَيَقْتَضِي شَرَفَ الصُّحْبَةِ

بينه وبين فاطمة كما ترى .

وقد دخل التاسع^١ في ذكر الصُّحبة فلا وجه لإعادته.

الباب العاشر

اختصاصه بالمؤاخاة

وقد علمنا أنَّ الرسول ﷺ آخى بين أبي بكرٍ وعُمَرَ، وبين عبد الرحمن وعثمانَ، وبين طلحة والزبير، وبين سعدٍ وسعيدٍ، وطلَّب لكل واحدٍ منهم أقرب الناس إليه في الفضل، واختار علياً لنفسه، وآخاه في عدَّة مواضع:

أحدها: يوم بيعة العشيرة، حين لم يُبايع رسولُ الله مِنْ عَشيرته أحدٌ سواه، على أن يكونَ أخاً له في الدنيا والآخرة، وخليفةً له، وعَرَضَ على القوم ثلاثَ مرَّاتٍ، ولم يُبادر سواه، وبايعه على ذلك.

وقال يوم خيبر في جملة مآثره: «أنتَ أخي، ووصيَّ».

وقال يوم المؤاخاة: «اخترتُكَ لنفسِي».

وقال في حديث خيبر: «منزلك - يا علي - في الجنة حذاء منزلي، كمنزل الأخوين».

وقد ذكرنا أنه أخٌ له من وجهين:

أحدهما: بالمؤاخاة.

والثاني: بأنَّ فاطمة بنتَ أسدٍ ربَّتُهُ، حتَّى قال فيها: «هذه أُمِّي بعد أُمِّي»، فكان أبو طالبٍ يُجرِّيه مجرى أولاده، بل أعزَّ، فكان لا يترك أولادَهُ يشربون اللَّبَنَ ويأكلون الطعام قبله، فإذا بدأ به كفى عياله ما بقي من بركته، وإذا بدأ غيره، لم يكن

١. أي الفصل التاسع حسب تقسيم المصنِّف للكتاب.

يكفيهم الشيء لقلته.

وقال ﷺ: «هذه أُمِّي بعد أُمِّي»، وكفنها بقميصه، ويات في قبرها ليوسع عليها، وكَبَّرَ عليها أربعين تكبيرة، بحضور أربعين صفًا من الملائكة، وهذا يقتضي الأخوة بالتربية.

وهو ابنُ لرسول الله ﷺ من وجهين:

أحدهما: أنه رباه صغيراً، وتربَّى في حجر خديجة بتربية رسول الله، وتخلَّق بأخلاقه.

والثاني: بأنه خَتَنَهُ على أعزِّ أولاده، والخَتَنُ أحد البنين، ولهذا يُهَنَّأ به المرأة عند ولادة الابنة، فيقال: هَنَّاكَ الْخَتَنُ.

فله الأخوة والبُنوَّة من وجهين.

وله شرف الأم؛ لجميع ما ذكرنا، من معاملة الرسول ﷺ معها، وهي أربعة: تكفينها، ووصفها بأنها أُمِّي، والمبيت في قبرها، وزائد التكبير عليها على العباد في الشرع، وإخباره عن حضور الملائكة للصلاة عليها.

فهذه ستُّ خصالٍ في الأخوة له خاصَّة، لا مساوي له فيها، وقد ذكرنا أنَّ هذا يدلُّ على إمامته؛ لأنه لو كان له أخٌ يصلح للإمامة، وتفرَّد مثله في الفضل، لم يكن للأمة أن تؤخِّره، وتؤلِّي غيره عليه، فمن فعل ذلك فقد أخطأ، وبينَّا أنه يدلُّ على عصمته، إلى أن يلحق به في الآخرة، فيكون أخاً له في الدارين جميعاً.

وأما الباب الحادي عشر [الشرف بحسن الإسلام]

فإنَّ المرء يُشَرَّف بحُسن إسلامه، وسبقه إلى الإسلام، وقد بينَّا ما لأمر المؤمنين ﷺ من المزايا في إسلامه على إسلام المشايخ، فلا وجه لإعادته، غير أننا نَعُدُّ مزاياه عدداً:

أحدها: إنَّه سابق الإسلام لكل الأمة.

والثاني: إنَّ إسلامه لا عن كفرٍ، وإسلام القوم عن كفرٍ.

والثالث: إنَّ إسلامه يَصْلُحُ للنبوة، وإسلامهم لا يَصْلُحُ على مذهب أهل التحقيق.

والرابع: إنَّ إسلامه اقترن به من الخيرات بعدهم، ما لم يقترن بإسلامهم.

الباب الثاني عشر [الشرف بصالح الأعمال]

وهو أنَّ المرء يُشَرِّفُ بصالح أعماله، وله عليه السلام من الأعمال الصالحة، ما لا يشاركه فيها أحدٌ، ونَحْنُ نَعُدُّ طَرَفًا من ذلك، لتعلم تفرده بالفضل على القوم: أحدها: السابقة في الإسلام.

والثاني: السُّبْقُ في الصلاة، على ما قال: «أَمَنْتُ حينَ كَفَرَ النَّاسُ، وَصَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسِتِّ سِنِينَ».

وقال في خطبة الافتخار: «أَنَا الْمُسْتَشْنَى فِي قَوْلِهِ: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ»^١، وَلَمْ يَكُنْ فِي الرِّجَالِ مُصَلٍّ غَيْرِي وَغَيْرِ الرَّسُولِ، وَكَانَتْ خَدِيجَةُ تُصَلِّي، وَالْمَحْرَابُ الَّذِي كَانُوا يُصَلُّونَ عِنْدَهُ مَشْهُورٌ عَلَى بَابِ مَوْلِدِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام فِي شُعْبِ بْنِ هَاشِمٍ.

وله السابقة في الجهاد، على ما يُروى أنَّ الرسول عليه السلام كان يخرج من بيته، وأحداثُ القرب يرمونه بالحجارة، حتَّى أدموا كَعْبَهُ وَعُرْقُوبِيه، فَخَرَجَ عَلَيَّ عَلَيْهِمُ كَالْأَسَدِ وَطَرَدَهُمْ.

قال الراوي: سألت: مَنْ هذا، وهؤلاء، وهذا الفتى؟

قالوا: هذا محمدٌ ﷺ يدّعي النبوة، وهؤلاء أحداثٌ قريش يؤذونه، وهذا عليُّ بن أبي طالب ابنُ عمِّه، يُحامي عنه، ويُقاتل دونه، وأنزل الله فيه وفيهم: ﴿كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾^١، شبهه بالأسد، وشبههم بحمير الوحش.

وله السابقة في بدو الهجرة لرسول الله ﷺ، لِيُقْتَلَ بَدَلُهُ لَيْلَةَ الْغَارِ، حين باتَ على فراشه، باذلاً لِمُهْجَتِهِ تحت ظلال أربعمئة سيفٍ، تبايعوا على قتل رسول الله، من أربعمئة قبيلة؛ ليصير دمه هَدْراً، وإلى الصباح كانوا وقوفاً على رأسه، يختلفون في هل هو رسول الله أم لا.

فقال قائلهم: نحتاج أن نرميه بالحجارة، فإن كانَ مُحَمَّدًا فَإِنَّهُ يَدْفَعُ بِسَحْرِهِ عَنْ نَفْسِهِ الْحَجَرَ، وإن كان غيره قامَ فرأيناه، فكان يُرمى بالحجارة، وهو يَصْبِرُ ولا يتحرك.

فقال قائلٌ: هو محمدٌ.

وقال قائلٌ: «ليس بمحمدٍ؛ فإنه يتصوّر ومُحَمَّدٌ لَا يَتَصَوَّرُ»، يعني يتحرك على نفسه، ويجمع أطرافه لألم الحجر.

وفي الحديث: أَنَّهُمْ بَقُوا عَلَى هَذَا الْخِلَافِ إِلَى الصُّبْحِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَامَ فَرَاوَهُ وَالْعَبَاءُ عَلَى كَتِفِهِ، فَهَرَبُوا مِنْهُ مَخَافَةَ أَنْ يَرَاهُمْ فَيَعْرِفَهُمْ.

وفي الحديث: أَنَّهُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَقَالَ: «إِنِّي أَخِيْتُ بَيْنَكُمَا، وَزِدْتُ فِي عُمُرٍ أَحَدَكُمَا، فَمَنْ مِنْكُمَا يَهَبُ مِنْ أَخِيهِ زِيَادَةَ عُمُرِهِ؟» قال: فكلُّهُمَا يَفْكَرُ فِي إِثَارِ الْحَيَاةِ، وَفِي زِيَادَةِ الْعِبَادَةِ.

فأوحى الله إليهما، بأنِّي قد أَخِيْتُ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ، وَقَدْ زِدْتُ فِي عُمُرٍ عَلِيٍّ عَلَى عُمُرٍ مُحَمَّدٍ، وَقَدْ بَذَلَ مُهْجَتَهُ لَهُ، وَبَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ لِيُقْتَلَ بَدَلَهُ، فَالْحَقَّ بِهِ وَاحْفَظْهُ إِلَى الصُّبْحِ.

فنزلا، ووقف أحدهما عند رأسه، والآخر عند رجليه، وهما يقولان:

«بخ بخ يا علي، من مثلك، والله يباهي بك الملائكة!»

فلما انقضى هذا، أنزل الله فيه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ»^١.

قال ابن عباس: نزلت هذه الآية في علي، حين بات على فراش النبي.

وله في الجهاد خاصية دون المشايخ؛ إنه أول مبارز، وحمزة وعبيدة بن الحارث ابن عمه، عدا^٢ عتبة وشيبة ووليد بن عتبة، وهما الخصمان اختصموا في ربهم، وقتل بيده سبعين رجلاً من صناديد قريش.

وله يوم أحد قتل سبعة من أصحاب رايات الكفار من بيت واحد، وفي ذلك اليوم ورود ذي الفقار، وفيه نادى جبرئيل: «لا فتى إلا علي، ولا سيف إلا ذو الفقار».

وفيه قال للرسول جبرئيل عليه السلام: هذا هو المواساة.

ولا خلاف في هرب عمر وعثمان، وفي أبي بكر خلاف، هل هرب، لكنه لا خلاف أنه لم يقاتل بنفسه، ولم يחדش كافرًا.

وله يوم الأحزاب، حين وصف الله في قوله: «إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا»^٣ «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» بقتله عمرو بن عبد ود، وطرحه منه رجليه بضربة واحدة، وثبت إليه اثني عشر قدماً ممتداً، وانصرف عشرين فدق ثنيته.

وقال الصادق عليه السلام: «كان والله قد أنزل على الرسول «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» بعلي بن أبي طالب».

١. سورة البقرة، الآية ٢٠٧.

٢. هكذا في الأصل بتشديد الدال، والظاهر أن معنى «عدا» أنهما طلبا منه النصرة فأعانهما ونصرهما، كما في المصباح المنير مادة (عدا).

٣. سورة الأحزاب، الآية ١١.

وله يوم خيبر من قتله مُرَّةً وعتَرَ، ومرحبَ قَدِّهِ من قَرَنِهِ إلى قَرَبُوسِهِ^١ بضربةٍ واحدةٍ، رواه أبو سعيد الخُدَريّ، وهو حضر خيبر، حتّى قالت صفيّة:

كنتُ قد أَجْلِسْتُ على طاقٍ، كما تُجَلِّسُ العَروسُ، فوقعتُ على وجهي، فَظَنَنْتُ الزَّلْزَلَةَ، فقيل لي: لا، هذا عليّ هَزُّ الحِصْنِ، يريدُ أن يقطع البابا ثمَّ قَلَعَ البابَ الحديدَ بطوله وثقله، ثمَّ أمسكه على يده حتّى عَبَرَ عليها عَسْكَرُ رسول الله ﷺ، وكلّ ذلك مع الجهاد والشّجاعة والقتال بنفسه معجَزٌ للرسول، وكرامةً له، وكلّ واحدٍ من هذا منقبةٌ له، لا يشاركه المشايخ فيها.

ثمَّ وقوفه يوم حُتَيْنٍ في وسط الكفّار، يَحْمِي على رسول الله ﷺ، ويَحْمِلُ عليهم، ويُقاتِلُ أربعةً وعشرين ألفاً، إلى أن أنزل الله الملائكةَ مَدَدًا، وهَزَمَ القومَ، وهو الَّذي أقسم الله بدابته، في قوله «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا»^٢، رواه الزّجاج في معانيه، أن ذلك نَزَلَ في عليّ حين صَبَحَ بني زُهْرَةَ أو غيره، فالصفاتُ صفاتُ فرسه. فأتى يُقَاسُ بهذا في الشّجاعة مَنْ لم يَنْلُ في جاهليّةٍ ولا إسلامٍ ألفَ مقاتلٍ، ولا له مقامٌ ولا بروزٌ، وليس إلّا الحضور من الجهاد.

وهذه فضائل المغازي، بدرٍ وأحدٍ والأحزاب، وحنينٍ وبني زُهْرَةَ ويوم خيبر.

فهذه ستّ مقاماتٍ له، لا يدانيه فيهم أحدٌ.

وله في علمه ما ليس لهم، وورد فيه منه ﷺ ألفاظٌ مُخْتَلَفَةٌ، كلّ واحدٍ منها منقبةٌ لا يشاركونه فيها:

قوله في حَجَّةِ الوداع لأبي بريدة: «عليّ أعلمكم علمًا، وأقدّمكم سلّمًا».

١. القَرَبُوسُ: جنّو السّرج، فللسّرج قَرَبُوسان، فأما القربوس المقدّم ففيه العضدان، وهما رجل السّرج، ويقال لهما: جنّوا.

٢. سورة العاديات، الآية ١.

ومنها قوله: «أفضاكم عليّ».

وقوله: «أبيّ أقرّنا، وعليّ أفضّانا»، ولا يكون المرء قاضياً إلّا وهو من أهل الاجتهاد، وعالم بأصول الدين وما يقاس عليه ولا يقاس، والنصوص، فإذا كان هو أفضى الأمة فهو أعلم الأمة.

وقال: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب»، وليس هذا في أحد من أصحابه.

وقال في خبر آخر: «أنا مدينة الحكمة وعليّ بابها».

وقال في حديث زينب، رواه قاضي القضاة عليه السلام: «لما دنا عليّ من الباب، وزينب مزيّنة في خدرها، فاستأذن.

فقال عليه السلام: قومي وافتحي له الباب».

فقلت: يا رسول الله، من هذا، حتّى أقوم بزيّنتي، وأفتح له الباب، والأمس نزلت في آية الحجاب؟

فقال: قومي وافتحي له الباب؛ فإنّ بالباب رجلاً يحبّ الله ورسوله، ويحبّه الله ورسوله، ليس بعلق ولا بخلق، يعني لا يتبع النساء، ولا ينظر إليهنّ.

فقامت تمشي إلى الباب، وتقول يخّ يخّ من مثلك، وأنت تحبّ الله ورسوله، والله ورسوله يحبّك؟

فلما فُتح الباب لم يدخل، حتّى علم أنّها رجعت إلى خدرها، ثمّ استأذن ودخل، فلما استقرّ به المكان قال عليه السلام: تعرفين هذا؟

قالت: قلت: نعم، هو عليّ.

قال: «يا زينب، هو عيّنة علمي، ولو أنّ رجلاً عبد الله ألف سنة بعد ألف سنة حتّى

صار كالحنايا، وصام حتى صار كالوتر، وعبد الله بين الركن والمقام، ثم لقي الله وفي قلبه بغض عليٍّ، لكبه الله على منخريه في النار.

قال قاضي القضاة رحمته الله: هذا الخبر كما يدل على شرف عليٍّ عليه السلام، يدل أن الكبائر تحبط الأعمال، وعلى أن بغض عليٍّ كبيرة.

وهذا الخبر يشتمل على فضائل ليست إلا له:

أحدها: شهادة الرسول بباطنه، أنه يحب الله ورسوله.

وثانيها: أن الله يحبه، والرسول أيضاً يحبه، وفيه دلالة عظمته.

وثالثها: أنه نزه عن النظر إلى النساء المحرمات على سبيل القطع.

ورابعها: أنه بين أن بغضه كبيرة، تحبط الأعمال، ويستوجب النار بها.

وخامسها: أنه عينة^١ علم الرسول، ولم يقل لأحد من الصحابة أنه عيبة علمه.

وقال فيه في باب العلم: «إِنَّ وَلَيْتُمْ عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مُهْدِيًّا»، فكونه هادياً منقبة

في العلم، ليس إلا له، وكونه مهدياً معلماً معرفاً للحق منقبة أخرى في باب العلم،

وليس هذا في أحد من الصحابة، وفيه الحديث:

أنه لما أخرج به إلى اليمن قال عليٌّ: يا رسول الله، تُخْرِجُنِي إِلَى قَوْمٍ أَسْنُ مِنْي،

فكيف أقضي بينهم؟

قال: فَضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام يده على صدره وقال: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَسَدِّدْهُ، وَلَقِّنْهُ

فَضْلَ الْحُكْمِ».

قال: فما شككت في قضاء بين اثنين بعد ذلك اليوم.

وليس هذا إلا له في باب العلم.

وفيه قوله عليه السلام: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ».

١. عينة الرجل: موضع يزره.

وهذا يدل على أنه يُصيب الحق في كل شيء، ولا يُخطئ.
وفيه: أنه لا نوع من العلم في الصدر الأول بعد أربابه إلا ويُعدُّ عليّ فيهم،
فيكون قد اجتمع فيه من العلوم ما افترق في سائر الصحابة، وليس هذا للمشايخ.
وفيه: رجوع عمر إليه في ثلاث وعشرين حكومة، أخذ بقوله وقال فيه: «لولا
عليّ لهلك عمر».

وقال فيه: «لا أراني الله مُفضلة في الدين، لا يكون عليّ بجنبي».
وهذا اعتراف منه بكونه أعلم.

وهو الذي قال على رأس المنبر بحضرة المهاجرين والأنصار:
كُنَيْفٌ مَلِيٌّ عَلِمًا، لو وجدت له طالبًا، فوالله لو كُسِرَتْ (أو قال تُنِيَتْ) لي
وسادة، لحَكَمْتُ لأهل التوراة بتوراتهم، ولأهل الإنجيل بإنجيلهم، ولأهل القرآن
بقرآنهم، حتَّى يُنادي كل كتاب بأن هذا حكم الله فيّ، والله ما نزلت آية في ليل
ولا نهار، ولا سهل ولا جبل، ولا سفر ولا حضر، إلا عَرَفْتُ متى نَزَلْتُ، وفي مَنْ
نَزَلْتُ، وعَرَفْتُ ناسخها ومنسوخها، ومَحْكَمها ومتشابهها، ومَجْمَلها ومفصلها،
وما مِنْ أَحَدٍ من قريش إلا نزلت فيه آية أو آيتان، إما بمدح نزل وإما بدم!
فقال له رجل: أنت أحد قريش، فما الذي نزل فيك؟

فقال: أما تقرأ سورة هود: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟» فكان
الرَّسُولُ ﷺ عَلَى بَيْتَةٍ، وأنا الشاهد منه.

ففيه: أنه على بَيْتَةٍ من ربّه كالرَّسُول، وأنه تالي الرَّسُول، وأنه من الرَّسُول،
وأنه شاهد الرسول.

فهذه أربع فضائل لم تُرد إلا فيه، وهو دليل إمامته، مع كونه دليلاً على كمال علمه.

١. أي وعاء.

٢. سورة هود، الآية ١٧.

وَأَيُّ هَذَا مِنْ رَجُلٍ يَقُولُ: «أَيُّ أَرْضٍ تُقْلَنِي، وَأَيُّ سَمَاءٍ تَظْلِنِي، إِذَا قُلْتُ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِي!» وَمِنْ شَأْنِ الْمُجْتَهِدِ عِنْدَ تَعَارُضِ الْآيَاتِ وَالسُّنَنِ، وَدَلَالَةِ الشَّرْعِ، يَجِبُ أَنْ يَكُونَ لَهُ فِي الْقُرْآنِ رَأْيٌ.

وَكَيْفَ يُقَاسُ بِرَجُلٍ لَهُ سَبْعُونَ قَضِيَّةً فِي الْجَدِّ وَالْجَدَّةِ، ثُمَّ يَقُولُ: «لَيْسَنِي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ حُكْمِ الْجَدَّةِ!»، وَهَذَا فِي عُمُرٍ.

وَكَيْفَ يُقَاسُ مَعَهُ غَيْرُهُ فِي بَابِ الْعِلْمِ، وَفِيهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْفَقِيه^١: «لَوْلَا عَلَيٌّ لَمَا عَرَفْنَا حُكْمَ أَهْلِ الْبَغْيِ»، وَلَهُ كِتَابٌ يَشْتَمِلُ عَلَى ثَلَاثَةِ آلَافِ مَسْأَلَةٍ فِي قِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ، بِنَاءً عَلَى فِعْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

وَفِيهِ إِجْمَاعُ الْعِتْرَةِ عَلَى أَنَّهُ أَعْلَمُ الْأُمَّةِ، وَإِجْمَاعُهُمْ حُجَّةٌ.

فَهَذِهِ اثْنَتَا عَشْرَةَ مَنْقِبَةً فِي بَابِ الْعِلْمِ، لَا يُشَارِكُهُ أَحَدٌ فِيهَا، يُشْرِفُ الْمَرْءُ بِوَاحِدَةٍ مِنْهَا.

ثُمَّ مِنْ أَعْمَالِهِ زُهْدُهُ فِي الدُّنْيَا، حَتَّى وَرَدَ فِيهِ مَا لَمْ يَرِدْ لغيره مِنَ الْمَشَايخِ، فَمِنْ ذَلِكَ خُطَابُهُ لِلدُّنْيَا: «يَا صَفْرَاءُ، يَا بَيْضَاءُ، غُرِّي غَيْرِي، فَقَدْ بَشَّكَ^٢ بَتًّا، لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ، فَعَيْشُكَ حَقِيرَةٌ، وَخَطَرُكَ سِيرَةٌ».

وَمِثْلُ هَذَا لَا يَوْجَدُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمَشَايخِ.

وَلَهُ فِي هَذَا الْبَابِ: أَنَّهُ أَخْرَجَ مِثْلَ عَيْنٍ بَيْنَيْعٍ، فَبَاعَ بَعْضُهَا، وَتَصَدَّقَ بِبَعْضِهَا، حَتَّى اشْتَرَى أَلْفَ عَبْدٍ وَأَعْتَقَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَيْسَ هَذَا لِأَحَدٍ مِنَ الْمَشَايخِ.

وَفِيهِ وَرَدَ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَلْفَ رَكْعَةٍ، وَلَيْسَ هَذَا لِأَحَدٍ مِنَ الْمَشَايخِ.

وَهُوَ الَّذِي قِيلَ لَهُ: مَا هَذَا اللَّبَاسُ الَّذِي عَلَيْكَ، وَهُوَ بِهِذِهِ الْخَشُونَةِ وَالْغَلَظِ؟

١. هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الشَّيْبَانِيِّ، صَاحِبُ أَبِي حَنِيفَةَ الْمَتَوَفَّى سَنَةَ ١٨٩ هـ.

٢. أَيِ طَلَّقَتْكَ.

فقال: ما لكم، ولباسي أخصن لفرجي، وأولى أن يُقْتَدَى بي!
وهذا الضرب في باب الأجر والاحتياط للشرع لا يوجد لأحد.
وفيه: أنه لما عُوتِبَ في لباسه، قال: «لقد رَقَعْتُ مَذْرَعَتِي هذه، حتَّى
استحييتُ مِنْ راقعها.

فقال لي: ذَرِّها عنك، فَذُو الْأُنثَى^١ لَا يَرْتَضِيهَا لِبرَازِئِهَا^٢.
فقلتُ: أُغْرِبُ، فعند الصُّبْحِ يُحَمَّدُ القومَ السُّرَى^٣، وَتَنْجَلِي عنهم غبايات
الكَرَى^٤، والله لو شِئْتُ لَتَسَرَّبَلْتُ بالعُبْقَرِيِّ المنقوشِ مِنْ دِيبَاجِكُمْ، ولتناولت
لُبَابَ البُرِّ في صَدُورِ دَجَاجِكُمْ، وَلَشَرِبْتُ الماءَ في رقيقِ زُجَاجِكُمْ، ولكنِّي
وجدتُ الله يقول: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا
لَا يُنْجَسُونَ أولئك الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَخِيطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ»^٥.

ودخل ضِرَارُ بْنُ صُرَدٍ على معاويةَ فقال: صف لي عليّاً؟

فقال: أوتعفيني عنه؟

قال: لا وحياتي إِلَّا وَتَفْعَلُ.

فقال: كَانَ والله صَوَاماً بالنهار، قَوَاماً بالليل، يُحِبُّ مِنَ اللباسِ أَحْسَنَهُ، وَمَنْ
الطعامِ أَجْشَبَهُ، كَانَ يَجْلِسُ فِينَا كَأَحَدِنَا، وَيَبْتَدِئُنَا إِذَا سَكَنَّا، وَيُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَا،
يَقْسِمُ بالسوية، ويعدُّ في الرعيّة، لا يخاف الضَّعِيفَ مِنْ جَوْرِهِ، ولا يطمعُ القويُّ
في مِثْلِهِ.

١. الأنثى: الأنثى من الحمير.

٢. البراذع: جلّس يُجْعَلُ تحت الرِّحْلِ، وهي تستعمل عادةً للحمار، ما يركبُ عليه، بمنزلة السرج للفرس.

٣. السُّرَى: الَّذِينَ قَطَعُوا ظِلْمَةَ الليل ووحشتها بالسير.

٤. الكرى: النعاس.

٥. سورة هود، الآية ١٦.

والله لقد رأيت ليلة من الليالي، وقد أسبل الظلام سدوله، وغارت نجومه، وهو في المحراب، يَمْلَمَلُ تَمْلَمَلُ السَّليم، وَيَبْكِي بُكاءَ الحَزِين، ولقد رأيتُه مُسْبِلًا لِلدَّمُوعِ عَلَى خَدِّهِ، قَابِضًا عَلَى لِحْيَتِهِ، يُخَاطِبُ دُنْيَاهُ فيقول:

آه يا دنيا! أباي تَشَوَّقَتِ؟ ولي تَعَرَّضَتِ؟! لا حَانَ حَيْثُكَ، فَقَدْ بَتَّتْكَ بَتًّا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ، فَعَيْشُكَ حَقِيرٌ، وَخَطَرُكَ يَسِيرٌ. آه من قِلَّةِ الزَّادِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَخُشُونَةِ الطَّرِيقِ، وَهَوْلِ الْمُطَّلَعِ!

فبكى معاوية وقال: كان والله كذلك! فكيف حُزْنُكَ بعده؟

قال: حُزْنٌ واجدةٌ ليس لها إِلَّا قَرَّةٌ عَيْنٍ، شَابَّ عَلَى الْكَمَالِ نُجْرَ فِي حِجْرِهَا، كَيْفَ تَحْزَنُ؟ فَأَنَا عَلَيْهِ كَذَلِكَ.

وفيه ورد: أَنَّهُ اشْتَرَى قَمِيصِينَ بِثَمَانِيَةِ دِرَاهِمٍ، وَاحِدًا بِخَمْسَةٍ، وَآخَرَ بِثَلَاثَةٍ، فَالْبَسَ غَلَامَهُ مَا اشْتَرَاهُ بِخَمْسَةٍ، وَلَبَسَ مَا اشْتَرَاهُ بِثَلَاثَةٍ، فَنَظَرَ وَإِذَا كُمُّهُ أَطْوَلُ مِنْ يَدِهِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى النَّجَّارِ^١، وَقَالَ: «اقطع هذا»، فَقَطَعَ.

فَقِيلَ لَهُ: تَعَالَ حَتَّى نَخِيطَ كِفَّتَهُ وَعِطَافَهُ.

قال: إِنَّ الْأَمْرَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ!

وفيه ورد: أَنَّهُ كَانَ يَخْتِمُ عَلَى طَعَامِ نَفْسِهِ، فَرُئِيَ وَقَدْ أَخْرَجَ مِنَ السَّرِّ^٢ رَغِيفًا يَابِسًا مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ، ثُمَّ اتَّكَأَ عَلَيْهِ حَتَّى كَسَرَهُ، وَأَخَذَ يَأْكُلُهُ.

فَقِيلَ لَهُ: أَنْتَ مَعَ جُودِكَ تَخْتِمُ عَلَى خُبْرِكَ!

فَقَالَ: مَا أَفْعَلُ ذَلِكَ بُخْلًا، وَلَكِنْ صَبِيَانِي يُشْفِقُونَ عَلَيَّ، فَيَخْلَطُونَ بِخُبْزِ الشَّعِيرِ خُبْزَ الْحِنْطَةِ، فَلَا أُرِيدُ ذَلِكَ.

فَقِيلَ لَهُ: إِذَنْ تَضَعُفُ.

١. النَّجَّارُ هُوَ الْقَطَّاعُ.

٢. كَذَا فِي الْأَصْلِ.

فقال: هيهات! إن النابتة بالعراء أصلبُ عوداً، وأقوى عُموداً، وأدسمُ ثَمراً، فوالله ما قلعتُ بابَ خَيْبَرِ بقوةِ غذائية، ولا بقوةِ جَسَدَانِيَّةٍ، لكن بِنَفْسٍ يُنَوِّرُ بَارِئُهَا مُضِيئَةً، وبأيدي مِنَ الله قُوَّةً.

وفيه ورد: أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ، صَعِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُنْبَرِ وَخَطَبَ.

ثُمَّ قَالَ: «لَقَدْ طَعِنَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا، وَمَاتَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي رُفِعَ فِيهَا عَيْسَى إِلَى السَّمَاءِ، خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا تَرَكَ صَفَرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ، إِلَّا مِثْلَ دَرْهَمٍ فَضَّلَ عَطَائِهِ، أَعَدَّهَا لِيَشْتَرِيَ خَادِمَةً لِأَهْلِهِ».

هَذَا، وَكَانَ سَلَبَ كُلِّ مَقْتُولٍ وَسَهْمُ الْغَنِيمَةِ فِي الْقِتَالِ لَهُ وَلِذَرِيَّتِهِ، وَلَهُ خُمُسُ الْغَنَائِمِ حَقُّ ذَوِي الْقُرْبَى، فَلَمْ يَفْتَ عَنْ فَقْرٍ إِلَّا لَزُهْدٍ فِيهَا.

وَفِي زَهْدِهِ كِتَابٌ كَبِيرٌ، وَرَوَاهُ الشَّيْخَةُ، لَكِنَّا ذَكَرْنَا هَذِهِ الْخِصَالَ الْعَشْرَةَ لِشَهْرَتِهَا، لَا مُشْتَرِكٍ لَهَا فِيهَا، وَلَمْ يَرِدْ عَنْ أَحَدٍ إِحْصَاءُ ذِكْرُهَا، وَتَفَرَّدَ بِهَا.

وَأَمَّا الْبَابُ الثَّالِثُ عَشَرَ [الشرف بالعلم]

فِي شَرَفِهِ بَعْلَمَهُ، فَقَدْ مَضَى الْقَوْلُ فِيهِ، وَكَشَفْنَا عَنْ مَزَايَاهُ فِيْمَا وَرَدَ فِيهِ.

وَأَمَّا الْبَابُ الرَّابِعُ عَشَرَ [الشرف بالسخاء]

وَهُوَ الشَّرْفُ بِالسَّخَاءِ.

فَلَهُ فِي هَذَا الْبَابِ مَا لَيْسَ لِلْمَشَائِخِ، وَقَدْ ذَكَرْنَا رَتْبَهُ فِي السَّخَاءِ، لَكِنَّا نَعُدُّ مَا تَفَرَّدَ بِهِ.

فَمِنْ ذَلِكَ: مَا وَرَدَ فِي الصَّحِيحِ عِنْدَ الْجُمْهُورِ، أَنَّهُ أَخَذَ بَابِيَةً لَمْ يَأْخُذْ بِهَا قَبْلَهُ أَحَدٌ، وَلَا أَخَذَ بِهَا بَعْدَهُ أَحَدٌ بَلْ تُسِيخَتْ، وَهُوَ الصَّدَقَةُ بَيْنَ يَدَيِ مُنَاجَاةِ الرَّسُولِ، وَصَرْفُهُ دِينَارَهُ، وَسَوَالُهُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ عَشْرَةِ أَبْوَابٍ، تَحْتَ كُلِّ بَابٍ أَلْفٌ بَابٍ،

فلَمَّا فَرَّغَ تُسَخِّتِ الْآيَةِ، وليس في الجود أتمُّ من هذا.

وله الوفاء بالنذر والإطعام، حَتَّى نَزَلَتْ سُورَةُ هَلْ أَتَى، على ما شرحناه.

وفيه: أَنَّهُ كَانَ يَمْلِكُ أَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ، فَتَصَدَّقَ بِهَا لَيْلاً وَنَهَاراً، وَسِرّاً وَعِلَانِيَةً. أَمَّا اللَّيْلُ عَلَى أَهْلِ التَّجْمُلِ، حَتَّى لَا يَخْجَلُونَ، وَأَمَّا النَّهَارُ لِيُقْتَدَى بِهِ، وَأَمَّا بِالسِّرِّ، فَعَلَى أَهْلِ التَّجْمُلِ، مِمَّنْ لَا يَحْتَشِمُهُ وَيَحْتَشِمُ سِوَاهُ، وَالْعِلَانِيَةُ فَعَلَى السُّؤَالِ، حَتَّى لَا يَكُونَ قَدْ رَدَّ سَائِلُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ قَوْلَهُ: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرّاً وَعِلَانِيَةً﴾^١، فَسَمِيَ كُلُّ دَرَاهِمٍ مَالاً، وَعَظُمَ شَأْنُهُ، وَبَيَّنَّ أَنَّ أَجْرَهُ عَلَى اللَّهِ.

وفيه: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ لِيَسْتَدِينَ، فَوَجَدَ دِينَاراً، فَاسْتَقْبَلَهُ مَقْدَادٌ وَكَشَفَ حَالَهُ، أَنَّهُ جَرَى عَلَيْهِ وَعِيَالُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَأَعْطَاهُ ذَلِكَ الدِّينَارَ، وَقَالَ: «أَنْتَ أَوْلَى بِهِ»، وَأَخَذَ يَطْلُبُ، فَاسْتَقْبَلَهُ أَعْرَابِيٌّ وَمَعَهُ نَاقَةٌ.

فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، اشْتَرِ هَذَا مِنِّي، وَالشَّمْنُ عَلَيْكَ إِلَى أَنْ تَجِدَهُ. فَاشْتَرَاهُ مِنْهُ، فَاسْتَقْبَلَهُ آخَرُ وَطَلَّبَ مِنْهُ، فَبَاعَ عَلَيْهِ وَأَخَذَ الشَّمْنَ، وَعَادَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ بِحَوَائِجِهِ، فَضَحِكَ الرَّسُولُ فِي وَجْهِهِ:

وَقَالَ لَهُ: أَحَدَّثْتُكَ مِمَّا كَانَ مِنْكَ؟

قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَحَدَّثَهُ، فَقَالَ: إِنَّ الَّذِي بَاعَ مِنْكَ النَّاقَةَ جَبْرِئِيلُ ﷺ، وَالَّذِي اشْتَرَاهُ مِيكَائِيلُ ﷺ، وَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَكَ بِذَلِكَ لَمَّا آتَرَتْ أَخَاكَ عَلَى نَفْسِكَ.

وفيه: صَدَقْتَهُ بِخَاتَمِهِ فِي الرُّكُوعِ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْوَلَايَةِ^٢.

وفيه: جُودُهُ وَسَخَاوَتُهُ بِمِثَّةٍ عَيْنٍ اسْتَخْرَجَهَا بِسَبْعٍ، فَوَقَّعَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَهِيَ بَاقِيَةٌ مِنْ جُمْلَةِ أَوْقَافِهِ.

١. سورة البقرة، الآية ٢٧٤.

٢. الآية ٥٥ من سورة المائدة.

وفيه: حديث أبي هريرة على ما سلف، أنه أجاب عن مسأله، وأشبعه من الجوع في اليوم الثالث، على ما سلف القول فيه.

وفيه: قوله وقد جاءه من تكلم فيه وأسمعه، ثم جاءه في اليوم الثاني فسأله حوائجه فقضاها، فعاتبه أصحابه على ذلك.

فقال: إني أستحيي أن يغلب جهله حلمي، وذنبه عفوي، ومسأله جودي.

وفيه: إجماع العترة أنه أجود من الجماعة، وإجماعهم حجة.

وبجوده يضرب المثل، حتى يقال في الدعاء: «تقبل الله منك»، كما قيل ثوبة آدم، وقربان إبراهيم، وحج المصطفى، وصدقة أمير المؤمنين.

فهذه عشرة أشياء، ظاهرة معلومة، ليس لهؤلاء مثلها، وعلى صفتها تفرّد بها، وقد مضى شرح كثير من هذا فيما قبل.

فأما الباب الخامس عشر [الشرف بالشجاعة]

فإن المرء يشرف بشجاعته، وقد ذكرنا من قبل أنه أشجع منهم، ولكننا نحب أن نعد آثاره في الشجاعة، بمقامات تفرّد بها، ليس لأحد مثلها في الصدر الأول.

فمن ذلك: قتاله لأحداث مكة، عند خروج رسول الله من داره إلى المسجد.

ومن ذلك: مبيته على فراش رسول الله ﷺ ليقتل بدله، ويصير فداء له، ويدفع عنه.

ومن ذلك: أنه أول مبارز يوم بدر من المسلمين، وعمه وابن عمه.

ومن ذلك: قتله سبعة وستين بحضرة رسول الله ﷺ في ذلك اليوم، وهو معجز، فليس في العادة أن يقوى بنو جنسنا على هذه العدة من القتل.

ومن ذلك: قتله لسبعة من بيت واحد يوم أحد، أصحاب الرايات، وهم بنو طلحة، رواه الناصر الكبير.

وله في ذلك اليوم من الثبات ما ظهر له ذو الفقار، إماما من السماء، على ما رواه قوم، وتأولوا عليه قوله: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»^١.

وروي أنه كان سَعْفَةً نخل، فما فعله فيه فإنما كان معجزاً وكرامةً، وبياناً لشجاعته وثباته، وفي ذلك اليوم جاء النداء من السماء: «لَا قَتَى إِلَّا عَلَيَّ، وَلَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ».

وهذا معلوم ضرورة أن فيه ورد هذا القول.

وله في ذلك اليوم شهادة جبرئيل، حيث قال:
هذا هو المواساة، واساك بروحه.

فقال الرسول ﷺ: «مَنْ أَوْلَىٰ بِهَا مِنْهُ، وَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، اللَّهُمَّ اشْدُدْ أَرْزِي بِهِ».

وله يوم الأحزاب قَتَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ - قيل: إنه لم يكن في العرب أشجع منه ولا أكبر جثَّةً - وأسقط عنه رجله بضربة واحدة، ثم حَزَّ رأسه، وقَتَلَ وَلَدَهُ، وهاجت الرياح، وانهزم الكُفَّار.

وفي ذلك اليوم لما ضربه عَمْرُو عَلَى رَأْسِهِ، نفث عليه رسول الله ﷺ حتى برئ من الضربة، وقال له:

أَيْنَ أَكُونُ إِذَا أَخْضَبَ هَذَا بِهَذَا عَلَى هَذَا الْمَقَامِ!

وفيه معجزات، فهو شجاعته، ومعجزات لرسول الله ﷺ.

ثم يوم خَيْبَرَ قَتَلَهُ لَمَنْ قَدَّهُ بِنَصْفَيْنِ، وقد اختلفوا في اسمه، وليس في العادة أن تعمل ضربة إنسان في الخوذة والعمامة والجوشن والبدن إلى القربوس، فيقطعه بنصفين.

وفي ذلك اليوم حاول وجده حتى فَرَّقَ من بالحِصْنِ، وتترَسَ ببابٍ ثَقِيلٍ، عند كسر دَرَقَتِهِ، وفيه هَزَّ الحِصْنَ كُلَّهُ، وفيه قلع الباب من الحديد، وفيه إمساكُ الباب على يده، حتى عبرَ عليه عَشْكَرُ رسول الله ﷺ.

وقد رُوي أَنَّهُ رُمِيَ من المنجنيق إلى حِصْنِ ذات السَّلاسل وسيوفٍ مجرَّدة، فلم يُبَالِ بالرمي ولا بالسُّيوف حتى فَتَحَ.

وله يوم حُتَيْنِ الوقوفِ في وسط أربعةٍ وعشرين ألفاً، إلى أن ظهر المددُ من السماء، وهو الَّذي أَسَرَ رَكَانَةَ أَشْجَعَ العربِ، وأَسَرَ عَمْرُوبَ بنِ معدِي كَرَبَ، حتى فتح الله به من بلاد العجم ما فتح، وقُتِلَ بِنَهاوند.

وفي فرسه نزل ﴿والعاديات﴾^١، وله ذلك الفَتْحُ العظيم.

وهو الَّذي قال: «لا أبا لي، وقعتُ على الموتِ، أو وَقَعَ الموتُ عَلَيَّ»، وليس هذا إلَّا له.

وهو كان لا يكون على ظَهْرِهِ بجوشنه حديدٌ، فَسُتِلَ عن ذلك فقال: «إنما يحتاج إليه من يهرب من عدوِّه، فيحفظ ظَهْرَهُ، وأنا لا أهرُبُ».

وهو الَّذي قيل له: ألا تقاتل على الفرس؟

فقال: إنَّ الفَرَسَ يَحْتَاجُ إليه مَنْ يهرب من العدوِّ، أو يهرب العدوُّ منه فيلْحَقُهُ، وأنا لا أهرُبُ، ولا أترك العدوَّ يهرُبُ، فالبغل والفرس سَوَاءٌ.

وهو الَّذي رُوي فيه: أَنَّهُ لَحَقَّ العدوَّ فلم يضره، بعد أن أراد طعنه، فسأله الرسول ﷺ عن ذلك فقال:

«لَمَّا لَحِقْتُهُ شَتَمَ أُمِّي، فحَشِيتُ أن أضربه لحظَّ نفسي، فتركته حتى سكن ما بي، ثُمَّ قتلته في الله تعالى».

وفي هذا المقام الشجاعة والإخلاص، والتجريد لله.

وله المقام المشهور يوم الجمل، حتى بلغ الأيدي إلى قطعه من صدر الجمل، ثم قُطِعَ رجله حتى سقط.

وله يوم صفين ووصيته بالشجاعة لقومه بقوله:

«قَلِّلُوا السُّيُوفَ، وَتَبَيَّنُوا وَطَأْتَكُمْ، وَاصْبِرُوا عَلَى عَدُوِّكُمْ، وَلَا تَسْتَشْعِرُوا الْخَوْفَ مِنْهُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تُقَاتِلُونَ، وَمَعَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ».

وله ليلة الهرير سِتْمَنَةٌ كَبِيرَةٌ، أَسْقَطَ بِكُلِّ كَبِيرَةٍ عَدُوًّا مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.

وله يوم النهروان، وقتله للخوارج، وهو اليوم المشهور، وذكرنا المشاهير من مقاماته.

وله يوم بدرٍ، رواه الخلق أنه لم يكن عند رسول الله ماءً، فمرَّ يَحْمِلُ الماءَ إلى وسطِ العَدُوِّ، وهُم على بئر بدرٍ، فدخل فيما بينهم، وجاء إلى البئر ونزل، وملاً السُّطِيحَةَ^١، ووضعها على رأس البئر، فسمع حساً وأثاراً لِمَنْ يَقْصُدهُ، فنزل في البئر، فلمَّا سَكَنَ صَعِدَ فَرَأَى الماءَ مُصْبُوباً، ثُمَّ نَزَلَ ثَانِيًا فَكَانَ مِثْلَ ذَلِكَ، فنزل ثَالِثًا وَحَمَلَ الماءَ، وَلَمْ يَضَعْهُ بِهِ بَلْ صَعِدَ بِنَفْسِهِ حَامِلًا لِلْمَاءِ، فَلَمَّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَحِكَ فِي وَجْهِهِ.

قال: أَنْتَ تُحَدِّثُ أَمْ أَنَا؟

فقال: بَلْ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَلَامُكَ أَحْلَى.

فَقُصَّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: كَانَ ذَلِكَ جَبْرِئِيلَ، يَجْرُبُ شَجَاعَتَكَ، وَيُري الملائكةَ ثَبَاتَ قَلْبِكَ.

هذه ثلاثون مقاماً في شجاعته، وفي أفراد المغازي أكثر من هذا بضعفين، لكننا اعتمدنا على الأشهر.

١. السطيحة، المزادة تكون من جلدتين، وهي من أواني المياه.

أما الباب السابع عشر^١

فقد سلف القول فيه

وأما الباب الثامن عشر [الشرف بمدح من يُعْتَدُّ بملحه]

فإنَّ المرءَ يشرفُ بمدح من يُعْتَدُّ بمدحِهِ، وليس لأحدٍ من الصحابة ما لَهُ مِنَ المدح في كتاب الله تعالى، وعلى لسان رسول الله ﷺ، وجملة الصحابة، ونحن نذكرُ من ذلك طرفاً، ونَعُدُّ ما تفرَّد به في هذا الباب ليُعرَفَ محلُّه.

فأوَّل ذلك في قوله: أنا المستثنى من قوله تعالى: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾^٢.

فسمَّاه مُصَلِّياً على جهة المدح.

وكذلك سمَّاه أسداً في قوله: ﴿كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنَفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾^٣.

ووصفه بأنَّه باع نفسه في طلب مرضاة الله في قوله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾^٤.

ووصفه بأنَّه تالي الرسول ﷺ، وشاهدٌ منه في قوله: ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾^٥.

ووصفه بأنَّه صالح المؤمنين.

وفي القرآن خمسة عشرة آية دلالات على إمامته، على ما بيَّناه في الامتياز، كلُّها صفاتٌ مدح.

١. لم يوجد «الفصل السادس عشر» في النسخة.

٢. سورة المعارج، الآية ١٩.

٣. سورة المدثر، الآية ٥٠.

٤. سورة البقرة، الآية ٢٠٧.

٥. سورة هود، الآية ١٧.

ومن الآيات ما فيه مدحانٍ وثلاثَةٌ، كقوله: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^١، فيه وَصْفُهُ بِالْإِيمَانِ عَلَى الْقَطْعِ، وبالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، وَكَوْنِهِ رَاكِعاً وَمُزَكِّياً فِيهِ، وَكَوْنَهُ وَلِيّاً لِلْمُؤْمِنِينَ كُلِّهِمْ كَوَلَايَةِ اللَّهِ.

وكذلك قوله: ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾، فكونه تالياً لرسول الله ﷺ مدحٌ، وكونه شاهداً مدحٌ، وكونه من رسول الله مدحٌ.

فهذه أكثرُ مِنْ عَشْرِينَ مَدْحاً فِي كِتَابِ اللَّهِ، لَا يُشَارِكُهُ أَحَدٌ فِيهَا مِنَ الصُّدَرِ الْأَوَّلِ.

وذكرنا له ثمانين اسماً في القرآن والسنة، ليست إلّا له، فهذه مئةٌ من الكتاب والسنة.

وقد عَلِمْنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ فِيهِ أَلْفَاظاً غَيْرَ مَا ذَكَرْنَا مِنْ صِفَاتِ الْمَدْحِ، كُلُّ خِصْلَةٍ صِفَةٌ مَدْحٍ مُفْرَدٍ، لَا يُشَارِكُهُ فِيهِ الْقَوْمُ.

فمن ذلك: جمعه إِيَّاهُ بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَهُ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ، كُلُّ لَفْظَةٍ تُفِيدُ مَدْحاً خَاصّاً لَهُ، وَهَذَا نَحْوُ قَوْلِهِ: «عَلَيَّ مِنْي وَأَنَا مِنْهُ، مَنْ آذَى عَلِيّاً فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ يَوْشُكَ أَنْ يُنْتَقَمَ مِنْهُ».

فكونه من رسول الله مدحٌ، وكون الرسول منه مدحٌ آخر، ومن آذاه آذَى رَسُولِ اللَّهِ ثَالِثٌ، وَمَنْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ وَآذَاهُ يَوْرَثُ الْإِنْتِقَامَ مِنَ اللَّهِ، وَهَذِهِ الْأَلْفَاظُ فِيهِ خَاصَّةٌ، مَا أَدْعِي وَاحِدٌ مِنْهَا لِأَحَدٍ مِنَ الْمَشَايخِ.

وفيه قوله ﷺ: «حُبُّكَ يَا عَلِيُّ إِيْمَانٌ وَيُبْغْضُكَ نِفَاقٌ»، حَتَّى قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ: كُنَّا إِذَا ارْتَبْنَا بِإِيْمَانِ إِنْسَانٍ، وَجَوَزْنَا نِفَاقَهُ، تَذَاكُرْنَا عَلِيّاً، فَبَاذَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ أَثَرَ التَّغْيِيرِ، حَكَمْنَا بِأَنَّهُ مُنَافِقٌ.

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ حُبُّهُ إِيْمَانٌ عَلَى الْقَطْعِ، وَيُبْغْضُهُ نِفَاقٌ.

وروى علي بن مجاهد^١ في «التاريخ» عنه عليه السلام أنه قال:
 «علي خير البشر، فمن أبى فقد كفر، ومن رضي فقد شكر».
 يعني به خير البشر في زمانه من أمته^٢، وأراد بالكفر الرد عليه، وأراد بالشكر
 تلقى المعرفة بهذا بأنه نعمة فرضي به وشكر.
 وليس هذا في القوم كونه خير البشر، ومن أبى يكفر، فهما خلطان تفرّد بهما.
 ومن هذا قول الرسول صلى الله عليه وآله: «إنه مني»، نحو قوله لجبرئيل يوم أحد:
 «إنه مني وأنا منه».

وقول جبرئيل له في حديث سورة براءة: «لا يصلح لذلك إلا أنت أو رجل
 منك».

فهذه الكلمة في هذه المواضع الخمسة تفرّد بها، كل موضع يضمن شرفاً
 وفضيلة، ونيابة عن رسول الله صلى الله عليه وآله، والقيام مقامه فيما كان الرسول يجب أن يقوم به.
 ثم جمّع صلى الله عليه وآله بينه وبين نفسه في مواضع كثيرة، كل واحد منها نوع من المدح
 ليس إلا له، ونحن نجمع ذلك ليُعرف التعدّد:

فمن ذلك قوله له: «أنا وأنت - يا علي - أبوا هذه الأمة»، أي يلزمك القيام
 بمصالح الأمة، كما يلزمني على وجه شفقة الآباء، ولم يقل لأحد منهم هذا.
 ومنه قوله: «أنت مني كضوء من الضوء»، أي فضلك وعلمك ودينك ونورك
 كفضلي، بمنزلة نورين وسراجين، إذا وضعتهما لم يتميز أحد الثورين من الآخر،

١. هو علي بن مجاهد بن مسلم بن ربيع الرادي ويُعرف بابن الكابلي، ولد سنة ١٠٠ في الري، محدث
 أخباري، قدم بغداد، وحديث بها، توفي سنة ١٨٢ هـ، له «كتاب المغازي»، و«كتاب أخبار بني أمية»، وقد
 استقى الطبري والمدائني والمسعودي من الكتابين في تدوين مصنفاتهم التاريخية.

٢. بل إن إطلاق قوله صلى الله عليه وآله بغير أنه صلى الله عليه وآله خير البشر على الإطلاق - عدا رسول الله صلى الله عليه وآله - وفي جميع الأزمنة
 والأمكنة، من غير اختصاص بزمان دون زمان.

وإن كَانَ أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ وَأَكْثَرُ نُورًا.

أو قال: «أَنْتَ مَنِّي كَزَرِّي مِنْ قَمِيصِي»، أي كما أَنَّ الْقَمِيصَ يَكْمُلُ وَيَصْلُحُ لِلتَّجْمُلِ بِالزَّرِّ وَهُوَ آخِرُ شَيْءٍ، كَذَلِكَ الدِّينُ يَتِمُّ بِعَلِيٍّ تَمَامَ الْقَمِيصِ، وَالْقَمِيصُ هُوَ الرَّسُولُ ﷺ، وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الزَّرِّ.

وقال: «أَنْتَ مَنِّي كِرَاسِي مِنْ جَسَدِي»، أي إِنَّكَ رَأْسُ فِي دِينِي، كَمَا أَنَّ رَأْسِي بِهِ قِوَامُ جَسَدِي.

وقال: «أَنْتَ مَنِّي كِرُوحِي مِنْ جَسَدِي»، أي بقاء ديني بك، كما أَنَّ بقاءَ الْجَسَدِ بِالرُّوحِ.

وقال: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»، أي أَنْتَ خَلِيفَتِي فِي قَوْمِي، كَمَا كَانَ هَارُونَ.

وقال: «أَنْتَ مَنِّي كِبُوشَعِ بْنِ نُوحٍ مِنْ مُوسَى»، أي أَنْتَ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي كِبُوشَعِ، وَرَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ مُجَاهِدٍ فِي «التَّارِيخِ».

وقال: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ».

وقال: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ».

وقال فِي حَدِيثٍ خَيْرٍ لِعَلِيٍّ: «أَنْتَ وَلِيِّي، وَوَصِيِّي، وَقَاضِي دِينِي، وَمُنْجِزُ وَعَدِي، وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي».

وَكُلُّ ذَلِكَ اخْتِصَاصٌ لَهُ بِهِ، لَمْ يَرِدْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ مِثْلُ هَذَا.

فَهَذِهِ عَشْرُونَ وَصْفًا، جَمَعَ [فِيهَا] بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ عَلِيٍّ، كُلُّ وَاحِدٍ يُعَدُّ شَرَفًا خَاصًّا لَيْسَ إِلَّا لَهُ.

الباب التاسع عشر [الشرف في الاستنابة عن النبي ﷺ]

فأمّا هذا الفصل من الشرف، فلعليّ عليه السلام فيه أمورٌ تفرّد بها:
 فمن ذلك: أنّه استنابه لبيّت على فراشه ليلة الغار، باذلاً لمهجته.
 ومنه: أنّه استنابه في ردّ ودائع الناس عند الهجرة، ولم يستنّب سواه.
 ومنها: أنّه استنابه في نقل الحرم إلى المدينة بعده بثلاثة أيام.
 ومنها: أنّه استنابه في أداء سورة براءة.
 ومنها: أنّه استنابه في إصلاح ما أفسد خالدٌ.
 واستنابه يوم أُخذ في أخذ الراية، وقتاله لبني طلحة، حتّى قتل منهم سبعة.
 واستنابه حتّى أخرجّه إلى اليمن، قاضياً وحاكماً ونائباً عنه.
 واستنابه في نحر باقي إبله فيما زاد على ثلاثٍ وستين.
 واستنابه حين أوصى إليه في خاصّ أمره، وفي عموم الأمة.
 واستنابه في دفنه وتجهيزه.
 وما روي أنّه استناب المشايخ في شيء من هذه الأمور، إلّا ما روي في
 أبي بكرٍ أنّه استنابه في الحجّ، وفي قوله: «مُزَنَ أبا بكرٍ أن يُصلّي بالناس»
 وكلّ الموضعين فيه خلافٌ.
 وقد استنابه في أمرٍ أعظم من هذا كلّ يوم الفتح، فإنّه وقّف له حتّى صعد على
 كتفه، وتعلّق بسطح البيت وصعد وكان يقلّع الأصنام بحيث يُهزُّ حيطان البيت، ثمّ
 يرمي بها فتتكسر، فإن شئت جعلت هذا مفرداً:
 [أولاً]: فإنّه مقام قدّم رسول الله، كالحجّر الذي هو مقام إبراهيم، في أنّ له
 شرفاً على كلّ حجرٍ، لكونه مقاماً لقدم الخليل، فكذلك يجب أن يشرف عليّ
 على كلّ بني جنسه.

الثاني: أن الرسول صار مقاماً لقدمه.

وفيه: أنه كسر الأصنام وتفرّد به.

فتكون هذه ثلاثٌ خلالٍ له لا يشاركه القوم فيها.

الباب العشرون [النصوص على إمامته]

فأما ما ذكرناه في ثامن عشر وتاسع عشر فقد بيّنا، وكذلك فصل العشرين، ذكرنا ما فيه من النصوص على إمامته وبيّنا عدده.

فأما الباب الحادي والعشرون [ما يتضمّنه من تعريف باطنه]

وما يتضمّنه من تعريف باطنه، ففيه ألفاظٌ كثيرةٌ، نحن نعدُّ لك كلّ واحدٍ ممّا تفرّد به:

أحدها: قوله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، وقد حُمل على أن باطنه كظاهره، ويلزم موالاته على القطع، كموالاته النبي ﷺ.

وثانيه: قوله: «أَنْتَ مَنِيْ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»، وكان مقطوعاً على مغيبه، كذلك يلزم في عليّ.

وقوله: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» ثالث ما جاء فيه وحده.

والرابع: قوله: «أَنْتَ صَاحِبُ رَايَتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

والخامس: قوله: «أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ».

والسادس: ما في قوله: «فَأَذَنُ مُؤَذِّنُ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^١.

قال عليّ: أنا المؤذّن على الأعراف بهذا، وحمزة وعبيدة.

وقوله ﷺ في حديث خيبر: «أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْقُبُورُ بَعْدِي».

والسابع: قوله: «أَوَّلَ مَنْ يُكْسَى مَعِي».

والثامن: قوله: «أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَعِي».

والتاسع: قوله: «وَمِنْ لَكَ فِي الْجَنَّةِ حِذَاءُ مَنْزِلِي، كَمَنْزِلِ الْأَخْوِينِ».

والعاشر: قوله تعالى: «فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ»^١.

والحادي عشر: قوله: «وَلَقَاهُمْ نَظْرَةُ وَسُرُورًا».

والثاني عشر: قوله: «وَجَزَاءُهُمْ بِمَا صَنَبُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا».

والثالث عشر: قوله: «وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»^٢ الآية إلى «مَشْكُورًا».

والسادس عشر: قوله عليه السلام: «لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ: إِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا».

والسابع عشر: قوله: «عَلَيٌّ مَعَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ».

والثامن عشر: قوله: «كُلُّ نَسَبٍ وَحَسَبٍ مُنْقَطِعٌ، إِلَّا نَسَبِي وَحَسَبِي»، فأخبر أن صحبته مع فاطمة عليها السلام لا ينقطع، وأخبر عنها أنها يوم القيامة يقع النداء: «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ»^٣.

ولا خلاف أن علياً أفضل منها، فيجب أن تعرف عصمته وعاقبته.

والتاسع عشر: قوله يوم الخندق: «مَنْ يَخْرُجْ إِلَى عَمْرٍو بْنِ عَبْدِوَيْ أَنَا ضَامِنٌ لَهُ الْجَنَّةَ» فخرج علي، وحمل الضمان بالجنة.

والعشرون: قوله عليه السلام: «يَوْمَ خَيْبَرٍ: وَاللَّهِ لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، ومثل هذا قال في حديث زينب، على وجه القطع على مغيبه^٣.

١. سورة الإنسان، الآية ١١.

٢. سورة الإنسان، الآية ٢٠.

٣. هكذا في الأصل.

فهذه عشرون كلمة، كُلُّ كلمةٍ تَدُلُّ على أَنَّهُ معصومٌ عن الكبائر، مقطوعٌ على باطنه، وَأَنَّهُ مع الرسول ﷺ في الدنيا والآخرة، ولم يَرَدْ مِثْلُ هذا في أَحَدٍ من المشايخ.

فإن زعم المخالف أَنَّهُ قال: عَشْرَةٌ في الجنة^١.

قيل له: هذا عند شيوخنا المعتزلة خبرٌ عن الحال، دون القطع على باطنهم، فقد وَجِدَ من طلحة والزبير الفسقُ والبَغْيُ والنكثُ، وانتهَزَمَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ يومَ أُحُدٍ، وتركَا رسولَ الله ﷺ، ونكثُوا ما بايعوه عليه.

فإن قال: هو خبرٌ عن العاقبة.

قيل له: ليس في الظاهر هذا، بل هو خبرٌ عن الحال، أَنَّهُم الآن في الجنة.

فإن قال: فقد قال ﷺ في أبي بكرٍ وعُمَرُ: «سَيِّدَا كَهْلُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

قيل له: لا يكون في الجنة كَهْلٌ، بل كُلُّهُمْ جُرْدٌ مُرْدٌ مكحلون، فإن صَحَّ فهو خبرٌ عن الحال، أي هما الآن سَيِّدَا كُلِّ كَهْلٍ يَسْتَحِقُّ الجنةَ، فلا يدخل فيه أمير المؤمنين؛ لَأَنَّهُ كان أصغرَ منهم سنّاً، في حَيَزِ الشَّبَابِ، ولا يدخلُ الحَسَنُ والحُسَيْنُ ﷺ؛ لكونهما صغيرين غير كهلين، فصَحَّ تَفَرُّدُهُ ﷺ بهذه الأمور الدالة على عصمته، ولا مُشَارَكَ له فيها من القوم.

والحادي والعشرون: خبر الطير وقوله: «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ، يَأْكُلُ معي من هذا الطير».

وقد صَحَّ الخبرُ بإجماع الصُّحابة والعترَةِ، عند الشيعة والمعتزلة والبهريّة^٢.

١. إشارة إلى الحديث المكذوب على رسول الله ﷺ في العشرة المبشرة بالجنة.

٢. فرقة من فرق الزيدية من أتباع الحسن بن صالح بن حي الهمداني الثوري الكوفي (١٠٠-١٨٦ هـ) والشاعر كثير النواء، ووصفهم سعد بن عبد الله الأشعري في كتابه (المقالات والفرق) بأنهم يعتقدون أن علياً ﷺ هو أفضل الناس بعد رسول الله ﷺ وأولاهم بالإمامة، وأن بيعة أبي بكر ليست بخطأ، ووقفوا في عثمان، وتبنتوا حزب علي ﷺ، وشهدوا على مخالفه بالنار.

وأحبهم عند الله هو أعظمهم ثواباً وأكثرهم طاعةً، ولا يجوز أن يكون كذلك من يَفْجُر وَيَفْسُق ويصيرُ عدوًّا له!

والثاني والعشرون: قوله عليه السلام في خبر عائشة: «أنا سيد الناس، وعليّ سيد العرب»، ولم يُقَيّد بالدنيا دون الآخرة، فكلّ عربيّ في الآخرة في الجنة يجب أن يكون عليّ سيّده وأفضل منه، بحق الظاهر.

والثالث والعشرون: قوله عليه السلام: «إذا كان يومُ القيامة آتني أنا، وفاطمةُ آخذةٌ بحُجْرَتِي^١، وأنت آخذ بحُجْرَتِها، والحسنُ والحسين - صلوات الله عليهم أجمعين - آخذان بحُجْرَتِكَ، والشّعبةُ معهما، ويصير الكلّ إلى الجنة».

والرابع والعشرون: الخبر المشهور أنّه عليه السلام قال: «إذا كان يومُ القيامة، وحضر الناس، يُوضَعُ منبرٌ من لؤلؤٍ عن يمين العرش، وآخرُ عن يسار العرش، الأولُ لي، والثاني لإبراهيم صلوات الله عليه وآله، ويوضَعُ كرسيٌّ من نورٍ بينهما لك يا عليّ، فما ظنُّك بحبيبٍ بين حبيبين».

والخامس والعشرون: ما قال عليه السلام: «إذا كان يومُ القيامة أقيف على الحوض، وأنت يا عليّ، والحسنُ والحسين تسقيان شيعتنا، وتطردان أعداءنا». والخبر يدلُّ على عصمة الكلّ.

والمخالف من أهل الحشوية ربّما روى أنّه يقف المشايخ الأربعة على أركان الحوض، من أبغض واحداً منهم يحيل بعضهم على بعض، ولا يسقيه أحداً وهذا الخبر ضعيفُ السند، عليه علامة كونه كذباً، وهو بخلاف القرآن؛ فإنّ الله - تعالى وجلّ اسمه - قال: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا^٢﴾، بين أنّهم يُفَجِّرُونَهَا وَيَسْتَخْرِجُونَهَا، وَيَسْقُونَ الناس

١. الحُجْزة معقد شدّ الإزار.

٢. سورة الإنسان، الآية ٥.

منها، وَبَيَّنَ أَنَّ الْعِبَادَ الَّذِينَ هَذَا وَصَفَهُمْ هُمُ الَّذِينَ يُوقُونَ بِالذَّرِّ، وَيَخَافُونَ يَوْمًا، فَالْقِرَاءُ يُشْهَدُ بِصَحَّةِ مَا رَوَيْنَا، دُونَ مَا وَضَعُوهُ فِي مَقَابِلَةِ حَدِيثِنَا.

وَمَعْنَى إِجْمَاعِ الْعِتْرَةِ، أَنَّ الْحَوْضَ لَهُمْ وَهُمْ يَسْقُونَ.

وَالسَّادِسُ وَالْعَشْرُونَ: قَوْلُهُ ﷺ لِعَلِيِّ: «يَا عَلِيُّ، خُلِقْنَا نَحْنُ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، أَنَا أَصْلُهَا، وَفَاطِمَةُ فَرْعُهَا، وَأَنْتَ لِفَاحِهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَشِيعَتُنَا وَرَقُهَا، وَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُضُنِّ مَنْ أَغْصَانُهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ»، عَلَى مَا رَوَيْنَا مِنْ تَمَامِ الْحَدِيثِ.

وَالسَّابِعُ وَالْعَشْرُونَ: مَا فِي حَدِيثِ زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ، رَوَاهُ لَنَا قَاضِي الْقَضَاةِ أَبُو الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ ﷺ: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ مِثْلَ أَلْفِ عَامٍ بَعْدَ أَلْفِ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ وَالْمَقَامِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ - تَعَالَى جَلَّ اسْمُهُ - وَفِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِ عَلِيٍّ، لَكَبَّ اللَّهُ عَلَى مِنْخَرِهِ فِي النَّارِ».

وَهَذَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِمَعْصُومٍ يَسْتَمِرُّ حَالَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ فَإِنَّ الْفَاسِقَ يَجِبُ أَنْ يُبْغِضَ وَلَا يُوَالَى.

وَالثَّامِنُ وَالْعَشْرُونَ: حَدِيثُ آيَةِ التَّطْهِيرِ، وَأَنَّهَا لَمَّا نَزَلَتْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَهُمْ نِيَامٌ، فَانْزَعَجُوا لِدُخُولِهِ، فَقَالَ: «كَمَا أَنْتُمْ»، وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَدْخَلَ رِجْلَهُ بَيْنَ صَدْرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، وَأَخَذَ رَأْسَ عَلِيٍّ وَالْحَسَنَ عَلَى يَمِينِهِ، وَرَأْسَ فَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنَ عَلَى شِمَالِهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - وَرَفَعَهُمَا إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَاذْهَبْ عَنْهُمْ الرُّجَسَ، وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَحَقُّ».

فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَيْضًا: وَأَنَا مِنْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ.

وَقَالَ جَبْرِئِيلُ ﷺ وَقَدْ أَدْخَلَ رِجْلَيْهِ تَحْتَ الْعَبَاءِ: وَأَنَا مِنْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ: وَأَنْتِ مَنَا، فَصَعِدَ السَّمَاءَ وَيَفْتَخِرُ وَيَقُولُ: «مَنْ مِثْلِي، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ

مُحَمَّدٍ ﷺ». أَيُّ لَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ لِي نَظِيرٌ فِي هَذَا الْمَعْنَى.

وهذا الخبر يدل على عصمتهم؛ فإن النبي ﷺ.....^١، ويدل على شرفهم بكون جبريل منهم، ويدل على أنهم بحيث يزداد نبي الأنبياء ورسول الرسل، بهم فخرا.

فهذه ثلاث خلال من الاختصاص، يدل على عصمتهم، وكونهم أفضل من الجماعة، فهذه تمام الثلاثين.

والحادي والثلاثون: حديث خبير، لما أركبه رسول الله ﷺ، وعمه بيده، وأبسه ثيابه، وأركبه بغلته، ثم قال:

«انض يا علي، وجبريل عن يمينك، وميكائيل عن يسارك، وعزرايل أمامك وإسرافيل، ونصرة الله فوقك، ودعائي خلفك».

فمن هذا وصفه لا يجوز أن يصير عدواً لله بعد هذا أبداً.

والثاني والثلاثون: حديث التفاح، وقد رواه لنا سادات أهل البيت، وفيه تحية من الطالب.....^٢ لعلي بن أبي طالب. ولا يكون هذا لمن يصير عدوه من بعد، فيدل على عصمته وعاقبته واختصاصه بما ليس لغيره.

والثالث والثلاثون: حديث: «الرَّيْطَانُ طَعَامُ الْجَنَّةِ، وَلَا يَأْكُلُهُ فِي الدُّنْيَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَلَدُ نَبِيٍّ، وَوَصِيٌّ وَوَلَدُ وَصِيٍّ».

وهذا يدل على أن هذا من أهل الجنة في الدنيا، حتى يأكل من طعام الجنة في الدنيا.

والرابع والثلاثون: رواه قوم من الشيعة، أن رسول الله ﷺ لما عرج به إلى السماء، رأى صورة علي عليه السلام في السماء، حتى لم يغادر منه شيئاً بظنه علياً.

فقال: يا أبا الحسن، كيف سبقتني إلى هذا المكان؟

١. كلمة غير مقروءة.

٢. كلمة غير مقروءة.

فقال له جبريل: ليس هذا عليُّ بنُ أبي طالبٍ، هذا مَلَكٌ على صورته؛ فإنَّ الملائكةَ مِنْ كَثْرَةِ مَا سَمِعُوا مِنْ فَضْلِ عَلِيٍّ عليه السلام اشتاقوا إليه، فسألوا رَبَّهُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مَنْ عَلَى صورته فيرونه.

والعقل لا يَمْنَعُ مِنْ صَحَّةِ هَذَا الْخَبَرِ؛ فَإِنَّهُ يَدُلُّ عَلَى الْفَضْلِ وَالْكَمَالِ، وَأَنَّهُ مَحْبُوبٌ إِلَى الْمَلَائِكَةِ، مَعْظَمُ الشَّأْنِ، مَقْطُوعٌ عَلَى مَعِيَّتِهِ.

والخامس والثلاثون: ما في حديث فاطمة عليها السلام عند التزويج أَنَّهُ قَالَ: «أَمَّا تَرْضِيَنَ أَنْ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، وَاخْتَارَ رَجُلًا فَجَعَلَهُ أَبَاكَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيًا، وَاخْتَارَ مِنْهُمْ رَجُلًا فَجَعَلَهُ زَوْجَكَ».

ولعلَّ [مِنْ] هَذَا الْجِنْسِ خَمْسِينَ حَدِيثًا، لَكِنْ تَرَكْتُ الْغَرِيبَ مِنْهُ، وَمَا يَنْبُوْا قَلْبَ الْمُخَالَفِ مِنْهُ.

و [هُوَ عليه السلام] فِي هَذَا الْمَعْنَى مَعْصُومٌ، وَأَنَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، فِي حَدِيثِ جَبْرِيلَ. فَهَذِهِ تَمَامُ الْأَرْبَعِينَ.

وَفِيهِ إِجْمَاعُ الْعَتَرَةِ عَلَى أَنَّ لَهُ هَذِهِ [الْخَاصَّةَ]. فِيمَا ظَهَرَ لَهُ مِنَ الْكِرَامَاتِ وَعَلَيْهِ مِنَ الْمَعْجَزَاتِ.

وَأَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْكِرَامَاتِ وَالْمَعْجَزَاتِ ثَلَاثَةُ أَنْوَاعٍ:

نَوْعٌ مِنْهَا: نَقْضُ عَادَةٍ، كَسَائِرِ مَعْجَزَاتِ الرَّسُولِ ﷺ.

وَالثَّانِي: إِخْبَارٌ عَنِ الْغَيْبِ فِيهِ.

وَالثَّلَاثُ: مَا ظَهَرَ فِي الْمُتَّصِلِينَ بِهِ، مِنْ عِلْمِ الْغَيْبِ وَغَيْرِهِ.

وَنَحْنُ [نُورِدُ] ذَلِكَ مَا يَحْضُرُنَا، وَمَا رُويَ، وَهُوَ مَشْهُورٌ.

فمن ذلك: رَدُّ الشَّمْسِ لأجله، حَتَّى صَلَّى العصر في وقته، وقد اختلفوا في أنه متى كان هذا، وفي أيِّ حربٍ.

فمنهم من قال: كان ذلك يوم الخندق؛ لقول الرُّسُولِ ﷺ في الكُفَّار: «سَغَلُونَا عن الصَّلَاةِ الوُسْطَى، أَضْرَمَ اللهُ فِيهِمْ نَاراً».

ومنهم من قال: كان ذلك يوم خيبر، لشغله بفتح الحِصْنِ.

ومنهم من قال: كان ذلك يوم حُنينٍ، وقد لقي في الصَّفِّ وحوله أربعةً وعشرون ألفاً مِنْ هَوَازِنَ، حَتَّى أَنْزَلَ اللهُ الملائكةَ^١ هو والزبير إلى رسول الله ﷺ.

والمُلْحِدة تُكْرِهُ هذا ولا تُجَوِّزه، تقول: لو انصرفت لحظةً لَفَسَدَ الفَلَكُ، وفسد الحِسَابُ، وبطلَ نِظَامُ العالمِ.

وأهل الحديث يَزْعُمُونَ أَنَّ هذا لا يَصِحُّ من طريقٍ صحيحٍ، على شرط أصحاب الحديث، وقد أكثر الشعراء في هذا، ونَقَلَهُ أَهْلُ البيتِ، وتظاهر في الشيعة، وذكروا ذلك في مآثره ومناقبه.

ونحن قد شرطنا أَنْ نَنْقُلَ ما رُوِيَ واشتهر، ولم يرد في غيره مثله.

فأما استبعاد المُلْحِدة ذلك فلا وجه له؛ فإنَّا نقول: اللهُ تعالى يَرُدُّها، وَيَرُدُّ الفَلَكَ معها، ولا يَخْتَلِفُ الحساب والحركات. وإنَّما كان يجب ذلك لو انصرفت هي دون الفَلَكِ كُلِّهِ.

ويجوزُ فيه وجهٌ آخر، وهو أَنَّ يَرُدُّها ثُمَّ يُحَدِّثُ فيها من^٢ ما يلحق بموضعها، ولا يظهر عن الفلك، ونَحْنُ نبني هذا على حدوث العالم، وإثبات المُخَدِّثِ والمحَرِّكِ للفلك بكواكبه المُتَمَسِّكِ له، ويسقط قولهم واستبعادهم،

١. كلمة مطموسة.

٢. كلمة مطموسة.

وَيَسْلَمُ هَذَا. وَهُوَ [مُعْجَزٌ] نَاقِضٌ لِلْعَادَةِ، وَهُوَ كَانَشِقَاقُ الْقَمَرِ.

وَمِمَّا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى حَدِيثُ الْبَسَاطِ، وَمَا قِيلَ: إِنَّهُ ﷺ سُئِلَ عَنِ الْإِمَامِ الْوَصِيِّ وَعَنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ؛

فَقَالَ: الْإِمَامُ يَجِيبُهُ أَهْلُ الْكَهْفِ، فَأَخْضَرَ بَسَاطاً وَأَجْلَسَ عَلَيْهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، فَارْتَفَعَ الْبَسَاطُ إِلَى الْهَوَاءِ، وَنَزَلَ بِهِمْ عِنْدَ الْكَهْفِ.

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: لِيَدْعُوا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ أَهْلَ الْكَهْفِ وَيَكَلِّمَهُمْ. فَدَعَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، فَلَمْ يَسْمَعْ لَهُمْ جَوَاباً، حَتَّى اتَّهَى إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَدَعَاهُمْ وَأَجَابُوهُ، وَسَأَلَهُمْ عَنْ حَالِهِمْ وَمَا كَانُوا فِيهِ فِي الْغَارِ، فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ ذَلِكَ عَادَ الْبَسَاطُ بِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَهَذَا حَدِيثٌ رَوَاهُ الشَّيْخَةُ، وَفِيهِ مَعْجَزَاتٌ نَاقِضَاتٌ لِلْعَادَةِ:

أَحَدُهَا: رَفَعُ الْبَسَاطِ إِلَى الْهَوَاءِ، كَمَا كَانَ لِسُلَيْمَانَ ﷺ وَلِجُنُودِهِ.

وَالثَّانِي: بَلُوغُهُمْ إِلَى الْكَهْفِ فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ وَعَوْدُهُمْ، كَمَا كَانَ لِسُلَيْمَانَ ﷺ وَلِجُنُودِهِ، «غُدُوها شَهْرٌ وَرَواحها شهرٌ»^١.

وَالثَّالِثُ: سَلَامَتُهُمْ عِنْدَ النُّزُولِ، كَسَلَامَتِهِمْ عِنْدَ الصُّعُودِ، وَالْمَشْيِ فِي الْهَوَاءِ عَلَى الرِّيحِ.

وَفِيهِ إِحْيَاءُ الْمَوْتَى لِأَجَلِهِ، وَإِخْبَارُهُمْ عَنْ أَحْوَالِهِمْ، مِثْلُ مَا كَانَ لَعِيسَى ﷺ.

فَهَذِهِ خَمْسَةٌ، وَفِيهِ مِنْ نَقْضِ الْعَادَةِ عَلَى وَجْهِ يَكُونُ مَعْجَزَةً لِنَبِيِّ مَنْ قَبْلَ، وَظَهَرَ عَلَى يَدِ عَلِيٍّ، كَرَامَةً لَهُ وَمَعْجَزَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

وَمِنْ ذَلِكَ: مَا رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي الصَّلَاةِ، فَخَافَ عَلِيٌّ فَوَاتَ الرُّكْعَةَ، فَدَخَلَ الْحُجْرَةَ فَوَجَدَ هُنَاكَ طَشْتاً وَإِبْرِيْقاً، فَتَوَضَّأَ بِهِ وَانصَرَفَ، وَالرَّسُولُ قَائِمٌ يَنْتَظِرُ حَتَّى يَلْحَقَهُ. وَكَانَ الْمَلَكُ جَاءَ بِالطُّشْتِ وَالْإِبْرِيْقِ وَالْمَاءِ، وَلَمْ يُعْلِمْ بِهِ

فاطمة عليها السلام ولا مَنْ في الدار، ولا وَجَد بعد ذلك له أثرٌ، فهو نقضٌ عادةً ومعجزٌ، وأخبره الرسولُ أَنَّ الْمَلَكَ جاء به كرامةً له، فهذا معجزٌ شائعٌ.

ومن هذا ما رُوي أَنَّ أَيَّامَ الْعِيدِ قد قَرُبَتْ، ولم يكن للحَسَنَ والحُسَيْنَ عليهما السلام ما يلبسان، فكانا يقولانِ لفاطمة عليها السلام: أين ثيابنا؟

فكانت تقول: هي تُخَاط لَكُمْ - إن شاء الله تعالى - وبه الثقة، تدفعهما وتُطَيِّبُ قلوبهما، فلَمَّا كان يومَ الْعِيدِ، ناداهما مُنَادٍ، خُذِي هَذِهِ الثِّيَابَ، فَوَجَدَتْ ثِيَاباً مَخِيطَةً، ورداءً وعمامةً وخُفَّيْنِ على قدر كُلِّ واحدٍ منهما، ولم ترَ أحداً، فتعجَّبت من ذلك، حتَّى أخبرها الرسولُ ﷺ أَنَّ الْمَلَكَ جاء بهذه مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إنْجَازاً لوعْدِكِ منهما، وصَبْرًا مِنْكَ على تدبيرِ الله لهما، فهذا معجزٌ نادرٌ.

والناسع: ما رُوي أَنَّ فاطمة عليها السلام في اليوم الثالثِ صُعِفَتْ عن الطحن، وأدركها وقتُ الصَّلَاةِ، فَقَدِمَتِ الصَّلَاةُ على طَحْنِ الشَّعِيرِ، فإذا بِالرَّحَى تَدُورُ على نفسها من غيرِ مُحَرِّكِ يُرَى. وقد نُقِضَ عادةً، سواءً اللهُ أدارها أو أمرَ ملكاً يُديرها.

والعاشر من هذا: ما رُوي أَنَّهَا رُبَّمَا اشْتَغَلَتْ بِصَلَاتِهَا وعبادتها، فربَّمَا لَجَّ^١ ولدها فيُرى المهد يُحَرِّك مِنْ غَيْرِ مُحَرِّكِ مِنَ الْآدَمِيِّينَ.

وقيل: إِنَّ اللَّهَ كان يَبْعَثُ مَلَكاً حَتَّى يُحَرِّكَ الْمَهْدَ، فلا يَشْتَغَلُ قَلْبُهَا بولدها في صلاتها.

والحادي عشر من هذا: ما رُوي أَنَّهَا يومَ الرَّابِعِ^٢ بالثَّدَرِ، وقد دخل الرسولُ ﷺ يَعْرِفُ حَالَهُمْ، فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَصَلَّتْ، وَدَعَتْ رَبَّهَا، وَقَالَتْ: يَا رَبِّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نَحْنُ فِيهِ، وَرَسُولُكَ وَأَوْلَادُهُ جِيَاعٌ، فَسَمِعَتْ خَشْخَشَةً فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا، فَإِذَا هِيَ بِجَفْنَةٍ^٣ فِيهَا ثَرِيدٌ وَلَحْمٌ وَرُغْفَانٌ، فَحَمَلَتْ وَجَاءَتْ بِهَا

١. اللجج: ارتفاع الصوت وكثرتها.

٢. كلمة واحدة أو كلمتان غير مقروءتان.

٣. الجفنة: أعظم ما يكون من القصاص والقدر.

الرسول ﷺ، والدُّخَانُ يَصْعَدُ مِنَ الْجَفْنَةِ.

فقال لها الرسول ﷺ: أُنْثَى لَكَ هَذَا يَا فَاطِمَةُ؟

قالت: ﴿هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^١.

فَسَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وقال: الحمد لله الذي جَعَلَ ابْنَتِي شَبِيهَةً لِمَرْيَمَ بِنْتِ
عِمْرَانَ ؑ، نَزَلَ عَلَيْهَا رِزْقُهَا فِي الْمَحْرَابِ.

والثاني عشر من هذا: ما رُوي من حديث التَّفَاحِ.

رَوَى لَنَا سَادَاتُ بَنِي أَبِي طَالِبٍ، أَنَّهُ دَخَلَ مُوسَى عَلَى أَبِيهِ جَعْفَرٍ، وَجَعْفَرٌ
عَلَى أَبِيهِ الْبَاقِرِ، وَالْبَاقِرُ عَلَى أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَزَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَى أَبِيهِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ؑ، كُلُّ ذَلِكَ يَرُوي خَبَرَ التَّفَاحِ وَالضَّحْكِ مِنْ أَبِيهِ إِلَى رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ، وَأَنَّهُ نَاولَ عَلِيًّا تَفَاحًا، فَسَقَطَ مِنْ يَدِهِ وَصَارَ نَصْفَيْنِ، وَخَرَجَ مِنْ وَسْطِهِ
مَكْتُوبٌ تَحِيَّةٌ.....^٢ الطَّالِبُ الْغَالِبُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

وهذا مشهورٌ عند علماء العترة، والسَّادَةِ الزَيْدِيَّةِ، وَأَثْمَةُ الْإِمَامِيَّةِ.

والثاني عشر: ما رويَنا من حديث الرُّمَّانِ عند الخُروجِ إِلَى عَقِيقٍ؛ فَإِنَّ نَزُولَ
الْمُنْدِيلِ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ رَمَانٌ مُعْجِزٌ، ثُمَّ فَقَدَهُ الرُّمَّانُ مِنْ كُفِّهِ عِنْدَ مَشَاهِدَتِهِ مُعْجِزٌ
ثَانِي، ثُمَّ وَجَدَانَهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مُعْجِزٌ ثَالِثٌ.

فهذه خمس عشرة مُعْجِزَةٌ.

والسادس عشر: ما رُزِقَ مِنَ الْقُوَّةِ يَوْمَ خَيْبَرَ، حَتَّى تَتَرَسَّ بِبَابٍ لَمْ يَقُوْ عَلَى
حَمْلِهِ ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ أَقْوِيَاءِ الصَّحَابَةِ، فَقَلَعَ بَابَ خَيْبَرَ، وَحَرَّكَ الْحِصْنَ،
وَأَمْسَكَ الْبَابَ عَلَى يَدِهِ حَتَّى عَبَرَ الْعَسْكَرَ، وَضَرَبَ الْكَافِرَ عَلَى دِمَاغِهِ، فَقَطَّعَ
الْخُوْذَةَ وَالرَّأْسَ وَالْحَلْقَ وَمَا عَلَيْهِ مِنَ الْجَوْشَنِ، مِنْ قُدَّامٍ وَخَلْفٍ إِلَى أَنْ قَدَّهُ

١. سورة آل عمران، الآية ٣٧.

٢. كلمة غير مقروءة.

بنصفين . وليس هذا بالمعتاد من قوى البشر ، ولهذا قال : « ما قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ بِقُوَّةِ غِذَائِيَّةٍ ، واستطاعةِ جَسَدَائِيَّةٍ ، لكنْ بنفْسٍ بنورِ بَارئِهَا مُضِيئَةٍ . »

والسابع عشر : ما رُوي أَنَّهُ رُمِيَ إلى حِصْنِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ في المنجنيق ، ونزل على حائطِ الحِصْنِ ، وكان الحِصْنُ قد شُدَّ على حيطانِهِ بسلاسلٍ فيها غِرائِرُ من تَبْنٍ أو قُطْنٍ ، حتَّى لا يعمل فيه المنجنيق إذا رُمِيَ إليها الحَجَرُ ، فمرَّ في الهواء والتُّرْسُ تحت قدمِهِ ، ونزل على الحائط ، وضرب السِّلْسِلَةَ ضربةً واحدةً فقطعها ، وسقطت الغرائِرُ ، وفَتَحَ الحِصْنَ .

حتَّى تقول قُصَّاصُ الشيعة أَنَّهُ شارك إبراهيم عليه السلام في الرَّمْيِ من المنجنيق ، ورُمِيَ إبراهيمُ مشدوداً مُكْرَهاً ، وهذا مختاراً ، وذلك إلى النار ، وهذا إلى السُّيُوفِ ، وسَلِمَا جميعاً ، ولم يُروَ للقوم مثل هذه .

وله ثامن عشر : يوم بدرٍ في ذهابهِ إلى الماء ، ونزولهِ إلى البئر ، والكفَّارِ حوالِها ، وملأ السطِيحةَ مرَّتَينِ ، ووضعها على رأسِ البئر ، فسمع خَشْخَشَةً وجَلْبَةً ، ونزل إلى البئر ، فلمَّا سَكَنَ رأى السطِيحةَ قد صَبَّ ماؤها ، ولم يَرِ أحداً ، فلما كان في الثالث ملأ السطِيحةَ وعلَّقها في منكبِهِ ، وجعل التُّرْسَ على رأسِهِ وصعد فلم يَرِ أحداً من الرجال ، وجاء إلى النبي صلى الله عليه وآله .

فقال له الرسول صلى الله عليه وآله : أنت تُحدِّثُنِي بما جَرى عليك أو أنا ؟

فقال : بل أنت يا رسول الله .

فقصَّ عليه فقال : ذاك جبريل عليه السلام ، يُري الملائكة قُوَّةَ قلبِكَ وشجاعتِكَ ، ويُبَاهِي بِكَ .

وهذا معجَزٌ في قُوَّةِ القلبِ والثَّباتِ والشَّجاعةِ ، ثُمَّ فيه خَبَرٌ عن الغيب حين عَرَفَهُ الرسول صلى الله عليه وآله .

والتاسع عشر : في يوم بدرٍ ، أَنَّهُ قَتَلَ بين يَدَي رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله من صناديد العَرَبِ ورؤساءِ قريشٍ من أَقارِبِهِ سبعين رجلاً . وليس في العادة أَن يَضْبِرَ الواحد

على ضَرْبِ رِقَابِ سَبْعِينَ شَاةً، فَضْلاً عَنْ بَنِي الْجَنْسِ، فَضْلاً عَنْ الْأَقَارِبِ
وَالْمَعَارِفِ وَالْكِبَارِ مِنَ النَّاسِ، فَهَذَا خُرُوجٌ عَنِ الْعَادَةِ .

والعشرون: ظهور ذي الفقار، سواءً قيل: إِنَّهُ سَعَفٌ نَخِلٍ نَفَثَ فِيهِ الرَّسُولُ ﷺ
فَصَارَ سَيْفًا وَبَقِيَ، أَوْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ، عَلَى مَا رُوِيَ أَنَّهُ أَتَى بِهِ جِبْرِيلُ - صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ - ، وَأَنَّ فِيهِ نَزْلَ قَوْلِهِ: ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾^١، فَهُوَ مُعْجَزٌ عَلَى كُلِّ
حَالٍ، وَبَقِيَ إِلَى أَيَّامِ الْمُعْتَصِمِ، فَجَرَّبَهُ عَلَى كَلْبٍ فَانْكَسَرَ فِي يَدِهِ، فَأَخْفَى عَلَى
نَفْسِهِ حَيَاءً مِنَ النَّاسِ^٢!

والحادي والعشرون: يَوْمَ أَحَدٍ نَادَى جِبْرِيلُ مِنَ السَّمَاءِ: «لَا فِتْنَى إِلَّا عَلَيَّ، وَلَا
سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ»، وَالْخَبَرُ لَهُ مُتَوَاتِرٌ.

والثاني والعشرون: حِينَ جَرَحَ رَأْسَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ، فَجَاءَ إِلَى الرَّسُولِ ﷺ
فَشَدَّهُ وَنَفَثَ فِيهِ وَبَرَأَ.

وقال: أَيْنَ أَكُونُ إِذَا خُضِبَتْ هَذِهِ مِنْ هَذَا؟

والثالث والعشرون: ضَرْبَتُهُ لَهُ عَلَى رِجْلَيْهِ، وَقَطْعُهُمَا بِضَرْبَةٍ وَاحِدَةٍ، مَعَ مَا عَلَيْهِ
مِنَ الثِّيَابِ وَالسَّلَاحِ، وَلَمْ تَجِرِ الْعَادَةُ بِمِثْلِ هَذَا.

والخامس والعشرون: يَوْمَ خَيْبَرَ، يَوْمَ نَفَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي عَيْنَيْهِ، وَكَانَ
رَمْدًا^٣، فَفَتَحَهُمَا مِنْ سَاعَتِهِ.

وقال أمير المؤمنين عليه السلام: «كَانَ يُصِيبُنِي الرَّمْدُ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَبَعْدَ ذَلِكَ لَمْ
يُصِيبْنِي»، وَهُوَ نَقْضُ الْعَادَةِ.

١. سورة الحديد، الآية ٢٥.

٢. تعتقد الشيعة أن هذا السيف انتقل إلى الأئمة بعد أمير المؤمنين عليه السلام، واستقر أخيراً في يد الإمام المهدي
- عجل الله فرجه - وفي الروايات أنه حينما يظهر ويخرج إلى الناس ليملا الأرض قسطاً وعدلاً بمسكه
بيده ويتكئى عليه، أو يحارب به أعداءه.

٣. الرمذ: تعبٌ وعلّةٌ في العين.

والسابع والعشرون: ما روي أنه خرج إلى بني زهرة، وقطع مسيرة أيام بليدة واحدة، وأصبح عند الكفار، وفتح عليه، حتى أنزل الله فيه وفي فرسه «والعاديات»؛ رواه الزجاج وغيره من أهل التفسير، وهو معجز يجري مجرى طي الأرض له،^١ ولا يتأتى هذا، أو قوة لدابته ودواب من معه في سرعة العدو والبقاء حتى بلغ المراد.

والثامن والعشرون: مشاهدته لجبريل عليه السلام على صورة دحية الكلبي، حتى سمّاه بتلك الأسماء، وغاب عن بصره من غير أن يخرج من الباب، وذلك نقض العادة. والتاسع والعشرون: ما ظهر على الحسن والحسين عليه السلام حين خرجا إلى البستان، وظلم الليل عليهما، وجاء البرق كأنه شمععة تجري معهما، إلى أن وصلا إلى البيت في ضيائه.

وتمام الثلاثين: فهما حين باتا في البستان ولم يوجد، فاشتغل قلب فاطمة عليها السلام، فخرج الرسول صلى الله عليه وآله والصحابة في طلبهما، فوجدهما معتنقين نائمين، وحية قد جعلت نفسها كحلقة حولهما، وفي فيها ريحانة تدفع عنهما الذباب، فلما رأى النبي رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «يا رسول الله، قد سلمتهما منك، وأمرت بحفظهما».

فقال الرسول: «كان هذا ملك أمر بحفظهما وتسليمهما مني».

والحادي والثلاثون: ما روي أنه صلى الله عليه وآله سئل عن الإمام بعده؟

فقال: من ينزل الكوكب في داره منذ الليلة.

فانتظر الناس، فلما قرب وقت الصبح وإذا كوكب في حجرة فاطمة عليها السلام.

فقال أهل النفاق: ولّى ابن عمه رقاب الناس، لقد شغف محمد بهذا الإنسان وبهواه! فأنزل الله قوله: ﴿وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ

إِلَّا وَحْيَ يُوحَى^١.

الثاني والثلاثون: ما ظهر عليه بعد الرُّسول، فمِنه قطع الأميال من الحبل، وحملها إلى الطريق سَبْعَةَ عَشَرَ مِيلًا، يَحْتَاجُ إِلَى أَقْوِيَاءَ حَتَّى تُحْرَكَ مِيلًا مِيلًا، فَلَفَّهَا وَنَقَلَهَا وَنَصَبَهَا، وَكَتَبَ عَلَيْهَا: هَذَا...^٢.

وهذه القوَّة ناقضة للعادة. وقد بَيَّنَّا أَنَّ ذَلِكَ يَجُوزُ إِذَا أَخْبَرَ عَنْهُ النَّبِيُّ؛ فَإِنَّهُ يَتَعَلَّقُ بِدَعْوَاهُ وَإِنْ كَانَ نَقْضًا لِلْعَادَةِ كَالْأَرْهَاصِ، وَكَمَا يَحْدُثُ فِي أَيَّامِهِ مَعَ غَيْبَتِهِ، فِي أَنَّ كُلَّ ذَلِكَ مُتَعَلِّقٌ بِدَعْوَاهُ.

الثالث والثلاثون: مَا كَانَ مِنْهُ مِنْ ضَرْبٍ يَدُهُ فِي الْأَسْطُوَانَةِ، حَتَّى دَخَلَ إِبْهَامُهُ فِي الْحَجَرِ، وَهُوَ بَاقٍ فِي الْكُوفَةِ.

الرابع والثلاثون: مِيلَ الْمِيلِ عِنْدَ جَنَازَتِهِ، وَهُوَ بَاقٍ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا عَلَى طَرِيقِ الْغُرَى.

والخامس والثلاثون: الْإِوْزُ وَمَنْعُهَا لَهُ مِنَ الْخُرُوجِ لَيْلَةَ ضَرْبِ، وَكَانَتْ بَنَاتُهُ يَمْنَعُهُنَّ.

فَقَالَ ﷺ: دَعْنَهُنَّ؛ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ، فَلَمَّا خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ ضُرِبَ.

فهذه خَمْسَةُ وَثَلَاثُونَ مَعْجِزَةً، كَرَامَةً لَهُ، وَتَرْكُنَا مَا يُدْعَى لَهُ مِمَّا لَا يَرْضِيهِ النَّاسُ، وَيَكُونُ فِي الْوَحْشِ وَالْدَّوَابِّ، أَوْ يَدَّعِيهِ مَنْ يُتَّهَمُ بِالْغُلُوِّ.

كَمَا أَنَّهُ كَلَّمَ الْجَانَّ عَلَى الْمَنْبَرِ. وَرُوي أَنَّهُ صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ عَلَى فَرَسٍ، وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ، وَقَالَ: «لَوْ أُرِدْتُ لِحَمَلَتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ أَبِي سَفْيَانَ»، إِلَى مَا شَاكَلَ هَذَا.

فَأَمَّا مَا رُويَ عَنِ الْخَبَرِ عَنِ الْغَيْبِ الْمُتَعَلِّقِ بِهِ وَبِأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ وَشِيعَتِهِ، فَنَحْنُ نَعُدُّ الْآنَ؛ فِيهِهِ الْكَثْرَةُ، لِيُعْلَمَ مَا خَصَّه اللَّهُ بِهِ مِنَ الْكِرَامَاتِ.

١. سورة النجم، الآية ١.

٢. كلمة مطموسة في الأصل.

[الباب الثاني والعشرون]

في بيان ما يتعلّق به مِنَ الْخَبَرِ عَنْ الْغَيْبِ

فمن ذلك: ما في حديث خيبر، وله قوله عليه السلام: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، كَرَارٍ غَيْرِ فَرَارٍ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ».

وفي هذا ضروبٌ من المعجزات:

منها: أَنَّهُ يَبْقَى ﷺ إِلَى غَدٍ.

وثانيها: أَنَّهُ عَلِيًّا يَبْقَى كَمَا يَبْقَى هُوَ.

وثالثها: أَنَّهُ يُعْطِي الرَّايَةَ، فَلَا يَسْهُو، وَلَا يُمْنَعُ، وَلَا يَقَعُ شُغْلٌ.

ورابعها: أَنَّهُ لَا يَفْرُ فِي حَرْبٍ، فَلَوْ انْهَزَمَ فِي أَيَّامِهِ أَوْ بَعْدَهُ يَوْمًا فِي حَرْبٍ لَبْطَلَتْ نُبُوتُهُ.

وخامسها: أَنَّهُ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

وسادسها: أَنَّهُ لَا يَقَعُ مِنْهُ فِي الدِّينِ مَا يُخْرِجُهُ مِنْ كَوْنِهِ مُحِبًّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَكَوْنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مُحِبًّا لَهُ، فَلَوْ كَفَرَ أَوْ فَسَقَ لَبْطَلَ هَذَا الْوَصْفُ عَلَى وَجْهِ الْمَدْحِ وَالتَّمْيِيزِ لَهُ، وَالْإِطْلَاقِ عَلَى وَجْهِ الدَّوَامِ.

ثُمَّ قَوْلُهُ ﷺ لَهُ عِنْدَ الْإِنْصِرَافِ مِنَ الظَّفَرِ وَالْفَتْحِ، وَقَدْ مَسَحَ وَجْهَهُ بِكُمِهِ وَعَانَقَهُ: «لَوْلَا أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ فِيكَ مَقَالًا، كَمَا قَالُوهُ فِي الْمَسِيحِ ﷺ، لَكُنْتُ أَقُولُ فِيكَ الْيَوْمَ مَا يُسْتَشْفَى بِتَرَابِ قَدَمِكَ، وَفَضْلِ وَضُوءِكَ^١، لَكِنْ كَفَاكَ أَنَّكَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ، لَخُمُوكَ مِنْ لَحْمِي، وَعَظْمُكَ مِنْ عَظْمِي، وَدَمُّكَ مِنْ دَمِي، وَجِلْدُكَ مِنْ جِلْدِي، وَالْإِيمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَدَمِّكَ وَجِلْدِكَ وَعَظْمِكَ، كَمَا خَالَطَ جِلْدِي وَعَظْمِي وَلَحْمِي وَدَمِي، أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَصَلَّى مَعِي، وَأَوَّلُ مَنْ جَاهَدَ مَعِي، وَأَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ غَدًا مِنْ أُمَّتِي، وَأَوَّلُ

مَنْ يُكْسَى مَعِيَ، وَأَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَعِيَ، وَمِنْ ذَلِكَ حِذَاءُ مَنْزِلِي كَمَنْزِلِ الْأَخْوَيْنِ، أَنْتَ وَلِيِّي، وَوَزِيرِي، وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، وَقَاضِي دِينِي، وَمُنْجِزُ وَعْدِي».

وفي هذا قوله: «أنت وليّ» خبرٌ عن غايته في نظائر هذه الكلمة، وقد كان يجوزُ أن يتغيّر حاله، فيكفر أو يفسق في حياته أو بعده، فهذا القطع ووجدُ مخبره على ما أخبر معجزٌ، وهو معجزٌ شائع.

وقوله: «وصيّ» دليلٌ على أن الرسول ﷺ يموت قبله، ويبقى عليٌّ بعده، وهو معجزٌ ثامن، فقد كان يجوز أن يموت عليٌّ قبله أو معه.

التاسع: أن الرسول ﷺ يوصي، فلا يموت بلا وصيّة، فلو اتَّفَقَ موته بلا وصيّة لكان الخبرُ كذباً.

والعاشر: أن الوصي يكونُ عليّاً.

وقوله: «وقاضي ديني» يدلُّ على أنه يموت ويبقى عليٌّ، وهو الحادي عشر. ويبقى، وأن له دينٌ، وقد كان يجوز أن لا يكون، وهذا ثاني عشر. ثم إن الخبرَ بأن ذلك الدين يُقضى، ثالث عشر.

وأن القاضي لدينه عليٌّ لا غيره، رابع عشر، فقد كان يجوز أن يقضي غيره، أو يرثه صاحبُ الدين منه.

وقوله: «مُنْجِزُ وَعْدِي» يدلُّ على بقاء عليٍّ بعده، وهو خامس عشر. ١ أنه ينجزُ وعده فلا يكون بلا إنجازٍ، وهو سابع عشر. والمُنْجِزُ له عليٌّ، وهو ثامن عشر.

وقوله: «وخليفتي من بعدي» يدلُّ على أنه يبقى، وهو تاسع عشر. وأنه يكون لرسول الله ﷺ خليفة في الأمة، لا يكون بلا خليفة، وهو تمام

العشرين.

ثُمَّ هو الخليفة لا غيره، الحادي والعشرون.

فهذه إحدى وعشرون خبر غيب، كُل واحد منها معجز لا يتأتى للمنجم، ولا على وجه التبخُّت، ولا يقع الصِّدق إلَّا من عالم، ولا طريق إلى العلم إلَّا الوحي، فيدُلُّ الكلُّ على نبوته ﷺ، والجميعُ مدحٌ لعليٍّ عليه السلام، متعلِّق به ومن صفاته.

ومن ذلك: حديثُ الحَدِيثِيَّة، وقد كان يَكْتُبُ العَهْدَ بين يدي رسول الله ﷺ، بينه وبين قريش، فكتب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

فقالوا: اُكْتُبْ «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ»؛ فَإِنَّا لَا نَعْرِفُ الرَّحْمَنَ.

فلم يَمَحُ عليٌّ عليه السلام، ومحا الرسول ﷺ، وكتب ما أرادوه.

ثُمَّ كتب: «هَذَا مَا عَهْدُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ».

فقالوا: لو اعترفنا بهذا لم نُخَالِفْكَ، ولم نَحْتَجْ إلى عهدٍ، اُكْتُبْ: «هَذَا مَا عَهْدُ مُحَمَّدٍ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ».

فقال عليٌّ عليه السلام: اُكْتُبْ ما يريدون، وَلَكَ مِثْلُ هَذَا، وَتُدْفَعُ إِلَى مَحْوِ اسْمِكَ، وَبِذَلِكَ ما يريدون.

فلمَّا تهاون القومُ بصفين، وكتب: «هَذَا مَا عَهْدُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».

فقالوا: لو عَلِمْنَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ما خالفناك، ولم نَكْ نَحْتَاجُ إلى صُلْحٍ، اُكْتُبْ: «هَذَا مَا عَهْدُ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».

وفي هذا الباب أشياء:

أولها: أَنَّ الرسول ﷺ يموت وَعَلِيٌّ يَبْقَى.

وثانيها: أَنَّ الْأُمَّةَ تَخْتَلِفُ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَتُخَالِفُهُ.

والثالث: أَنَّهُ يَمَحُقُ اسْمَهُ وَلِقْبَهُ إِلَى ما يريدون، كما فعل الرسول ﷺ.

فهذه تمام الأربع والعشرون، مع ما تقدَّم.

ومن ذلك: قوله ﷺ: «إِنَّكَ تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ».

وفي كُلِّ لَفْظٍ مِنْ هَذَا مَعْجَزَةٌ.

قوله: «إِنَّكَ تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ» فِيهِ أَنَّ عَلِيًّا يَبْقَى بَعْدَ الرَّسُولِ ﷺ.

وَفِيهِ: أَنَّهُ يُبَايِعُ عَلَى الْإِمَامَةِ وَالْخِلَافَةِ.

وَمِنْهَا: أَنَّهُ يَقَعُ النِّكَاحُ لِبَيْعَتِهِ.

وَمِنْهَا: أَنَّهُ يَقَعُ الْقِتَالُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاكِثِينَ.

وَهَذَا تَمَامُ الثَّمَانِ وَالْعِشْرِينَ.

وَمِثْلُ هَذَا فِي قَوْلِهِ: «الْقَاسِطِينَ» يَدُلُّ عَلَى بَقَائِهِ بَعْدَهُ، وَأَنَّ قَوْمًا يَظْلُمُونَهُ فِي دَفْعِ حَقِّهِ، وَأَنَّهُ يُقَاتِلُ هَؤُلَاءِ. وَهَذَا تَمَامُ أَحَدٍ وَثَلَاثِينَ.

وقوله: «وَالْمَارِقِينَ» يَدُلُّ عَلَى بَقَائِهِ بَعْدَهُ، وَعَلَى قِيَامِهِ بِالْأَمْرِ، وَعَلَى أَنَّ قَوْمًا يَمْرِقُونَ مِنَ الدِّينِ مَعَهُ، وَأَنَّهُ يَقَاتِلُهُمْ، فَهَذَا تَمَامُ الْخَمْسَةِ وَالثَّلَاثِينَ.

وَحَدِيثُ الْمَارِقِينَ، فِيهِ خَبَرُ ذِي الثَّدْيَةِ، وَقَدْ وَقَفَ ﷺ عَلَى خَبَرِ النَّهْرَوَانِ، فَقَالَ: «اطْلُبُوهُ، فَإِنَّهُ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ!» وَطَلَّبُوهُ حَتَّى وَجَدُوهُ تَحْتَ الْقَتْلِ أَخْفَى شَخْصَهُ، وَأَخْرَجُوهُ وَقَتْلَهُ.

وَفِيهِ: أَنَّ الرَّسُولَ ﷺ أَخْبَرَ أَنَّهُ يَبْقَى بَعْدَهُ، وَأَنَّهُ يُدْفَعُ إِلَى قِتَالٍ، وَأَنَّ فِي الْمَقَاتِلِينَ ابْنَ جَرْمُوزَ، وَأَنَّهُ يُقْتَلُ، وَأَنَّهُ يَبْقَى عَلَى الضَّلَالَةِ حَتَّى يُقْتَلَ مُصْرًا مُسْتَحَقًّا لِلْقَتْلِ.

فَهَذِهِ تَمَامُ الْأَرْبَعِينَ.

وَالْحَادِي وَالْأَرْبَعُونَ: قَوْلُهُ لِعَلِيِّ ﷺ: «إِنَّكَ تُقَاتِلُهُمْ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، كَمَا قَاتَلْتَهُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ».

وَفِيهِ: أَنَّهُ يَبْقَى بَعْدَهُ، وَأَنَّ قَوْمًا يَتَأَوَّلُونَ الْقُرْآنَ عَلَى الْبَاطِلِ، وَأَنَّ عَلِيًّا ﷺ يَقَاتِلُهُمْ. هَذِهِ ثَلَاثَةٌ وَأَرْبَعُونَ.

وقوله عليه السلام للزبير، وقد شاهده مع علي يرافقه، فقال: أتجبه؟ قال: نعم.

قال: «إِنَّكَ تَقَاتِلُهُ وَأَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ».

وفيه: أَنَّ علياً يبقى بعده، وَأَنَّ الزبير يبقى بعده، وَأَنَّهُ يَقَعُ قِتَالٌ بَعْدَهُ، وَأَنَّ فِي الْمُقَاتَلَةِ الزُّبَيْرَ، وَأَنَّ الزُّبَيْرَ عَلَى الْبَاطِلِ ظَالِمًا، وَهَذَا تَمَامُ ثَمَانِيَةِ وَأَرْبَعُونَ.

وقوله عليه السلام لعائشة: «إِنَّ فِي نِسَائِي مَنْ تَنْبُحُ عَلَيْهِ كِلَابُ الْحَوَابِ، وَتَقَاتِلُ عَلِيًّا عَلَى الْحِطَاءِ، فَلَا تَكُونِي أَنْتِ يَا حُمَيْرَاءُ».

وفيه: أَنَّهَا تَبْقَى بَعْدَ الرَّسُولِ ﷺ، وَأَنَّ عَلِيًّا يَبْقَى، وَأَنَّهَا تَخْرُجُ مَسَافِرَةً مِنْ بَيْتِهَا وَبَيْتِ الرَّسُولِ ﷺ، وَأَنَّهَا تُسَافِرُ عَلَى طَرِيقِ الْعِرَاقِ، وَأَنَّهَا تَمُرُّ بِالْحَوَابِ، وَأَنَّ الْكِلَابَ تَنْبُحُ عَلَيْهَا عِنْدَ مَرُورِهَا، وَأَنَّهَا تَقَاتِلُ عَلِيًّا عليه السلام، وَأَنَّهَا تَكُونُ ظَالِمَةً لَهُ، وَأَنَّهُ يُجْعَلُ إِلَى عَلِيٍّ طَلَاقُهَا إِنْ لَمْ تَكُنْ عَلَى السَّدَادِ، حَتَّى قَالَ لَهَا:

«إِنْ لَمْ تَنْصُرِي قُلْتُ مَا تَعْرِفِينَهَا»، أَيْ الْكَلِمَةَ الَّتِي تَعْرِفِينَهَا.

فَقَالَتْ: «سَمْعًا وَطَاعَةً»، وَأَنْصَرَفَتْ.

فهذه عَشْرٌ مِنَ الْإِخْبَارِ عَنِ الْغَيْبِ فِي حَدِيثِهَا. وَهُوَ تَمَامُ الثَّمَانِيَةِ وَالْخَمْسِينَ.

وقوله: «بَشِّرْ قَاتِلَ ابْنِ صَفِيَّةَ بِالنَّارِ».

فيه: أَنَّ الزُّبَيْرَ يُقْتَلُ، وَأَنَّ قَاتِلَهُ فِي النَّارِ. وَهَذَا تَمَامُ السِّتِينَ.

وَمِنْ ذَلِكَ: مَا أَخْبَرَهُ عَنْ قَتْلِهِ، وَهُوَ فِي عِدَّةٍ مِنَ الْأَخْبَارِ:

منها: فِي حَدِيثِ عَمَّارٍ، أَنَّهُ عليه السلام نَزَلَ فِي غَزْوَةِ وَدَّانٍ وَعَمَّارٍ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُضِيًّا إِلَى ظِلِّ شَجَرَةٍ وَنَامَا، وَالتَّرْسُ تَحْتَ رَأْسِهِمَا، فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ جَاءَ الرَّسُولُ ﷺ وَيَنْبَهُهُمَا، فَانْتَبَهَ عَمَّارٌ أَوَّلًا، فَقَالَ لَهُ الرَّسُولُ ﷺ: أَتَجِبُ هَذَا؟

١. غزوة ودان بالأبواء هي أول غزوة غزاها رسول الله ﷺ في صفر بعد اثني عشر شهرًا من مهاجرته وحمل لواء حمزة بن عبد المطلب، واستخلف على المدينة سعد بن عباد، وخرج في المهاجرين ليس فيهم أنصاري حتى بلغ الأبواء يعترض لغير قريش فلم يلق كيداً.

قال: نعم يا رسول الله، فذاك أبي وأمي!

فقال: أتى تكون إذا خُضِبَ هذه من هذا، وأشار إلى رأسه ولحيته؟

وفي هذا إخبارٌ عن الغيب:

أحدها: أن الرسول يموتُ ويبقى عليٌّ.

وثانيها: أن عمّاراً لا يكون حاضراً لما يُصِيبُ عليّاً، ويكون قد مضى، وأن عليّاً يُقتل، وأنه يُضْرَبُ بالسيف وعلى رأسه، وأن الدّم يسيلُ من جرحه إلى لحيته، حتّى يصير خُضيباً به. فهذه ستّة أخبارٍ.

وقال له ﷺ يوم الخندق، حين جرحه عمرو بن عبد ودٍ وقد شدّ رأسه، وتفل فيه حتّى برئ.

ثم قال له: أين أكون إذا خُضِبَ هذه من هذا.
وفيه أخبار:

أحدها: أن الرسول ﷺ يموتُ وعليٌّ يبقى.

وثانيها: أنه يُضْرَبُ، وبالسيف يُضْرَبُ، وفي ذلك الموضع بعينه يضربه، وأن الدّم يسيلُ على لحيته من ذلك.

فهذه تمام السبعين في الخبرين.

وكان أمير المؤمنين يُعائِبُ في البصرة فيما عمل نفسه.

فقال: إئتق الله؛ فإنك ميت!

قال: بل قتل أمرٌ موعودٌ، وصدق معلوم.

ومن هذا ما جاء في حديث قتله؛ فإنه كان قد أخبر أنه يبقى بعد الرسول ﷺ مدّة طويلة، حتّى يُحارب هذه الحروب ويحدّث له أعداؤه، وأنه سيقتل، وأنه في أيّ سنة، وأنه في أيّ شهر، وأنه في أيّ ليلة، حتّى كان مُستعدّاً له، وأن الإوزَ تمنعه من الخروج.

فهذه تمام ستّ وسبعين فيما يتعلّق بعينه من الإخبار عن الغيب.

ثمّ ما يتعلّق من المتّصلين به:

فأول ذلك: حديثُ فاطمة عليها السلام، حين أخبرها الرسول ﷺ أنّها أوّل من يلحق به من أهله، وعَيْن لها الوقت، حتّى كانت تُعَدُّ أيّامها، حتّى كان من أمرها ما كان، وقصّتها خبرٌ عن الغيب.

ثمّ في الحديث: أنّه عند النّزع دعا بالحسن والحسين عليهما السلام يُقبّلهما ويودّعهما، فكانا يطرحان أنفسهما عليه، فتمنعهما فاطمة عليها السلام.

فقال لها: دعيهما، فلو علِمْتَ ما يجري عليهما من القتل والظلم والأحوال، لرثيت لهما!

وليس في الحديث كيف فصلّ لها ما يجري عليهما، إلّا أنّه في الجملة يتضمّن الخبر عن بقائهما بعد أمّهما وعمّا يجري عليهما من القتل والظلم، فيكون هذا تمام الثمانين.

وفي الحديث: أنّ أمير المؤمنين عليه السلام لما نزل بكربلاء سأل عن الموضع؟ فقالوا: كربلاء.

فقال: موضعٌ لحربٍ وبلاء. وطلّب بأن يُطلّب ... الضبي^١، فطلّب ووُجد شيءٌ يابساً عتيقاً^٢ في وسط الأرض، فشمّ فإذا بها رائحة المسك.

فقال عليه السلام: صدّق رسول الله ﷺ، حدّثني أنّ هذا من أيّام عيسى عليه السلام، وله هذه الرائحة. والمقام محطّ رحالهم، ومذبح رجالهم.

ففيه: أنّ الحسين عليه السلام يبقى^٣، وأنّه يحضّر ذلك الموضع، وأنّه ينزل هناك، وأنّه

١. كلمة مطموسة، والثانية هكذا تقرأ.

٢. وفي الهامش تصحيح لها: عتيقاً.

٣. لعلّ في الحديث سقط إذ لم يرد في المنقول إلّا خبر محطّ الرجال في كربلاء ومذبحهم - رضوان الله عليهم - دون بقية المغيبات التي ذكرها المصنّف.

يلحقه كَرْبٌ وبَلَاءٌ، وَأَنَّهُ يُقْتَلُ رَجَالَهُ قَبْلَهُ، وَأَنَّهُ يُقْتَلُ بَعْدَهُمْ، وَأَنَّهُ بَيْنَ نَهْرَيْنِ، وَأَنَّهُ يُمَنَعُ الْمَاءُ، وَأَنَّهُ يُضَيَّقُ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِهِ، وَأَنَّهُ تُسَبِّحُ ذُرَارِيهِ مَكْشَفَاتُ الرُّؤُوسِ، حَتَّى يُحْمَلَ إِلَى الْفَاسِقِ اللَّعِينِ، وَأَنَّهُا تَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا قَمِيصُ الْحُسَيْنِ، مَغْرَقًا بِالدَّمَاءِ، مُتَظَلِّمَةً فَيَقَعُ النَّدَاءُ: «غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ عليها السلام».

فهذه الجملة تتضمن عشرة من الأخبار، تمام التسعين.

ومن ذلك: حديث عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ رضي الله عنه، أَنَّهُ لَمَّا كَانَ تَأْسِيسُ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، يُحْمَلُ اللَّبْنُ بَدِينًا^١، فَسَأَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ حَالِهِ مَعَ أَصْحَابِهِ، وَتَحْمِيلِهِمْ إِيَّاهُ اللَّبْنَ. فَقَالَ: إِنَّهُمْ يَقْتُلُونَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قال: «بَلْ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، تَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُونَكَ إِلَى النَّارِ، يَكُونُ آخِرُ زَادِكَ ضِيَاحٌ^٢ مِنْ لَبْنٍ، قَاتِلُكَ وَسَالِبُكَ فِي النَّارِ».

هذا الحديث معلوم مشهور متواتر، وفيه معجزات كثيرة؛

منها: أَنَّ الرَّسُولَ ﷺ يَمُوتُ وَعَمَّارٌ يَبْقَى.

ومنها: أَنَّهُ سَتَفْتَرِقُ أُمَّتُهُ فِرْقَتَيْنِ بَعْدَهُ.

ومنها: أَنَّ إِحْدَاهُمَا بَاغِيَّةٌ، وَالْأُخْرَى عَادِلَةٌ.

ومنها: أَنَّ عَمَّارًا يَكُونُ فِي الْفِتْنَةِ الْعَادِلَةِ.

ومنها: أَنَّهُ يُقَاتِلُ وَيَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَنَّهُ يَدْعُو خَبِيرًا، وَأَنَّهُمْ يَدْعُونَهُ خَبِيرًا آخَرَ، وَأَنَّهُ إِلَى الْحَقِّ يَدْعُوهُمْ خَبِيرًا، وَهُمْ إِلَى الْبَاطِلِ خَبِيرًا آخَرَ، وَأَنَّهُ يَكُونُ لَهُ الْعَلَامَةُ فِي قَتْلِهِ، أَنَّهُ يَطْلُبُ الْمَاءَ فَيَسْقِي لَبْنًا، وَأَنَّ اللَّبْنَ يَكُونُ قَدْ تَغَيَّرَ إِلَى الْحَمُوضَةِ وَهُوَ الضِّيَاحُ. وَأَنَّ لَهُ قَاتِلًا يَقْتُلُهُ، وَأَنَّ لَهُ سَالِبًا يَأْخُذُ سَلْبَهُ، وَأَنَّ سَالِبَهُ غَيْرُ قَاتِلِهِ.

١. أي ضخمياً.

٢. الضياع بفتح الصاد المعجمة: اللبن الرقيق الممزوج.

فلَمَّا حَصَلَ بِصَفَيْنِ وَقَدْ شَاخَ، وَأَخَذَ يَنَظُرُهُمْ وَيَقَاتِلُهُمْ، تَعَبَ فَاِنْصَرَفَ وَبِهِ عَطَشٌ، فَطَلَبَ الْمَاءَ، فَسَقِيَ ضَيَّاحًا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى وَأَنشَدَ:

الْيَوْمَ نَلْقَى الْأَحَبَّ مُحَمَّدًا وَحِزْبَهُ

وَشَدَّ عَلَى نَفْسِهِ عِمَامَةً، وَشَدَّ الرُّمَحَ عَلَى يَدِهِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا، فَخَرَجَ عَلَيْهِ مِنَ الْكَمِينَ مَنْ قَتَلَهُ وَتَرَكَه، وَجَاءَ آخَرُ وَأَخَذَ سَلْبَهُ، حَتَّى قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَقَدْ كَانَ مَعَ أَبِيهِ مَقْلَدًا لِسَيْفَيْنِ:

«أَنَا أَهْجُرُكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ أَهْلُ الْبَغْيِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي عَمَارٍ كَيْتٍ وَكَيْتٍ».

فَقَالَ: نَحْنُ مَا قَتَلْنَاهُ، إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيٌّ حَيْثُ حَمَلَهُ عَلَى قِتَالِنَا، فَزُورَ عَلَيْهِ! وَعَلَى هَذَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ قَاتِلُ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَكُلٌّ مِنْ قَتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ لِأَنَّهُ الْحَامِلُ لَهُمْ عَلَى الْقِتَالِ.

فهذه تمام الاثنين ومئة؛ فَإِنَّ فِي حَدِيثِ عَمَارٍ ﷺ اثني عشر حديثاً^١.

وَرَوَيْنَا فِي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ أَنَّ الرَّسُولَ ﷺ [قَالَ]:

«يُقْتَلُ مِنْ وَلَدِي رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ، هُوَ خَلْفُ الْخَلْفِ، وَيُضْلَبُ بِكُنَاسَةٍ الْكُوفَةِ، يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَصْحَابُهُ بِأَيْدِيهِمْ طَوَامِيرَ، وَيَقَالُ: طَرَقُوا لَهُمْ؛ فَهَؤُلَاءِ خَلْفُ الْخَلْفِ».

وفيه: الْخَبْرُ عَنْ أَنَّهُ يَكُونُ لَهُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَلَدٌ، وَأَنَّهُ يُسَمَّى زَيْدًا، وَأَنَّهُ يِقَاتِلُ عَلَى الدِّينِ، وَأَنَّهُ يُقْتَلُ، وَأَنَّهُ يُضْلَبُ، وَأَنَّهُ بِالْكَوفَةِ، وَأَنَّهُ بِالْكُنَاسَةِ، وَأَنَّهُ عَلَى دِينِ الْحَقِّ يِقَاتِلُ.

فهذه ثمانية تمام مئة وعشرة.

وفي الحديث: أَنَّهُ ﷺ قَالَ: «يُقْتَلُ مِنْ وَلَدِي عِنْدَ أَحْجَارِ الزَّيْتِ رَجُلٌ اسْمُهُ اسْمِي، واسمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي».

وكان ذلك مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، وفيه إخبارٌ عَنِ الْغَيْبِ:
منها: أَنَّهُ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ.

ومنها: أَنَّهُ يُسَمَّى بِاسْمِهِ، وَأَنَّ اسْمَ أَبِيهِ يَكُونُ اسْمَ أَبِيهِ، وَأَنَّهُ طَاهِرٌ زَكِيٌّ، وَلَا يَكُونُ فَاسِقًا غَوِيًّا، وَأَنَّهُ يُقْتَلُ، وَأَنَّهُ بِالْمَدِينَةِ، وَأَنَّهُ فِي عِلَّةٍ مِنْ مَرَضِهِ، وَأَنَّهُ عِنْدَ أَحْجَارِ الزَّيْتِ.

فهذه ثمانية من الأخبار.

وفيه: رُوِيَنا عَنْهُ ﷺ: «إِنِّي تَارَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي، كِتَابَ اللَّهِ، وَعِترتي أَهْلَ بَيْتِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرُدَّا عَلَيَّ الْحَوْضَ».

وفيه إخبارٌ عَنِ الْغَيْبِ:

أحدها: أَنَّ الْكِتَابَ يَبْقَى إِلَى آخِرِ التَّكْلِيفِ، وَشَرْعِهِ يَبْقَى.

والثاني: أَنَّ عِترته تَبْقَى.

والثالث: أَنََّّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا، وَلَنْ يَخْتَلِفَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فهذه تمام مئة وعشرين وَتَيْفَ خَبَرًا عَنِ الْغَيْبِ مِنَ الْمَشَاهِيرِ.

ثُمَّ مَا رُوِيَ عَنْهُ مِنَ الْمَلَا حِمِّ مَا لَا يُحْصَى، وَإِنَّمَا تَرَكْنَا كَثِيرًا مِمَّا رَوَاهُ غَيْرُنَا؛ لِأَنَّا اعْتَمَدْنَا الْأَظْهَرَ.

الباب الثالث والعشرون

أن يصير قوله في الدين حجة، ويصير للشريعة قبلة

واعلم أنه ليس في الأمة من قوله حجة كقول رسول الله ﷺ، وفعله وتركه كما يكون فعل رسول الله ﷺ وتركه. وربما يفصل بينه وبين الرسول ﷺ بأن الرسول لا يجوز أن يخطئ فيما طريقه الدين، ولا يسهو، ولا يركب الصغيرة، ويجوز على أمير المؤمنين الصغيرة؛ فإنها لا تقطع العصمة والموالاة^١. وهذا غير سديد، وذلك أن العترة مجمعة أنه في الدين كله حجة. ولأن الرسول ﷺ قال: «علي مع الحق، والحق معه». وقال: «إذا اختلفتم في شيء فكونوا مع علي بن أبي طالب». وقال: «إنه هادي مهدي».

إلى ما شاكله من الألفاظ الدالة على أنه لا يخطئ. وربما يقال: إذا قطع على الشيء أنه من الدين فقوله حجة، وإذا قال من طريق الاجتهاد فإنه يجوز مخالفته، ولهذا قال له عبدة في بيع أمهات الأولاد حين قال: «رأيي ورأي عمر أن لا يتغن». «رأيك مع الجماعة أحب إلينا من رأيك وحدك». ولن ينكر عليه، ولو كان اجتهاده حجة قاطعة كان ينكر عليه.

وليس الأمر كذلك، فإن الرسول فيما يحكم به من طريق الاجتهاد - لا في

١. أما الإمامية فإليك تصريح الشيخ المفيد باعتقادهم في الأئمة، فهو يقول: «إن الأئمة القائمين مقام الأنبياء ﷺ - في تنفيذ الأحكام وإقامة الحدود وحفظ الشرائع وتأديب الأنام - معصومون كعصمة الأنبياء، وإنهم لا يجوز منهم صغيرة إلا ما قدمت ذكر جوازه على الأنبياء، وإنه لا يجوز منهم سهو في شيء في الدين ولا ينسون شيئاً من الأحكام». [أوائل المقالات: طبعة مؤتمر الشيخ المفيد، ص ٦٥]

الدين - فإنه يجوزُ خلافه، ولهذا لما أراد النزول يومَ بدرٍ دون الماء في بطن الوادي، قال له أصحابه: إن كان نزولك هذا عن وحي نَزَلَ فَالسَّمْعُ والطاعة، وإن كان هذا رأياً رأيته فليس هذا منزل مكيدة، فقامَ وارتحل وترك اجتهد نفسه.

وقال أصحابنا^١: إن اجْتَهَدَ في الدين لم تَسْعَ مُخَالَفَتُهُ، كذلك إذا اجتهد أمير المؤمنين عليه السلام في الدين، لم يُسَوِّغْ خلافه [أو] كان ذلك حجةً، وإذا لم نقطع بأنه دين الله، وسَوِّغَ الخلاف لمن خالفه، فإنما يُسمع خلافه؛ لأنه سَوَّغَهُ، وهو حجة. فتحريم المخالفة وتحليلها - فيما يُفتي في الدين - موقوف عليه.

ومن عجيب أمره في هذا الباب، أن لا شيءَ في علوم الدين إلا وأهله يجعلونه قدوةً وقبلةً:

فإن أهل النحو يرجعون إلى ذلك من هدايته، وذلك أن أبا الأسود الدؤلي^٢ كان له صبيُّ يَقُودُهُ، وكان يمشي في الرَّمْلِ الحامي فَتَحْرِقُ رِجْلَهُ. فقال: ما أشدَّ الحرَّ.

فقال أبو الأسود الدؤلي: حَرَّ تَهَامَةٌ.

والصَّبِيُّ أراد: ما أشدَّ الحرَّ الذي يُحْرِقُ رجلي! فلما كَرَّرَ الصَّبِيُّ وكَرَّرَ عليه بكى الصَّبِيَّ، فَعَلِمَ ما أَرَادَهُ، فجاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام، ووصف له.

فقال: فَسَدَ لِسَانُ أَهْلِنَا، لاختلاطهم بالعجم، فلو عَلَّقْتُ في الأعراب شيئاً تُعَلِّمُهُ أولادنا كان صواباً.

فَعَمِلَ وحمل إليه.

فقال: ما أَحَسَّنَ ما نَحَوْتُ هذا النحو! فَسَمِيَ النَحْوُ نَحْوًا، وهو الأصل فيه.

١. يقصد بهم أصحابه في الأصول، وهم المعتزلة البغداديون.

٢. من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام، وإليه يعود الفضل في صناعة النحو، حيث تعلَّم أصولها من علي بن أبي طالب - كما في الخبر - وعلمها الناس.

والقراءات المختارة قراءة عاصم^١ وأهل الكوفة، فيما يُسندُ إلى أمير المؤمنين عليه السلام.

وأكبر المفسرين ابنُ عباس، وهو تلميذه، وعنه أخذ الدِّين، ومنه تعلَّم التفسير.

وهو خطب بالتوحيد وأدلتّه والمواعظ، ورثب حتى رجع إليه الفُصحاء. وهو الذي ناظر المُلجدة وأهل الرُّوم، حتى أظهر الحُجة عليهم. وأهل الفقه في سِرّ البغي، إليه يرجعون في القول والفعل، كما يرجعون إلى الرسول ﷺ في سِرّ الكفار.

وأهل المعاملة والمعرفة، على ما ظهر عنه وتُقلّ يبنون مذهبهم، حتى قال كبارهم: «لو تفرَّغ من الحرب لقال من هذا الباب ما يُغني العالم». وهو الأصل في المعاملة.

وأهل الوعظ، إليه يرجعون في مواعظهم، وقوله يحْكُون، ويذكر ألفاظه يتَّجملون.

وأهل الكلام في أصول الدين، كلُّهم إليه يرجعون. فإنَّ الإمامية إلى الصادق يرجعون، وهو إلى الباقر، والباقر إلى زين العابدين، وهو إلى الشهيد الحسين بن علي، وهو إلى أمير المؤمنين عليه السلام. والزيدية إلى زيد بن علي، وهو إلى الباقر، وإلى أبيه، جميعاً إلى جدّه إلى أمير المؤمنين عليه السلام.

والمعتزلة إليه يرجعون؛ فإنَّ قاضي القضاة أبا الحسن^٢ أخذ الأصول عن

١. أبو بكر عاصم بن أبي النجود بهدلة، مولى بني جذيمة بن مالك، أحد القراء السبعة المشار إليه في القراءات، توفي سنة ١٢٧هـ بالكوفة.

٢. القاضي عبد الجبار الهمداني الأسدي (المتوفى سنة ٤١٥هـ).

الشَّيْخُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ^١، وَهُوَ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي هَاشِمٍ^٢، وَهُوَ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي عَلِيٍّ^٣، وَهُوَ عَنِ أَبِي يَعْقُوبَ الشَّحَامِ^٤، وَهُوَ عَنِ أَبِي الْهَذِيلِ^٥، وَهُوَ أَخَذَ عَنِ أَبِي عَثْمَانَ الطَّوِيلِ^٦، وَأَخَذَ أَبُو عَثْمَانَ عَنْ وَاصِلِ بْنِ عَطَاءٍ^٧، وَأَخَذَ وَاصِلٌ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَخَذَ أَبُو هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَلَقَبِ بِأَبْنِ الْحَنْفِيَّةِ، وَأَخَذَ مُحَمَّدٌ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عليه السلام.

وَأَمَّا الْفُصَحَاءُ وَالْبَلَّغَاءُ وَالْأَدَبَاءُ، فَإِلَى حِكْمَتِهِ وَأَسْجَاعِهِ وَالْفَاضِلَةِ يَرْجِعُونَ، وَبِهِ يَحْتَجُّونَ.

فَمَا فِي الْإِسْلَامِ نَوْعٌ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا وَأَهْلُهُ يَجْعَلُونَهُ قِبْلَةً وَقُدُوءَ وَحِجَّةً، وَلَيْسَ هَذَا لِأَحَدٍ فِي الْأُمَّةِ، بَلْ يَجُوزُ عَلَيْهِمُ الْخَطَأُ وَالسَّهْوُ وَالْعَمْدُ؛ إِذْ لَا عِلْمَ مَعْنَا بِيَاظِنِهِمْ.

١. هُوَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ (٣٠٨ - ٣٦٩ هـ) الْمُتَكَلِّمُ الْفَقِيه، إِلَيْهِ انْتَهَتْ رِئَاسَةُ الْمَعْتَزَلَةِ فِي عَصْرِهِ، وَكَانَ يَمِيلُ إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ عليهم السلام وَيَقْدُمُ عَلَيْهِمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُ، تَوَفَّى بِبَغْدَادَ.
٢. هُوَ أَبُو هَاشِمٍ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْجَبَائِي (٢٢٧ - ٣٢١ هـ) مِنْ كِبَارِ أَعْلَامِ مَدْرَسَةِ الْاِعْتِزَالِ وَالْمُنَظِّرِينَ لَهَا، تَلَمَّذَ عَلَيْهِ الصَّاحِبُ بْنُ عَبَّادٍ، وَإِلَيْهِ تُنْسَبُ الْبَهْشَمِيَّةُ.
٣. هُوَ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ سَلَامٍ الْجَبَائِي (٢٣٥ - ٣٠٣ هـ) مِنْ مُشَايِخِ الْاِعْتِزَالِ الْمَرْقُومِينَ وَمَنْ سَاهَمُوا فِي تَطْوِيرِ نَظَرِيَّاتِ الْمَعْتَزَلَةِ، وَإِلَيْهِ تُنْسَبُ فِرْقَةُ الْجَبَائِيَّةِ.
٤. هُوَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَبُو يَعْقُوبَ الشَّحَامِ، مُفَسِّرٌ مَعْتَزَلِيٌّ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، انْتَهَتْ إِلَيْهِ رِئَاسَةُ الْمَعْتَزَلَةِ بِهَا فِي أَيَّامِهِ، كَانَ حَاضِرًا بِالْجَدَلِ وَالْمُنَظَرَةِ، تَوَفَّى حَوْلِي سَنَةِ ٢٨٠ هـ.
٥. هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْهَذِيلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكَلَّافِ (١٣٥ - ٢٢٧ هـ أَوْ ٢٣٥ هـ) وَلَدَ بِالْبَصْرَةِ وَانْتَقَلَ إِلَى بَغْدَادَ، وَيَعُدُّ رَائِدَ التَّأْلِيفِ فِي عِلْمِ الْكَلَامِ عِنْدَ الْمَعْتَزَلَةِ.
٦. هُوَ عَثْمَانُ بْنُ خَالِدِ الطَّوِيلِ، وَكُنْيَتُهُ أَبُو عَمْرٍو، عَدَّهُ الْمَعْتَزَلَةُ رَأْسَ الطَّبَقَةِ الْخَامِسَةِ فِي الْاِعْتِزَالِ، وَهُوَ أَسْتَاذُ أَبِي الْهَذِيلِ الْكَلَّافِ، وَكَانَ مَعْرُوفًا بِالْجَدَلِ وَالْمُنَظَرَةِ.
٧. وَيَكُونُ بِأَبِي حَذِيفَةَ وَيَلْقَبُ بِالْغَزَّالِ (٨٠ - ١٣١ هـ)، عُذُّ مِنَ الْأَعَاجِيبِ، وَهُوَ رَأْسُ الْاِعْتِزَالِ، كَانَ مَلَازِمًا لِمَجْلِسِ الْحُسَيْنِ الْبَصْرِيِّ، ثُمَّ اعْتَزَلَهُ وَأَسَّسَ بِالتَّعَاوُنِ مَعَ عَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ طَرِيقَةَ الْاِعْتِزَالِ.

فأما الباب الرابع والعشرون [الشرف بالأولاد]

فإنَّ المرءَ يُشَرَّفُ بولده إذا كان له شرف. ومنَّ العَجَبُ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِي الدِّينِ، وَحُمُتَةُ حُجَّةٌ فِي الدِّينِ، وَأَبْنَاءُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حُجَّةٌ فِي الدِّينِ، وَامْرَأَتُهُ حُجَّةٌ فِي الدِّينِ؛ لشمول العصمة لهم أجمعين عليهم السلام.

فهو يُشَرَّفُ بوالديه لصلبه، وَيُشَرَّفُ بأهله؛ إِذْ هُمْ حُجَّةٌ لهُ فِي دِينِهِ، كَمَا أَنَّهُ حُجَّةٌ. وفيه أيضاً: أَنَّ أولاده إِذَا أَجْمَعُوا عَلَى شَيْءٍ مِنَ الدِّينِ، فإِجْمَاعُهُمْ حُجَّةٌ، وَلَيْسَ هَذَا لِأَحَدٍ فِي الْأُمَّةِ.

وله في أولاده: أَنَّهُمْ هُمُ الْأُئِمَّةُ الَّتِي بِأَحْكَامِهِمْ يَنْقُطِعُ الاجْتِهَادُ، وَمَنْ سِوَاهُمْ إِذَا حَكَّمَ فَهُوَ مُعَرَّضٌ لِلْفَسْحِ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَحْكَامِ أَهْلِ الْبَغْيِ أَوْ مَنْ لَا تُعْلَمُ إِمَامَتُهُ، وَفِي النَّاسِ مَنْ تَقَبَّلَهُ إِذَا كَانَ مُوَافِقاً لِلشَّرْعِ، وَفِيهِمْ مَنْ يَرُدُّهُ وَلَا يَقْبَلُهُ، وَبِالْإِجْمَاعِ كُلُّهُمْ - إِذَا كَانُوا أُئِمَّةً - مَقْبُولٌ لَا يَسَعُ خِلَافُهُ.

وله في أولاده: أَنَّهُمْ بِالْإِجْمَاعِ يَضْلِحُونَ لِلْإِمَامَةِ، وَغَيْرُهُمْ عَلَى الْخِلَافِ. وله في أولاده: أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَيْهِمْ وَاجِبَةٌ فِي الصَّلَاةِ، وَلَا تَجِبُ عَلَى أَوْلَادِ غَيْرِهِ. ولأولاده قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ لَمْ يُحِبَّ وَاعْتَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، أَكَبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ».

وفي وُلْدِهِ نَسْلُ الْمُصْطَفَى إِلَى الْأَبَدِ، دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ. وفي وُلْدِهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّهُمْ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ».

وكَمَا أَنَّ بَقَاءَ السَّمَاءِ مَا دَامَتِ الْكَوَاكِبُ، كَذَلِكَ بَقَاءُ أَهْلِ الْأَرْضِ مَا دَامُوا فِيهَا. وفي وُلْدِهِ قَالَ: «إِنَّهُمْ كَسْفِينَةُ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^١.

١. الوارد في الخبر الصحيح قوله ﷺ: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسْفِينَةِ نُوحٍ...».

وفي وَلَدَيْهِ لَصْلِبُهُ قَالَ: «هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

وفيهِمَا قَالَ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَ الْجَنَّةَ بِأَنْ يُزَيِّنَهَا بِرُكْنَيْنِ مِنْ أَرْكَانِهِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، تَقُولُ: أَلَيْسَ وَعَدْتَنِي؟

فيقول الله تعالى جَلَّ اسْمُهُ: أَلَيْسَ قَدْ زَيَّنْتُكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ».

وفي أولاده لَصْلِبُهُ نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ.

وفي ولديه وفي أهله افتخر جبريل ﷺ أَنَّهُ مِنْهُمْ.

وفيهِم قَوْلُهُ جَلَّ اسْمُهُ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^١ فَجَعَلَ حُبَّهُمْ أَجْرَ النَّبُوَّةِ، وَنَادَى فِي السَّمَاءِ بِسَبَبِ هَذَا لَمَّا قَالَ أَهْلُ النِّفَاقِ: إِنَّهُ سَلَّطَ أَوْلَادَهُ عَلَى النَّاسِ بَعْدَهُ؛ فَقَالَ: «مَنْ مَنَعَ أَجِيرًا أَجْرَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مِنْخَرِهِ فِي النَّارِ».

وفيهِم وَرَدَ قَوْلُهُ تَعَالَى جَلَّ اسْمُهُ: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»^٢، وَعَلَيْهِ إِجْمَاعُ أَهْلِ الْبَيْتِ أَنَّهَا فِيهِمْ نَزَلَتْ:

وقال ﷺ فِي أَوْلَادِ عَلِيٍّ: «أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا»، فَأَوْلَادُ عَلِيٍّ أَكْبَادُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَيْسَ هَذَا لِأَوْلَادِ غَيْرِهِ.

وقال ﷺ فِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ﷺ: «هُمَا وَدِيعَتِي فِي أُمْتِي»، وَلَيْسَ هَذَا لِأَحَدٍ.

ولولديه أَنَّ الرَّسُولَ ﷺ أَبٌ لِهَمَا كَأَبِ الصُّلْبِ، كَمَا قَالَ ﷺ:

«كُلُّ بَنِي أُنْتَى فَهُوَ ابْنُ أَبِيهِ، إِلَّا ابْنِي هَذَيْنِ، فَأَنَا أَبُوهُمَا وَأَعْقِلُ عَنْهُمَا».

وكان أمير المؤمنين ﷺ يَقُولُ لِمُحَمَّدٍ^٣ «وَلَدِي»، وَلَا يَقُولُ لِهَمَا، وَيَقُولُ: هُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ.

وليس على وجه الأرض وَلَدٌ لِأَبَوَيْنِ، هُمَا أَعَزُّ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ سِوَاهُمَا.

١. سورة الشورى، الآية ٢٣.

٢. سورة فاطر، الآية ٣٢.

٣. أي محمد بن الحنفية - رضوان الله تعالى عليه.

ومن شرفه في ولده محمد بن الحنفية، أشجع أهل زمانه، وكان الرسول ﷺ تحله اسمه وكنيته، ورخص أن يجمع بين اسمه وكنيته فيه، فسماه محمد، وكناه أبي القاسم، وبلغ من فضله وعلمه ومحلّه، حتّى كانت الكيسانية^١ تقول: إنّه المهدي المنتظر.

وهو الذي روى عن أمير المؤمنين عليه السلام الآداب والحكم التي تُضرب لها أكباد الإبل؛ لحسنها وجزالة لفظها.

وكان وصي الحسين عليه السلام لما خرج إلى كربلاء.

وكان الحسين وصي الحسن عليه السلام، وكان الحسن وصي أبيه، وكان أبوه وصي رسول الله ﷺ.

ثم في أولاده لطيفة: هما أبناء صلبه، وسبطا رسول الله ﷺ.

فأولاده بنو للنبي ﷺ بالشرعية، وأبناء عمه، ولا يوجد في العالم أحد هو ابن وسبط، فهو الابن في الحكم والشرع، مع أنّه سبط وابن العم وابن الابنة.

وليس للمشايخ هذه المنقبة، بل ولّد عمر، عبد الله بن عمر الذي تأخر عن بيعه علي بن أبي طالب، وبايع رجل الحجاج عن عبد الله بن مروان، وقال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «مَنْ ماتَ ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية».

فتطايش به الحجاج، وقال: يدي مشغولة، فبايع رجلي.

فلما خرج قال: «انظروا إلى هذا الخرف، تأخر عن علي، وجاء يبايعني عن عبد الملك بن مروان».

وهو الذي لما رأى العود في دار عبد الله بن جعفر فسأله: ما هذا؟ قال: هو

١. أصحاب الكيسان مولى أمير المؤمنين عليه السلام، يقال إنّه تتلمذ على محمد بن الحنفية، واعتقدوا فيه اعتقاداً فوق حدّه ودرجته، من إحاطته بالعلوم كلّها، وآتاه عالم بالأسرار ويعلم التأويل والباطن وعلم الآفاق والأنفس.

میزان الخراء^١

وأما عبد الرحمن استغفل نفسه. وعُبيد الله بن عمر قَتَلَ هُرْمَزَانَ فِي تَهْمَةٍ
عَمْدًا، وَكَانَ لَهُ وَلَدٌ يَشْرَبُ الْخَمْرَ، حَتَّى حُدَّ وَمَاتَ فِيهِ.

فأين أولاد عليؑ من أولاد القوم؟

وذاك عبد الرحمن بن أبي بكر، نزل فيه قوله جلَّ اسمه: ﴿كَأَنِّي اسْتَهْوَتْهُ
الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ﴾^٢، وَكَانَ عَلَى الشَّرْكَ وَالتَّكْذِيبِ بِالْقِيَامَةِ، وَيَدْعُو الْأَبْوِينَ
إِلَى الشَّرْكَ، وَهُمَا يَدْعَوَانِهِ إِلَى الْإِسْلَامِ.

قيل: وفيه نَزَلَ قوله تعالى: ﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَايَهُ أَفُوكُمَا أَعْدَانِي أَنْ أُخْرَجَ﴾^٣ إِلَى
آخِرِ الْآيَةِ.

وَمِنْ أَوْلَادِ عَلِيٍّؑ، عَبَّاسٌ^٤ السَّقَاءُ، جَعَلَ نَفْسَهُ فِدَاءً، وَكَانَ لَهُ فِي الْعِلْمِ
أَعْلَى مَرْتَبَةٍ.

وَأَمَّا أَوْلَادُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّؑ: فَمِنْهُمْ مِثْلُ النَّاصِرِؑ^٥ الَّذِي لَا يُوجَدُ مِثْلُهُ فِي
الْإِسْلَامِ، فِي عِلْمِهِ وَزَهْدِهِ وَشَجَاعَتِهِ، حَتَّى أَسْلَمَ عَلَى يَدِهِ أَلْفُ أَلْفِ نَسَمَةٍ مِمَّنْ

١. وفي النسخة: الخرائي.

٢. سورة الأنعام، الآية ٧١.

٣. سورة الأحقاف، الآية ١٧.

٤. المشهور بأبي الفضل العباس، وقمر العشيرة، أمه فاطمة الكلالية من بني كلاب المشهورين بالشجاعة،
كَانَتْ لِأَبِي الْفَضْلِ مَوَاقِفَ مَشْهُودَةٍ وَمَشْهُورَةٍ فِي وَاقِعَةِ كَرْبَلَاءَ، وَبِذَلِكَ مَهْجَتُهُ فِي سَبِيلِ الدِّفَاعِ عَنْ سَيِّدِ
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَقَتْلَ شَهِيدٍ صَابِرٍ، وَقَبْرِهِ مَزَارٌ بِكَرْبَلَاءَ.

٥. الحسن بن علي الملقب بالناصر للحق الكبير الأطروش (في مقابل الناصر الصغير، وهو الحسن أو
الحسين بن علي أو أحمد) والد أم الشريفين الرضي والمريضي، وهو من بني الحسينؑ، وينتهي نسبه
إِلَى عَمْرِ الْأَشْرَفِ ابْنِ الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَؑ، وَكَانَ شَيْخَ الطَّالِبِيِّينَ وَعَالِمَهُمْ وَزَاهِدَهُمْ وَشَاعِرَهُمْ، مَلِكُ
بِلَادِ الدَّيْلَمِ وَالْجَبَلِ، وَجَرَتْ لَهُ حُرُوبٌ عَظِيمَةٌ مَعَ السَّامَانِيَّةِ، تَوَفَّى بِطَبْرِسْتَانَ سنة ٣٠٤هـ، وَقَبْرُهُ بِمَدِينَةِ
أَمَلٍ مَزَارٌ يَتَبَرَّكُ بِهِ النَّاسُ.

كان يعبد الشجر، وآمن به في يومٍ واحدٍ أربعة عشر ألف نسمة، ولم يوجد هذا في ولد غيره.

فأمّا أولاد الحسن: ففيهم النجوم الزهر التي شهد الوري بفضلهم، وليوثه وشيؤف دينه، مثل النفس الزكية^١، وقد سمّاه رسول الله ﷺ بذلك، وكان من أفصح الناس، وأعلمهم وأتقاهم وأشجعهم.

ثمّ أخوه إبراهيم بن عبد الله الإمام^٢ في كماله وعلمه وشجاعته.

ثمّ يحيى بن عبد الله أخوهما، العالم الهارب إلى الديلم، المقتول ظلماً في دين الله، [و] كان الشافعي واعيته، واستقدم بغداد لأجله، كما قُتل بالسُّمّ أبو حنيفة في نصرته لإبراهيم الإمام^٣، وكان يفتخر بأنّه تلميذٌ لزيد بن علي عليه السلام.

ثمّ مثل الحسن بن الحسن بقیة كربلاء، الخارج من المدينة طالباً لثأر الحسين، أمينٌ على أوقاف رسول الله ﷺ، وهو أبو الأئمة الثلاثة الذين ذكرناهم.

١. محمّد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام (٩٣-١٤٥هـ) وأمه هند بنت أبي عبيدة القرشي، وكان من أفضل أهل بيته في علمه بكتاب الله وحفظه له وفقهه في الدين وشجاعته وجوده وبأسه، حتّى لم يُشكك أنّه المهديّ، وشاع ذلك له في العاتقة، وبإيعه رجال من بني هاشم، ثمّ ظهر من الإمام الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام قولاً أنّه لا يملك، وأنّ المُلْك يكون في بني العباس، اشتهر بين الناس بالنفس الزكية لهذه ونسكه. ثار في المدينة سنة ١٤٥هـ بعد أن قبض المنصور على أبيه واثني عشر من أقاربه وعذّبهم، وماتوا في حربه بالهاشمية. واستولى على المدينة ومكة والأهواز والبصرة واليمن، وقُتل في معاركه مع جيوش المنصور في المدينة المنورة، ولم يملك إلّا تسعين يوماً كما كان أخبره الصادق عليه السلام.

٢. إبراهيم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام، ويكنّى أبا الحسن، وأمه هند بنت أبي عبيدة، خرج ليلة الاثنين غزاة رمضان سنة خمسين وأربعين ومئة على أبي جعفر المنصور في البصرة، واستولى عليها وعلى الأهواز، وخاض معارك مع جيوش المنصور، وقُتل أخيراً ببأخمر، وانهزم أصحابه.

٣. قال أبو الفرج الاصفهاني في (مقاتل الطالبين، ص ٣١٠ و٣١٥): «كان أبو حنيفة يجهر في أمر إبراهيم جهراً شديداً»، ثمّ نقل كتاب أبي حنيفة إلى إبراهيم بن عبد الله يحثّه على قتال العباسيين، وأنّه ظفر أبو جعفر بكتابه، فسيرّه وبعث إليه فأشخصه، وسقاه شربة فمات منها ودفن ببغداد.

ثُمَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ عليه السلام ^١ أَشْجَعُ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَأَسْخَاهُمْ، حَتَّى قَالَ:

«إِنِّي أَخْشَى أَنْ لَا أُوجِرَ عَلَى الْعِطَاءِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَشُقُّ عَلَيَّ، وَالتَّذَبُّهُ».

وموسى بن جعفر^٢، ووجوه آل محمد عليهم السلام، وهو المقتول في الفَخِّ، في البلد الحرام والشهر الحرام، والنَّاسُ فِي الْحَجِّ يَضْجُونَ فِي الطَّوَّافِ، وَهُمْ كَانُوا يَقْتُلُونَ سُلَالَةَ الرَّسُولِ عليه السلام.

ثُمَّ مِثْلُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَخِي الْقَاسِمِ عليه السلام الَّذِي بَايَعَهُ عُلَمَاءُ الْعَتْرَةِ، وَلَا يُذْكَرُ مِثْلُ زَهْدِهِ وَعِبَادَتِهِ.

ثُمَّ أَخُوهُ حَبِيزُ الْأُمَّةِ، وَعَالِمُ الْعَتْرَةِ، الْفَقِيهُ الْمُتَكَلِّمُ، الْعَالِمُ الْمُبَرِّزُ فِي كُلِّ عِلْمٍ، بُويعَ وَخَرَجَ بِمَصْرٍ وَلَمْ يَتِمَّ لَهُ، وَجَاءَ إِلَى الرَّسِّ^٣ وَاتَّخَذَهُ بَيْتًا لِأَوْلَادِهِ، لَثَلًا يَسْمَعُ الْخَنَاءَ وَلَا يُلْزِمُهُ مَزِيدَ التَّكْلِيفِ، وَكَثُرَتْ بِمَكَّةَ ثَلَاثُ حُجَرٍ بِثَلَاثَةِ دَنَانِيرٍ نَزَلَ فِي الْأَوْسَطِ.

فَقِيلَ لَهُ: أَنْتَ وَاحِدٌ، وَأَنْتَ مُضَيِّقٌ، فَمَا حَاجَتُكَ إِلَى هَذِهِ الْحُجَرِ؟

فَقَالَ: أَنَا أَخْشَى أَنْ يَسْمَعَ أَوْلَادِي مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَالْغُرَبَاءِ الْخَنَاءَ فَيَتَعَلَّمُونَ.

١. هو الحسين بن علي بن الحسن المثلث عليه السلام، صاحب فَخِّ، ثَارَ فِي الْمَدِينَةِ وَحَارِبَ جِيُوشِ الْعَبَّاسِيِّينَ أَيَّامَ الْهَادِي فِي قَضِيَّةٍ مَشْهُورَةٍ وَمَعْرُوفَةٍ فِي التَّارِيخِ بِوَقْعَةِ فَخِّ.

مَاتَ وَعَلَيْهِ مِنَ الدِّينِ سَبْعُونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ (مَقَاتِلُ الطَّالِبِيِّينَ، ص ٣٧٠ - ٣٧١)، فَرَّقَهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ، حَتَّى قَضَى عَلَيْهِ بَعْضُ تِجَارِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَبَايَعَهُ وَجُوهُ أَهْلِ الْعَتْرَةِ مِثْلَ الدِّيَابِجِ.

٢. يَصْرِّحُ أَبُو الْفَرَجِ الْأَصْفَهَانِيُّ بِأَنَّهُ «لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ إِلَّا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ؛ فَإِنَّهُ اسْتَعْفَاهُ فَلَمْ يَكْرِهْهُ، وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ». حَيْثُ نَصَحَهُ الْإِمَامُ الْكَاسِمُ عليه السلام بِقَوْلِهِ: «إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَحْذِ الضَّرَابَ، فَإِنَّ الْقَوْمَ فَسَاقٌ يَظْهَرُونَ إِيمَانًا وَيَغْمَرُونَ نِفَاقًا وَشُرْكَاءَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُكُمْ مِنْ عَصِيَّةٍ». [المصدر السابق، ص ٣٧٥ - ٣٧٦].

٣. مِنْ بِلَادِ الْيَمَنِ.

٤. مِنْ قَبِيحِ الْكَلَامِ.

ثمّ فيهم مثل الهادي، يحيى الحسين بن القاسم^١، عالم العِثْرة وشجاعها وزاهدها، والمصنّف في الدين، والناشر للعدل والتوحيد. وبلغ من قوّته أنّه أخذ حماراً فوضعه على عُرفَةٍ لَمَّا غاضه رجوعُ أبيه إلى يهودي يعرف علّته وكان طبيباً.

وقال: كيف يرجعُ إلى عدوّ الله في دفع العلل! ثمّ لَمَّا سأله أبوه أن يُنزله، أخذ بقوائمه وأنزله. وعنه أنّه لَفَّ عمود قَبَانٍ في عُنُقِ إنسانٍ كان يدّعي القوّة! وله مثل ليلة الهرير لأمير المؤمنين عليه السلام لَمَّا حاربَ أهل نجدٍ بزمان القرامطة، فكَبَّر ثلاثمئة تكبيرة، قَتَلَ بكلّ تكبيرة واحداً من القرامطة. وهو المشهور في الزُهد والعبادة، وبه فتحَ الله اليمن إلى يومنا هذا. ثمّ أولاده النُجوم العلماء: ثمّ فيهم كمثل السيّد أبي عبد الله الداعي، الفقيه المتكلّم، والأديب المِصْقَع، الذي بايعه أربعة آلاف رجلٍ من علماء الأُمّة، وكُتِبَ وعلمه مشهورٌ. ثمّ مثل أبي العباس الحسيني عليه السلام، المتكلّم الفقيه المناظر، المحيط بالفاظ علماء العترة أجمع غير مدافع.

١ - يحيى بن الحسين بن القاسم بن إبراهيم الحسيني الملقّب بالهادي إلى الحقّ (٢٢٠ - ٢٩٨ هـ) من أئمّة الزيدية، ولد بالمدينة، كان عالماً فقيهاً ورعاً شجاعاً، وصنّف كتباً عديدة في الفقه والحديث والأُمالي والمجلد، دعاه ملك اليمن إلى بلاده فقصدها ونزل بصعدة سنة ٢٨٣ هـ في أيام المعتضد العبّاسي، وبايعه ملك اليمن والعشائر، وخطب بأمر المؤمنين وتلقّب بالهادي إلى الحقّ، وفتح نجران، وملك صنعاء سنة ٢٨٨ هـ، فخطب له بمكة سبع سنين وضربت السكة باسمه وله حروب ومعارك مع جيوش الخلافة العبّاسية، ظهر أياّمه في اليمن عليّ بن الفضل القرمطي وتغلّب على أكثر اليمن، وقصد الكعبة سنة ٢٩٨ هـ ليهدمها فقاتله الهادي، ولكنّه توفي بصعدة ودفن بجامعها، وأكثر من ملك اليمن بعده من أئمّة الزيدية هم من ذريّته.

ثم مثل الإمام المؤيد بالله - قدس الله روحه - ، في فصاحته ، وكتابته ، وشعره ، ومعرفته بالأنساب ، ومعرفته بالنجوم ، ومعرفته بعلوم الدين من الكلام ، وتحققه بأصول الفقه ، وبخاصة بفقه العترة وفقه الأئمة ، وفي زهده وعبادته وبذله لنفسه في مرضاة ربه ، إلى أن مضى إلى رضوانه .

ثم إذا نظرنا في أهل زماننا ، فمثل أخيه السيد أبي طالب ^١ ، في علمه بالكلام وبالأنساب ، وهو قدوة في أصول الفقه ، وقبلة في الفقه ، وعلم في العلوم . ومثل السيد أبي القاسم الموسوي ^٢ ببغداد في الإمامية ، لا يوجد في الأمة له نظير في أدبه وعلمه ، وأصول الفقه والفقه ، وجودة خاطره ، وحسن نظره . ثم نجد في أوساط أولادهم من إذا فتشت عنده تجده أعلم بالدين من علماء الزمان وفقهائها .

ومن أين يوجد في العالم في أولاد أبي بكر أو عمر أو عثمان أو غيرهم من السلف ، فلا تجد مذكوراً يُذكر في أولادهم بالعلم وتقدم على أهل الزمان . وهذا غاية ما يشرف به المرء إذا لطف الله في ولده ، من يبلغ همته في الدين إلى العلم والزهد والتقى والقيام لدين الله تعالى - جل اسمه - ، حتى لا يوجد مثلهم في من كان إليهم الحل والعقد .

ثم بنو أمية مع كثرتهم ، لم يظهروا لهم نافخ نار ^٣ إلى عمر بن عبد العزيز ، لانقطاعه إلى جنبه العترة ، وقوله بالعدل والتوحيد ، ووضعيه من بني أمية ، واعترافه للعترة بالفضيلة .

ونحن عندنا في من يُعد في الشباب ، من ولد بين الحسن بن علي وبين

١ . صاحب كتاب أمالي الإمام أبي طالب مطبوع .

٢ . الشريف المرتضى (المتوفى سنة ٤٣٦هـ) وهو أشهر من أن يُعرف .

٣ . أي من يعتد به ، وله كرامة ووجاهة عند الناس .

زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، وهو في النحو والآداب بارعٌ، وهو في الشعر مُقَدِّمٌ، وفي الخطب في أعلى رتبة، وفي الكتابة والخطابة مَنْ يُذَكِّرُ بالبلاغة والفصاحة.

ثُمَّ هو في علم الكلام وأصول الدين أعلمُ مِنْ كُلِّ متَجَرِّدٍ للفقهاء من علماء الأئمة، وَمَنْ تَلَبَّسَ في القضاء.

ثُمَّ هو أعلم بأصول الفقه منهم، ثُمَّ قرأ فقه الشافعي على الشافعية، وفقه أبي حنيفة على أصحاب أبي حنيفة، وَعَلَّقَ كُلَّ فقه على حدّه.

ثُمَّ أحاط عِلْماً بالفاظ الأئمة وسادات العترة في فروع الشريعة.

وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ محلّه فليَنظُرْ في مصنفاته، حتّى يَعْلَمَ مصداق ما نقول، وهو السيّد الجليل أبو عبد الله الحسين بن إسماعيل الجرجاني - نُورُ الله قبره، وفسح مضجعه - .

وَمَنْ خَالَفَ فيما قلنا فهذا القَرَسُ وهذا الميدان، فليَنظُرْ وَيَحْضُرْ حتّى يرى . وفي الحجاز واليمن من العلماء ما إذا فَتَشْتَ عنه تعلم فضله على علماء الأئمة، الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عليهم تدور الفتوى في القُرُوجِ والدِّماءِ، وهم كما قال الشاعر:

مَنْ تَلَقَّ مِنْهُمْ ثَقُلَ لَاقِيَتْ سَيِّدَهُمْ مِثْلَ النُّجُومِ الَّتِي يَسْرِي بِهَا السَّارِي
والأعلام من العلماء الأئمة على أصول الزيدية، الَّذِينَ لَا يَرُونَ كُلَّ خَارِجٍ
إِمَاماً سَبْعَةَ عَشَرَ، وَمَنْ يَرِي كُلَّ خَارِجٍ إِمَاماً ثَلَاثَةً وَعِشْرُونَ، وَأَحَدَ عَشَرَ عُلَمَاءَ
الإمامية في العِلْمِ. هذا سوى مَنْ كَانَ بَارِعاً فِي عِلْمِهِ، وَلَمْ تُدْعَ لَهُ الْإِمَامَةُ مِنْ
أَوْلَادِهِ. فَهُوَ تَمَامُ أَرْبَعِمِئَةِ خَصْلَةٍ وَخَمْسِينَ خَصْلَةٍ تَفَرَّدَ بِهَا. وَفَضَائِلُهُ ثَلَاثَةُ أَنْوَاعٍ:

الأول: ما زاد عليهم فيما شاركهم فيه.

والنوع الثاني: تَجَمُّعُ فيه ما تَفَرَّقَ فِي الكُلِّ.

والنوع الثالث: ما تَفَرَّدَ بِهِ وَلَا مِشَارَكَ لَهُ.

ونحنُ نسأل الناظر في كتابنا هذا، أن يُخْرِجَ التعصّب عن قلبه، وينظر لدينه، ولا يُوحشَ النبيّ وأهل بيته في تعصّب الرجال، والله يجعل أعمالنا واجتماعنا معهم في القيامة، بمنّه ولطفه، إنّه على ما يشاء قدير^١.



١. وجاء بعد تمام النسخة: تمّ كتاب «المراتب في مناقب أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه» من مؤلفات الشيخ العلامة أبي القاسم إسماعيل بن أحمد البستي - رحمه الله، وجزاه أحسن جزائه -، منقولة من نسخة نقلت من نسخة سيدنا القاضي العلامة شمس الدين أحمد بن سعد الدين بن الحسين المسوري - أبقاه الله تعالى.

قال القاضي شمس الدين - حفظه الله - بعد تمام نسخته: «وهي منقولة من نسخة الغالب عليها السقم الكثير، وهي نسخة حيّ الفقيه العلامة بهاء الدين عليّ بن أحمد الأكوّع - رحمه الله عليه -»، مع أنّه ذكر أنّه قد قصّها على نسخة السماع بخطّ الشيخ العلامة حنظلة بن الحسن بن شعبان ؑ وسماعه، وأنّ له منه إجازة، وأرّخ القصّة عليّ ؑ، ذلك بالمحرّم أوّل سنة ثمان مائة وستة، بالقاهرة المنصورية بظفار. ولعلّ السقم والتصحيف في الأصل الذي خرج على عهد حيّ القاضي العلامة جعفر بن أحمد بن عبد السلام بن أبي يحيى - رضوان الله عليه -، شيخ الشيخ حنظلة، وشيخ علوم العترة ومصنّفاتهم؛ فبأنّه المعنيّ ؑ في إخراج ما كان منه بجيلان وديلمان والعراق إلى اليمن - حرسه الله، وضاعف جزاء هؤلاء العلماء، ورفع درجاتهم، بحقّ محمّد وآل محمّد ؑ -، ولا حول ولا قوة إلا بالله العليّ العظيم، حسّبتنا الله ونعم الوكيل، والحمد لله ربّ العالمين، انتهى.